اند و در ترتیب اجر و ثواب مقصود بالذات و اہتمام آنہا از سنن و واجبات زاید میدانند و منکر
آنرا برعکس عہد پیغمبر خدا صلعم خیال میکنند بخلاف تعمیر منارہ مسجد و کتب نحو و صرف کہ مقصود ازان
صرف تائید اعلام صلوٰۃ و اعانت تحصیل علوم شرعیہ است نہ بالذات معدود و از حسنات کما قال الغزالی
و اذا تقرر ہذا فالمنارۃ عون لاعلام وقت الصلاۃ و تصنیف الکتب عون للتعلیم و التبلیغ و نظم الدلائل
لرد شبہ الملاحدۃ و الفرق الضالۃ انتہی ثانیاً ہمچنین امور از قواعد شرعیہ مستنبطہ باجماع علماء امت اند
مستحب و مباح و بخلاف بدعات متنازعہ کہ نہ اجمالاً و نہ تفصیلاً داخل ماذونات شرعیہ اند
و نہ بر اختراعش ضرورتے داعے است ثالثاً بر تارک امور مذکورہ بالاتفاق ملامتے نیست
بخلاف بدعات کہ تارکش ہدف تیر ملامت اہل بدعت میگردد رابعاً ورای ازین نزد فقہاء
عبادات مشروعہ ہم تخصیص وقت و ہیئت بغیر حکم شارع مشروع نیست صاحب بحر الرائق
گفتہ لان ذکر اللہ اذا قصد بہ التخصیص بوقت دون وقت او بشئ دون شئ لم یکن مشروعا مالم یرد الشرع
بہ انتہی و افندی در رسالہ خود میگوید ما تقول فی قوم خصصوا وقتاً معیناً بعبادۃ معینۃ و ادعوا
زیادۃ الفضیلۃ فی دین اللہ اہم محدثون ام لا بل ہم مبتدعون زادوا فی العمل و الاعتقاد
الذین لیس فی الدین و ادعوا الکذب فی الفضل و التقرب من اللہ تعالی انتہی کلامہ
قولہ آنحضرات ان مستحسنات را باشارہ مضامین احادیث صریحہ حضرت سید المرسلین صلی
اللہ علیہ وسلم مستحسن گردانیدہ اند الخ اقول استحسان بدعات از احادیث صحیحہ
تجویز کردن افترائے محض و دعوے بیجا است زیرا کہ مذمت بدعات جابجا در احادیث
مذکور است قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ایاکم و محدثات الامور فان کل محدث بدعۃ
و کل بدعۃ ضلالۃ و کل ضلالۃ فی النار و ابی اللہ ان یقبل عمل صاحب بدعۃ حتی یتوب
من بدعتہ و لا یقبل اللہ لصاحب بدعۃ صلوۃ و لا صوماً و لا صدقۃ و لا حجاً و لا عمرۃ و لا جہاداً و لا عدلاً
و یخرج من الاسلام کما تخرج الشعرۃ من العجین و قطع نظر ازین حافظ ابن حجر و سخاوی را
کہ اہل بدعت از مجوزین مولد می شمارند. ان ہم عمل مولد را از امور محدثہ می انگارند کما قال الحافظ
اصل المولد لم ینقل عن احد من السلف الصالح من القرون الثلثۃ و سخاوی گفتہ عمل المولد الشریف لم ینقل
عن احد من السلف من القرون الثلثۃ و انما حدث بعدہ پس عمل مولد محدث را از ماذونات شرعیہ
شمردن صریح مخالفت کتاب و سنت کردن است ام لہم شرکاء شرعوا لہم من الدین مالم یاذن بہ اللہ قولہ مطلبش آنکہ
مراد شان از بدعت کہ آنرا امور و تقسیم ساختہ اند و بہ آن ہم اطلاق معنی شرعی پرداختہ اند الخ

که بخصوص سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نباشد و قول و فعل آنجناب ازان ساکت باشد خواه
مزاحم و مخالف سنت و غیره منافی کدامی طریقه محدوده آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد خواه
موافق قواعد عامه شریعت و بالاجمال حکما داخل سنت و ثابت باشاره احادیث صریحه جناب شفیع امت
صلی الله علیه وسلم باشد الخ اقول منشاء این مقال پر اضلال خالی از تلبیس نیست زیراکه بدعت
نزد علماء محققین بر دو نوع است شرعی یا لغوی شرعی آنست که اصلش از اصول شرعیه ثابت
نباشد کما قال الحافظ فی الفتح قوله علیه السلام شر الامور محدثاتها بالفتح الدال جمع محدثة والمراد به
ما احدث ولیس له اصل فی الشرع ویسمی فی عرف الشرع بدعة وما کان له اصل یدل علیه الشرع
فلیس ببدعة فالبدعة فی عرف الشرع مذموم بخلاف اللغة انتهی و عینی در شرح بخاری گفته
قوله محدثاتها والمراد به ما احدث ولیس له اصل فی الشرع ویسمی فی عرف الشرع بدعة وما کان
له اصل یدل علیه الشرع فلیس ببدعة انتهی و معین ابن حنیف در شرح اربعین اورده والمراد بالبدعة
ما لا اصل له فی الشریعة ما کان له اصل فلیس ببدعة و ان کان بدعة لغة انتهی و در شرح اربعین ابن حجر
مکی مذکور است البدعة لغة ما کان مخترعا علی غیر مثال سابق ومنه بدیع السموات والارض ای
موضوعا علی غیر مثال سابق و شرعا ما احدث علی خلاف امر الشارع و دلیله الخاص و العام انتهی قال
صاحب کنز العرفان و اما البدعة فقد یراد بها المعنی اللغوی و هو المحدث مطلقا عادة او عبادة لانها
اسم من الابتداع بمعنی الاحداث کالرفعة من الارتفاع فنده منقسمة فی عبارة الفقهاء یعنون بها
ما احدث بعد الصدر الاول مطلقا انتهی الغرض که هرگاه که شرعا بدعت مطلقا مذموم است و جائے
بجز مذمت او استحسانش نیامده و کسانیکه تقسیمش بسوے حسنه و سیئه نموده اند قول ایشان خلاف
تحقیق است و خلاف منشاء شارع علیه السلام قوله از صحابه کرام اطلاق بدعت بر محدثات خود چنان
ثابت است باوجودیکه گاهی به سنت آن حضرت صلعم اطلاق بدعت نفرموده اند پس البته این
اطلاق بدون تقسیم بسوے حسنه و سیئه درست نمی تواند شد الخ اقول اقوال و افعال صحابه
کرام راکه داخل سنت اند و برائے اتباع ایشان قول آنحضرت صلعم علیکم بسنتی و سنة الخلفاء
الراشدین المهدیین ناطق است از محدثات شمردن و ایاکم و محدثات الامور و ما احدث قوم بدعة
الا رفع الله مثلها من السنة فالتمسک بالسنة خیر من احداث بدعة و من احدث حدثا او آوی محدثا
فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین را پس پشت انداختن و هر جاکه در کلام صحابه اطلاق بدعت
بر امور مستحسنه شرعیه آمده آنرا محدث قرار داده تقسیم بدعت ازان استنباط نمودن کمال جرات

است وکلام ابن حجر مکی مقتدای خود که در تعریف محدث در شرح اربعین مذکور است ندیده که آن
اطلاق محدث صرف بر بدعت ضلالت نموده اند کما قال والمراد بالمحدث الذی هو بدعة وضلالة
ما لیس له اصل فی الشرع والحامل علیه مجرد الشهوة والارادة فهذا باطل قطعا انتهی و آنچه که
نسبت تراویح نعمت البدعة در حدیث حضرت عمر رضی الله عنه آمده مضر خصم نیست زیرا
که تراویح در اصل تجدید سنت است نه محدث کما قال العلی القاری فی المرقاة وتسمیة السنة
بدعة علی منوال ما قال فی التراویح نعمت البدعة هذه وقال الامام المعین فی شرح الاربعین
قول عمر رضی الله عنه فی التراویح نعمت البدعة مراده بدعة لغویة خواجه نصر الله در صواقع
فرموده وقول عمر رضی الله عنه نعمت البدعة فانما اراد بها معناها اللغوی انتهی و خود در کلام
پاک الله رب العزت اطلاق بدعت بهمین معنی آمده قال الله تعالی قل ما کنت بدعا من الرسل
قوله حاصل کلام آنکه میان لغوی و اصطلاحی تفرقه ساختن و اصطلاحات را اپس پشت انداختن الخ
قول لغوی و اصطلاحی را واحد تصور کردن و اقوال اہل لغت وتحقیق را سطر و دگرادیدن فقط تراشیدہ
طبع خود را حق وصواب دانستن و بر متبعان سنت و رہروان طریقت زبان طعن کشودن نامه
اعمال خود سیاه ساختن است قوله منشا این دعاوی همان کج فهمی اقوال کابرامت است البته
امری که در قواعد شریعت مندرج نباشد از طرف خود در عبادات داخل نمودن حسن نے تواند شد
اما آنچه بطور عموم از مندوبات شارع باشد اگر به نیت برکت کدامی هیئت خاصه که منافی و مغیر
عدد و هیئت شریعت باشد بعمل آورده شود البته در عبادات بدنیه هم اطلاق بدعت حسنه موافق تصریحات
و استعمالات ایمه دین بر آن نموده خواهد شد الی قوله صاحب تنبیه السفیه جوابش بدین عبارت
داده اگر مراد از بدعت بدعت حسنه است فنعم ومرحبا و هیچکس از فرق اسلامیه این قسم بدعت
را مذموم نمی شمارد و اگر مراد بدعت سیئه است پس لا نسلم که این عبارت مفهوم شود چه بسیار
چیزها در عهد سلف نبود مثل تعمیر مدارس و قناطیر و تدوین کتب و علوم الخ اقول محدثات
ومخترعات خود را که اجمالاً وتفصیلاً داخل مکروہات شارع نیستند از عبادات بدنیه شمردن و بر آن
اطلاق بدعت حسنه نمودن ریگ دریا شمردن و خاک صحرا بر سر افشردن است که بدعت
سیئه در عبادات بدنیه همچو صوم و صلوٰة حسب تصریحات ایمه دین یافته میشود و بدعت مباحه
در عادات مثل پختن پلاؤ وغیره چنانچه خود صاحب تنبیه السفیه موافق مسلک صاحب کلمة
الحق در کتاب رجوم الشیاطین نگاشته کما قال الامام حجة الاسلام غزالی در دیگر کتب

خود بعد تقریر طول طویل ثابت کرده که هر بدعتے در عبادات بدنیه محضه مثل صوم و صلوة
و زکوة و غسل و طهارت نو پیدا نمایند سیئه است بدعت مباحه منحصر در عادات است مثل
پختن پلاؤ در شادے و مانند آن و بدعت حسنه در عبادات مالیه مثل بناء مدارس
و خانقاهات امادر عبادات بدنیه محضه پس بدعت نمی باشد مگر سیئه انتهی و ظاهر است که
بدعات مروجه مثل مولود وغیره داخل عبادات بدنیه است نه مالیه و برای تسکین اصل عبارت

احیاء العلوم بتمامها نقل میکنم و عند الاستقراء لا توجد تلک البدعة الغیر السیئة فی العبادات
البدنیة المحضة کالصوم والصلوة و قراءة القران و اوصاف کل منها بل لا تکون بدعة فیها الا سیئة
لان عدم وقوع الفعل فی الصدر الاول لیس الا لعدم الحاجة الیه او لوجود مانع منه او لعدم
التنبه له او للتکاسل عنه او لکراهته و عدم مشروعیته والاولان منتفیان فی العبادة البدنیة
المحضة لان الحاجة الی التقرب الی الله تعالی بالعبادة لا تنقطع و بعد ظهور الاسلام و غلبة اهله
لم یکن مانع و کذا عدم التنبه بها او التکاسل عنه منتف ایضا اذ لا یجوز ان یظن ذلک بالنبی

صلعم و جمیع الصحابه فلم یبق الا کونها بدعة مکروهة غیر مشروعة انتهی و علاوه ازین در عبارت منقوله تنبیه
والسفیه جواز بدعات مخترعات مذکور نیست کما لا یخفی قوله درین قول اشعار بلکه تصریح است باینکه
در عهد صحابه کرام تا هزار دوم که هزاران هزار محققین و فقهاء و محدثین بر بسیارے از امور
باوجود اطلاق بدعت حکم استحسان فرموده اند و تقسیم بدعت بسوی حسنه و سیئه و حمل کلیه حکم ضلالت
برکل بدعت سیئه نموده اند الخ اقول تو کار زمین را نکو ساختی که با آسمان نیز پرداختی تو از
تصریحات علماء زمان درگذشته نوبت باینجا رسید که انقسام بدعت بسوی حسنه و سیئه منسوب
بصحابه کرام گردانیده کمال جای عجب است که حضرات صحابه کرام که در هر کل اقتدا و پیروے
انحضرت صلعم را شعار و طریقه خود ساخته بودند بر خلاف حکم جناب سرور کائنات صلعم کل بدعة
ضلالة چگونه در عبادات احداث و اختراع را روا و جائز دانستندی نعوذ بالله من ذلک قوله
اولا ملهم شدن شیخ مجدد هزار دوم به تردید تقسیم امری بیک معنی مستلزم بطلان تقسیم آن
امر بمعنے دیگر مقتضی فساد اثبات حسن بعض افرادش بآن معنے نیست چنانچه ائمه اخیار و مشائخ
کبار آن شیخ نامدار در هزار اول تصریح فرموده اند الخ اقول شیخ مذکور در حالیکه احتراز از
اسم و رسم مطلق بدعت واجب و لازم می انگاشت علی الخصوص از دام بدعت حسنه که اکثر
مردم صید بالطبع دانه ثواب گرفتار نیجه صیاد و قفس اماره شده اند سیگریخت پس از کلام شیخ گنجایش

حسن بعض افرادش کجا باقیمانده چنانچه در مکاتیب خود شیخ مذکور می نویسد دیگر بزعم فقیر التزام متابعت
سنت سنیه است علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیته واجتناب از اسم و رسم بدعت تا از
بدعت حسنه در رنگ بدعت سیه احتراز نماید بوی ازین دولت بمشام جان او نرسد و این معنی
امروز متعسر است که عالم در دریای بدعت غرق گشته است و بظلمات بدعت آرام گرفته کرا
مجال است که دم از رفع بدعت زند و باحیای سنت لب کشاید اکثر علمار اینوقت رواج
دهنده های بدعت اند و محو کنندهای سنت بدعتهای پهن شده را تعامل خلق دانسته بجواز
بلکه باستحسان آن فتوا میدهند و مردم را به بدعت دلالت مینمایند چه میگویند اگر ضلالت شیوع پیدا کند
و باطل متعارف شود تعامل گردد نمی دانند که تعامل دلیل استحسان نیست تعاملیکه معتبر است
همان است که از صدر اول آمده است یا باجماع جمیع است حاصل گشته کما ذکر فی الفتاوی
الغیاثیة قال الشیخ الامام الشهید رح لا ناخذ باستحسان مشائخ بلخ و انما ناخذ بقول اصحابنا
المتقدمین رحمهم الله سبحانه لان التعامل فی بلد لا یدل علی الجواز و انما یدل علی الجواز ما یکون
علی الاستمرار من الصدر الاول لیکون ذلک دلیلاً علی تقریر النبی صلعم ایاهم علی ذلک فیکون
شرعاً منه علیه و علی آله الصلوة و السلام و اما اذا لم یکن کذلک لا یکون فعلهم حجة الا اذا کان ذلک من
الناس کافة فی البلدان کلها لیکون اجماعاً و الاجماع حجة الا تری انهم لو تعاملوا علی بیع الخمر و علی
الربو لا یفتی بالحل و شک نیست که علم به تعامل کافه انام و بعمل جمیع قری و بلدان از حیطه بشر خارج
است باقیماند تعامل صدر اول که فی الحقیقت تقریر است از آن سرور علیه الصلوة و السلام
و راجع است به سنت او علیه و علی آله الصلوة و السلام بدعت کجا است و حسن بدعت کدام
انتهی قوله بسیاری از امور را که کتاب و سنت از آنها به هیئت مخصوصه کذائیه ساکت است
و از قول و فعل آنحضرت صلعم ماثور نیستند باوجود ترک شارع در هزار دوم همین شیخ نامدار
ذیشان و دیگر اخلاف و الاتباع سلسله ایشان استحسان و تجویز آن فرموده اند الخ اقول اولاً
تصریح امور مذکوره کردنی است که از قسم اشغال و ریاضات فقرا و مشائخ اند یا از قسم
عبادات شق اول خارج از بحث است و بر تقدیر ثانی نقل عبارت شیخ لازم است بعده جوابش
داده خواهد شد مگر بظاهر این کلام از صدق معتر ا معلوم میشود و آنچه که شیخ اللهآبادی مسلک شیخ
مذکور در رفع سبابه که مخالف تحقیق است درینجا الزاماً پیش آورده دلیل عجز و قصور فهم اوست
که سابقاً مذکور شد که جمله اقوال شخص واحد بلا تحقیق قابل تسلیم نیستند ورنه بر مخالفین لازم آید

تحقیق حدیث من
ابتدع بدعة ضلالة

که بر جمیع اقوال علی قاری وسیوطی وشیخ عبد الحق مقتدائی خود عمل نمایند والامر علی خلاف ذلک
کما قوله این دعا غلط محض است قال رسول الله صلعم من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها الله ورسوله
کان علیه من الاثم مثل آثام من عمل بها در مرقاة گفته وقید البدعة بالضلالة لاخراج البدعة الحسنة
کالمنارة کما ذکره ابن الملک الخ اقول کلام صاحب کلمة الحق موافق تصریحات ائمه دین منصورست
وفهم معترض بچند وجوه مبنی بر خطا وقصور اولاً آنکه بر زبان آنحضرت صلی الله علیه وسلم لفظ بدعت
بجز مقام ذم وقبح جای دیگر مستعمل نیست کما لا یخفی علی ماهر کتب الحدیث وبمعنی حسنه استعمالش
دیده نشد لامتناع اجتماع الضدین ثانیاً در حدیث مذکور بعد لفظ بدعت قید ضلالة بنا بر اخراج
بدعت حسنه نیست بلکه قید ومقید هر دو هم معنی اند واین قید واقعی ست نه احترازی
ورنه لازم آید که قید لا یرضاها الله ورسوله که بعد قید ضلالت ست هم ازین قبیل باشد وبدعت
ضلالة هم بر دو قسم باشد یکی آنکه خدا ورسول ازان راضی باشند دیگر آنکه ازان راضی نباشند واللازم باطل فکذا الملزوم
وثالثاً در کتاب ابن ماجه لفظ بدعت بغیر قید ضلالة منقول ست قال من ابتدع بدعة فعمل بها
کان علیه وزر من عمل بها وانچه صاحب مرقاة از قید ضلالة اخراج بدعت حسنه نموده تمثیل
مناره بمیان آورده فی الجمله مخالف خصم نیست که ازان بدعت حسنه در عبادات بدنیه محضه
صوم وصلوة ثابت نیست بلکه خاص در امور مباحه مثل تعمیر مناره که ضرورت شرعیه بران داعی
است ورنه بجای تمثیل مناره بدعتی از بدعات که در عبادات بدنیه مروج اند آوردی واذ لیس
فلیس رابعاً عند المحققین این حدیث لائق احتجاج نیست که از راویان این حدیث یکی مروان
ابن معاویه است که شمار او از ضعفاء ومجاهیل است حافظ در لسان المیزان گفته مروان ابن
معاویه الضبی عن ابی الدرداء وعنه عبد الجلیل بن عطیة قال ابو حاتم مجهول دیگر کثیر بن عبد الله
که او هم ضعیف ست ابن العراق در تنزیه الشریعة نوشته کثیر بن عبد الله بن عمرو بن عوف المزنی
قال الشافعی رکن من ارکان الکذب وقال ابن حبان عن جده نسخة موضوعة ودر کاشف ذهبی مرقوم
است کثیر بن عبد الله بن عمرو بن عوف المزنی المدنی عن ابیه ونافع وعنه القعنبی واه وقال کذا
ودر تقریب نوشته کثیر بن عبد الله بن عمرو بن عوف المزنی ضعیف من السابعة منهم من نسبه الی
الکذب ودر حاشیه کاشف ذهبی مرقوم است قال یحیی کثیر ضعیف الحدیث وقال احمد منکر الحدیث
لیس بشیء وقال ابو حاتم لیس بالمتین وقال النسائی والدارقطنی متروک وقال ابو زرعة
واهی الحدیث لیس بقوی انتهی قوله تفصیل این اجمال آنکه از روایات متعدده ثابت که صحابه

کرام باوجود اعتراف بدعت بودن درباره بسیاری از امور بر استحسان و مدح آن رفته اند رد افضلی
جهالت خود در حق صحابه کرام الفاظ ضلالت التیام بر زبان می آرند و مدح آن امور را باوجود اعتراف
و اطلاق بدعت مخالفت حضرت شارع علیه السلام مے شمارند الخ اقول اولاً نقل کردن روایات
معتمده که در تعریف بدعت اند بر ضرور است که جوابش داده شود و اگر همین حدیث تراویح است جوابش
گذشت و می آید بدعت کجا و استحسان بدعت کجا قوله امام بخاری علیه الرحمته در صحیح خود روایت نموده
که حضرت امیر المومنین فاروق رضی الله عنه در حق اهتمام جماعت تراویح و التزام آن فرموده
نعمت البدعة الخ اقول جماعت تراویح از مخترعات حضرت فاروق نیست بلکه تجدید سنت
نبوی است که آنحضرت صلعم بغرض بعض مصالح دینی و خوف فرضیت بعد اقامت جماعت
ترک آن فرموده اند کما ذکره البخاری فی الصحیح عن عائشة ان النبی صلعم صلی فی المسجد فصلی
بصلوته ناس ثم صلی الثانیة فکثر الناس ثم اجتمعوا من اللیلة الثالثة او الرابعة فلم یخرج الیهم رسول
الله صلعم فلما اصبح قال رایت الذی صنعتم فلم یمنعنی من الخروج الیکم الا انی خشیت ان یفترض
علیکم و ذلک فی رمضان و امام رازی در نهایة العقول گفته الناس انه ابدع التراویح قلنا
ان الرسول قد اقامها جماعة بالناس ثم ترک ذلک لئلا یظن انه من الواجبات و لم ینسخها ثم
ان عمر احیی تلک السنة فی زمانه لزوال ذلک الخوف انتهی و قال علی القاری فی المرقات و تسمیته
تجدید السنة بدعة علی سوال ما قال فی التراویح نعمت البدعة بوده و علامه شوکانی در سیل الجرار
گفته اما صلوة التراویح فقد ثبت عن النبی صلعم انه صلی فی لیالی رمضان و ائتم بجماعة و علمهم
فترک ذلک مخافة ان یفترض علیهم و هذا ثابت فی احادیث الصحیحین و غیرهما و بهذا تقرر ان
صلوة النوافل فی لیالی رمضان جماعة سنة لا بدعة لان النبی صلعم لم یترک الا لذلک العذر آه
قوله فکیف تکون الجماعة بدعة کما قال المصنف و لم یقع من عمر الا انه لما خرج الی المسجد فوجدا وزاعا
متفرقین یصلی الرجل لنفسه و یصلی الرجل فیصلون بصلوته الرهط فقال انی اری لو جمعوا هولاء علی قاری
واحد لکان اولی ثم عزم فجمعهم علی ابی بن کعب فقد کان الجماعة فی المسجد بعد موت النبی صلی الله
علیه وسلم و قبل ان یجمع عمر و بهذا یعرف ان التجمیع فی النوافل فی صلوة رمضان سنة لا بدعة
انتهی و در سبل السلام مذکور است ان من اثبت صلوة التراویح و جعلها سنة فی قیام رمضان
استدل بحدیث جابر بن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج فی شهر رمضان
ثم انتظروه من اللیلة القابلة فلم یخرج و قال انی خشیت ان یکتب علیکم الوتر رواه ابن حبان

ولیس فیہ دلیل علی کیفیۃ ما یفعلونہ ولا کمیتہ فانہم یصلونہا جماعۃ عشرین رکعۃ یتروحون بین کل رکعتین فاما الجماعۃ فان النبی
صلی اللہ علیہ وسلم صلی بہم جماعۃ ثم ترک خشیۃ ان یفرض علیہم ثم ان عمر اول من جمعہم علی امام معین وقال انہا بدعۃ کما اخرجہ
مسلم فی صحیحہ واخرجہ غیرہ من حدیث ابی ہریرۃ انہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یرغبہم فی قیام رمضان من غیر ان یامرہم فیہ بعزیمۃ
فیقول من قام رمضان ایمانا واحتسابا غفر لہ ما تقدم من ذنبہ وتوفی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والامر علی ذلک فی
خلافۃ ابی بکر وصدرا من خلافۃ عمر زاد فی روایۃ عند البیہقی قال عروۃ فاخبرنی عبد الرحمن القاری ان عمر ابن الخطاب خرج لیلۃ فی رمضان
وطاف فی المسجد واہل المسجد اوزاع متفرقون یصلی الرجل لنفسہ ویصلی الرجل فیصلون بصلوتہ الرہط فقال عمر واللہ لاظن لو جمعناہم
علی قارئ واحد لکان امثل ثم عزم عمر علی ان یجمعہم علی قارئ واحد فامر ابی ابن کعب ان یقوم بہم فی رمضان فخرج عمر
والناس یصلون بصلوتہ فقال عمر نعمت البدعۃ ہذہ وساق البیہقی فی السنن عدۃ روایات فی ہذا المعنی اذا
عرفت ہذا عرفت ان عمر ہو الذی جعلہا جماعۃ علی معین وسماہا بدعۃ واما قولہ نعمت البدعۃ فلیس فی البدعۃ ما یمدح
بل کل بدعۃ ضلالۃ واعلم انہ یتعین حمل قولہ بدعۃ علی جماعتہم علی معین والتزامہم بذلک الا انہ اراد ان الجماعۃ
بدعۃ لانہ صلعم قد جمع بہم کما عرفت انتہی وحافظ ابن حجر در فتح الباری شرح صحیح البخاری نوشتہ قال ابن عبد البر لم
یسن عمر الا ما رضیہ صلی اللہ علیہ وسلم ولم یمنعہ من المواظبۃ علیہ الا خشیۃ ان یفرض علی امتہ وکان بالمؤمنین رحیما فلما امن ذلک
اقامہا واحیاہا فی سنۃ اربع عشرۃ من الہجرۃ انتہی قال ابن بطال قیام رمضان سنۃ لان عمر انما اخذہ من فعل النبی صلی اللہ
علیہ وسلم وانما ترک خشیۃ الافتراض انتہی وفاضل روزبہان در ابطال الباطل گفتہ فقول عمر بدعۃ ونعمۃ البدعۃ اراد بہ انہ لم
یتقرر امرہا فی زمان رسول اللہ صلعم وہذا لا ینافی کونہا مسنونۃ فی بعض الاوقات فاندفع اعتراض المرتضی علی قاضی القضاۃ انتہی وقسطلانی
در شرح بخاری نگاشتہ وقیام رمضان لیس ببدعۃ لانہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر وعمر واذا اجتمع الصحابۃ
مع عمر علی ذلک زال عنہ اسم البدعۃ انتہی وانچہ در باب صلوۃ ضحی از فتح الباری قول ابن عمر ما ابتدع المسلمون افضل من
صلوۃ الضحی نقل نمودہ اولا در روایت این حدیث کلام است اسنادش غیر معلوم تا وقتیکہ صحتش بپایہ ثبوت نرسد قابل
احتجاج نیست ثانیا بر فرض تقدیر قول ابن عمر درین باب محمول بر عدم علم ایشان است بمقابلہ احادیث صحیحہ غیر مسلم است کما جاء
فی الصحیحین عن ام ہانی قالت ان النبی صلعم دخل بیتہا یوم فتح مکۃ فاغتسل وصلی ثمان رکعات فلم ار صلوۃ قط اخف منہا غیر
انہ یتم الرکوع والسجود وقالت فی روایۃ اخری وذلک ضحی وعن قتادۃ قال سالت عائشۃ کم کان رسول اللہ صلعم یصلی صلوۃ
الضحی قالت اربع رکعات ویزید ما شاء رواہ مسلم وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی صلوۃ الضحی ثنتی
عشرۃ رکعۃ بنی اللہ لہ قصرا من ذہب فی الجنۃ رواہ الترمذی وابن ماجۃ وعن معاذ بن انس الجہنی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
من قعد فی مصلاہ حین ینصرف من صلوۃ الضحی حتی یسبح رکعتی الضحی لا یقول الا خیرا غفر لہ خطایاہ وان کانت اکثر من زبد البحر
انتہی وممکن است کہ مراد ابن عمر از بدعت گفتن صلوۃ ضحی مداومت بر ان یا ادایش در مسجد یا دیگر ہیئت

مخصوص باشد نه که مطلق صلوٰة ضحیٰ چنانچه در مواهب لدنیه مسطور است اراد انه صلی الله علیه وسلم
لم یداوم علیها او ان اظهارها فی المساجد ونحوها بدعة وبالجملة فلیس فی احادیث ابن عمر ما یدفع مشروعیة
صلوٰة الضحیٰ لان نفیه محمول علی عدم الوقوع فی الفعول لا مر والذی نفاه صفة مخصوصة
انتهی و پیش آوردن عبارت مجمع البحار در تقسیم بدعت بسوی هدی وضلال در بیان نعمت
البدعة خارج از بحث است زیرا که نزد صاحب مجمع البحار در سنت و بدعت حسنه فرقی نیست
و تراویح را از بدعت هدی شمرده کما قال والتراویح من الاول لانه صلعم لم یسن بهم الاجتماع وانما صلاها لیالی
ولم یکن فی زمن ابی بکر وهی علی الحقیقة سنة لحدیث علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین واقتدوا بالذین من بعدی
انتهی پس هرگاه که خود او را صاحب مجمع البحار سنت شمرده و از آنحضرت صلعم ثبوتش رسیده بدعت
حسنه چگونه خواهد شد و قطع نظر ازین قیاس مجلس مولد که بعد صدها سال بزمان شاه اربل حدوثش
گردیده بر تراویح و صلوٰة ضحیٰ که سنت اند نمی تواند شد **قوله اول** آنکه در ما سبق در تعریف بدعت
صرف قید بعدیت صحابه اعتبار داشته بود و دریجا قید قرون ثلاثه افزوده الخ **اقول** آفرین صد
آفرین بر فهم و ادراک صاحب رساله که از افزودن قید بعدیت قرون ثلاثه در کلام صاحب
کلمة الحق تناقض ثابت میکند و نمی داند که در ما سبق تعریف بدعت بالاعم بود و تعریف بالاعم
نزد محققین جائز است پس درین مقام که قید بعدیت قرون ثلاثه افزوده موجب تهافت نیست
چنانچه اهل علم تعریف بدعت بعنوان مختلفه کرده اند مگر مآل همه واحد است قاضی عیاض در تعریفش
گفته کل ما احدث بعد النبی صلعم فهو بدعة و در کشف بزدوی مرقوم است البدعة
المحدث فی الدین الذی لم یکن علیه الصحابة والتابعون و تمعین ابن حنفی در شرح اربعین
نوشته والمراد بالبدعة ما احدث مما لا اصل له فی الشریعة واما ما کان له اصل فلیس ببدعة شرعا وان کان بدعة
لغة وصاحب معالم التنزیل گفته البدعة ما احدث علی غیر قیاس اصل من اصول الدین انتهی
وبعض در تعریفش قید بعدیت ثلاثه بمضمون حدیث مسلم افزوده اند وبعض تا قرن ثانی اکتفا کرده اند
چنانچه تفتازانی در شرح مقاصد نوشته البدعة المذمومة هو المحدث فی الدین من غیر ان یکون
فی عهد الصحابة والتابعین وهمچنین شیخ عبد الحق مقتدای صاحب رساله در ترجمه مشکوٰة
گفته دور دارید خود را از کارهای نو پدید شده که در زمان خلفای راشدین نبوده انتهی و در لمعات
شرح مشکوٰة تفصیلاً نوشته کما قال القرن اهل زمان واحد متقارب اشترکوا فی امر من الامور المقصودة
ویقد یطلق علی طائفة من الزمان واختلفوا فی تحدیده فقرنه صلعم هم الصحابة وکانت مدتهم

من البعث الى اخر من مات منهم مائة وعشرون سنة وقرن التابعين من سنة مائة الى
نحو سبعين وقرن اتباع التابعين من ثم الى حدود العشرين ومائتين وفي هذا الوقت
ظهرت البدع ظهورا فاشيا واطلقت المعتزلة السنتهم ورفعت الفلاسفة رؤسهم وتغيرت
الاحوال تغيرا شديدا ولم يزل الامر في نقص الى هذا الآن فظهر صدق قوله صلعم ثم
يفشو الكذب ذكره السيوطي انتهى وحافظ در فتح الباری این مضمون را بتفصیل نوشته وسیوطی هم ازینجا اخذ نموده است
خود و در حدیث شریف بدین منوال فرموده شده در حدیث مسلم از عبد الله رضی الله عنه قال قال رسول الله صلعم خیر امتی القرن
الذین یلونی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم درینجا انحصار خیریت با قرون ثلثه فرموده و در حدیث احمد از روایت
بریده آمده خیر هذه الامة القرن الذین بعثت فیهم الحدیث وحدیث علیکم بسنتی وسنة
الخلفاء الراشدین المهدیین هم برین معنی شاهدست وایضا قال قال رسول الله صلعم ستفترق
امتی علی ثلاث وسبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة قالوا من هی یا رسول الله قال ما انا
علیه واصحابی پس بر شیخ المخالفین لازم که از فزودن قید بعدیت قرون ثلثه چنانکه بر صاحب کلمة الحق
خشمگین گشته بر دیگران هم زائد از آن مشتعل باشد قوله اما آنچه باذن شارع گو اشارة هم باشد وسند استحسان گو خفی
و مستنبط باشد ثابت فرموده باشند از شرع بدعت نتوان گفت الخ اقول فی الحقیقت در اباحت و استحسان
اشیا اذن شارع گو اشارة باشد و سند گو خفی باشد کفایت میکند و تنها کراهت و حرمت آن مستنبط و منصوص
شرع نبود لان دفع المضرة مقدم علی جلب المنفعة کما تقرر فی محله پس از ایراد این بحث مدعای صاحب رساله
چه می برآید که محدثات و مخترعات مسلمه او را نه خفی و نه جلی سند از کتاب و سنت است بلکه کراهت آن نص ناطق قوله حسب
این تعریف چیزیکه در قرون ثلثه بوجود آمده باشد اما اصلش از کتاب و سنت نباشد بلکه مزاحم
کتاب و سنت باشد آن را بدعت و ضلالت نتوان گفت حالانکه وجود و ظهور ضلالت خروج و رفض و قدر در
قرون ثلثه بلکه در قرن اول و زمان صحابه کرام بوده است الخ اقول ما شاء الله علم و فضل شیخ صاحب بقدر
ترقی پذیر گشته که خارج از مطلب و خلاف منشاء بحث سخن کردن آغاز نهاده ذکر شیوع
مذاهب باطله میان آورده و ندانسته که منشاء بیان صرف همین قدرست که چیزیکه در
قرون ثلثه بلا نکیر بوجود آمده باشد سنت است و غیر آن بدعت و مذاهب باطله رفض
وغیره که خارج از عقائد دینیه و قواعد شرعیه اند و بعض اهل علم ایشان را از
کفار شمرده اند و بعض از فساق و از حضرات صحابه رضی الله عنهم بغض و عداوت
قلبی میدارند و از زبان شارع مورد لعن و نفرین مانده اند در خور آن نفرین

وتحقیق پس از وجود ایشان در قرآن اول یا ثانی محذوری نیست واهمچنین بر واقفین خوارج چه موقوف است وجود یهود ونصاری وغیرہم در قرن اول یافته میشود وعقاید ایشان مزاحم کتاب سنت اند باید که حکم ضلالت بر ایشان نه نهاده شود والامر علی خلاف ذلک پس معلوم گردید که غرض شارع علیه السلام از قرن اول صحابه کرام اند نه جمیع کسان آن وقت و برین قیاس از قرن ثانی تابعین واز ثالث تبع تابعین اند چنانچه نووی در شرح مسلم بذیل حدیث مذکور گفته فالصحیح ان قرنه صلعم الصحابة والثانی التابعون والثالث تابعوهم انتهی ومحمد طاهر در مجمع البحار گفته خیرکم قرنی ثم الذین یلونهم یعنی الصحابة ثم التابعین ودر مصباح منیر مرقوم است والدلیل علیه قوله علیه الصلوة والسلام خیر القرون قرنی یعنی الصحابة ثم الذین یلونهم یعنی التابعین ثم الذین یلونهم ای الذین یاخذون عن التابعین انتهی وعلاوه ازین اولاً در گرفتن مفهوم مخالف نزد بعض کلام است ثانیاً بنا بر الزام خصم از تعریف شی منجمله چند قیود مفهوم مخالف قید واحد گرفتن ودیگر قیود را بحال خود داشتن خلاف آئین مناظره است بان البته اگر از مفهوم مخالف جمیع قیود الزامی معقول پیدا کند قابل التفات ست قوله اما این از کجا که حسب قول این بعض مستحسنات ائمه دین داخل بدعات شرعیه منحصره در ضلالت اند الخ اقول ظاهر است که هرگاه که بدعت شرعیه منقسم بحسنه وسیئه نگردیده لامحاله عبادات بدنیه از جمله بدعات شرعیه داخل ضلالت خواهند شد قوله بسیاری از مستحسنات که وهابیه اسماعیلیه بر قائلین آن حکم ضلالت کرده اند ومیکنند بموجب تصریح همین علماء استحسان آن ثابت است الخ اقول بدعات محدثات که وهابیه فرسولیه آنها را برنگ بدعات حسنه ظاهر نموده عالمی را غرق دریای ضلالت میکنند و اهل حق بفحوای احادیث احتراز از آن لازم می انگارند اگر بعض حضرات از صراط مستقیم دور افتاده خلاف تصریح محققین قدم براه خطا نهاده استحسان بعض بدعات کرده اند قول ایشان چون مستند بکتاب سنت نیست قابل التسلیم نخواهد شد وآنکه در استحسان بعض بدعات مذکوره در تالیف صاحب رساله اند بهمان در اکثر بدعات راه مخالفت آن پیموده اند کما سبق فما هو جوابکم فهو جوابنا و آنچه که صاحب کلمة الحق درین بحث احادیث واقوال علما در ذم بدعات وانکار بدعت حسنه آورده بود صاحب رساله آنرا محمول بر تطویل کرده از جوابش قاصر ماند قوله چه استحسان انعقاد مجلس شریف از اکابر دین وائمه معتمدین تا اوستاد مستند صاحب رساله که بلقب شان بموجب شهادت آخر همین رساله سند العالمین فی العالمین است ثابت ومنقول الخ اقول دراول کتاب جواب

این کلام فساد التیام بتفصیل تمام و تشریح بالا کلام ذکر کرده ایم اعاده اش بخیال تطویل مناسب ندانسته برین معنی اکتفا میکنیم که نسبت استحسان مجلس مولد که مدت اخترا عش از شش صد سال بیش نیست به اکابر دین و ائمه معتمدین کردن بهتان صریح است سبحانک هذا بهتان عظیم **قوله** بهر تقدیر حکم لزوم ضلالت بران محض باطل و قبیح است **اقول** درحالیکه ثبوت انعقاد مجلس مولد مروجه از ادله شرعیه نگردیده بلکه تحت عموم منهیات شرعیه داخل شده لامحاله بدعت شرعی خواهد شد و هر بدعت شرعی مستلزم ضلالت است پس بحکم شکل اول مجلس مذکور مستلزم ضلالت خواهد شد **قوله** پس ازین عبادت شهادت صلاحیت و شهرت حضرت شیخ قدس سره و اولیت فاعلیت این عمل در شهر موصل نسبت بآن شیخ اجل رضی الله عنه ظاهر است الخ **اقول** ظاهر است که شهرت علم و فضل انسان از تالیف و تصنیف میشود یا از تعلیم و تدریس و شک نیست که شیخ مذکور یعنی عمر و بن محمد مجهول الحال است بجز عمل مولد نه کتابے از و یادگار و نه مستند فضلای روزگار ازینجاست که اغراق صاحب سیرت شامی درحالیکه قایل استحسان عمل مولد است در مدح شیخ مذکور و مبالغه کردنش نازیباست و بمقابله خصم از تحریرش درینباب حجت گرفتن از بس بیجاست و علاوه ازین مظفر الدین شاه اربل که باقتدار شیخ مذکور مروج این بدعت گردیده حال فسق و فجورش در تاریخ ابن خلکان بتفصیل تمام مذکور و کیفیت کذب و ضعف ابن دحیه مصنف مولد در لسان المیزان علی نهج الکمال مسطور کما قال الحافظ و قال ابن النجار رایت الناس مجمعین علی کذبه وضعفه وادعائه سماع مالم یسمع ولقاء مالم یلقه وکانت امارات ذالک علیه لایحة انتهی پس هرگاه که کیفیت مروجین اولین مولد که بعضے مقلد شیخ مذکور اند این چنین باشد فضیلت و شهرت بیشیخ قابل اعتماد چگونه خواهد شد **قوله** درینجا مغالطه دهی و افترا پردازی صاحب رساله باید دید که بنام نهاد مرأت الزمان سبط ابن جوزی عبارتی نقل نموده و دران قول تاج الدین داخل کرده لفظ انتهی نوشته تا مطالعه کنندگان رساله این معنی شود که فاکهانی قبل از سبط ابن جوزی بوده و سبط ابن جوزی استناد و ذکر آن کرده الخ **اقول** این خیال حاسد محض فاسد است حقیقتش این است که صاحب کلمة الحق دام اقباله در بیان منع انعقاد مجلس بعد نقل عبارت مرآت الزمان سبط ابن جوزی عبارت حسن المقصد سیوطی مع ما یتصل اسے **قوله** وقد ادعی شیخ تاج الدین الخ بر حاشیه مسوده حسب عادت مولفین نگاشته بود کاتب عبارت حاشیه را فرو گذاشت کرده و چنین سهو در اکثر تصانیف اهل علم موجود و ظاهر است که از داخل کردن قول تاج الدین در عبارت سبط ابن جوزے و از تقدمش بران منفعتے نیست

زیرا که تجبر تاج الدین هیچکه مثل سپیده صبح روشن و آشکار هم چنین مقوله اش درباب انکار انعقاد مجلس
مولد مشهور روزگار لیکن در حقیقت از بعض مجوزین مولد در جواب استفتاء مولد شریف در همین باب
این چنین خطای مبین سر زده است که گنجایش تاویل در آن نیست یعنی از مرآة الزمان
سبط ابن جوزی نقل میکند که تاج الدین فاکهانی در حضور شاه اربل از شرکت مجلس مولد انکار
میکرد کما قال که از مرآة الزمان سبط ابن جوزی فهمیده میشود که هرگاه ملک مظفر ایجاد مولد کرده هر سال
ضیافت علما و صوفیه میکرد و سوای شیخ تاج الدین سکندری مالکی کسے از شرکتش انکار نمی کرد
انتهی و اغلاطیکه از مولوی فضل رسول بدایونی والد صاحب رساله در بوارق و تصحیح و غیرهما از روی
سفاهت و ضلالت یا از راه تغلیط و خیانت بوقوع آمده آنقدر هستند که در احصاء و شمار نیایند مگر مشتے
نمونه از خروارے اندکی از بسیار از همین قبیل در معرض بیان مے آرم در بوارق بر صفحه ۳۱ بعد ذکر ابن حزم
ظاهری نوشته پس از آن ابن قیم و غیره تلامذه اش هم تتابع او برخاستند و کتابهای عجیبه تصنیف
نمودند فاما جلد این مفسد و مندفع گردیده انتهی حالانکه تولد حافظ ابن قیم در سنه نود و یک هجری از مائة سابعه
و وفات ابن حزم در قرب سنه چهار و پنجاه از مائة خامسه گردید پس اثبات تلمذ قبل از یک صد و سی
و شش سال تولد چه قدر جهل و افتراست و علی هذا حافظ ابن قیم در حالیکه در تصانیف خود بر
ابن حزم اعتراضها میکنند پس ابن قیم را مریدش گفتن از بس حمق و بیجا است و در تصحیح المسائل
بر صفحه ۱۶۳ در باب سنیت تلقین از مرقاة ملا علی قاری استناد گرفته عبارتے از نام علی قاری نقل
نموده است و چنان بفهمش نیامد که این قول ابن حجر است نه علی قاری که خود علی قاری در همان کتاب بر رد آن
پرداخته و در بوارق صـ۷۲ لغایت صـ۷۴ در مسئله استعانت از درمیان عبارت تفسیر فتح العزیز
مضمون مفید مدعای خصم خود را دیده و دانسته ساقط و حذف نموده چنانچه در صفحه میگوید در تفسیر عزیزی
نوشته و استعانت بغیر نیست که توهم استقلال آنغیر در وهم و فهم هیچکس از مشرکین و موحدین نمیگذرد و این قسم استعانت بلا کراهت
جائز است و بغیر نیست که توهم استقلال آنغیر در مدارک مشرکین جا گرفته مثل استعانت بارواح فلکیه و عنصریه یا ارواح سائره و
امثال ذلک و این نوع استعانت عین شرک است و منافی ملت حنفیه است انتهی پس عبارت
تفسیر را از سه مقام صاحب بوارق آن چنان حذف کرده که غرض و مدعای صاحب تفسیر رحمه الله
بر کنار افتاده یعنی اولا بعد این عبارت که در وهم و فهم هیچکس از مشرکین و موحدین
نمیگذرد از تفسیر منقول عنه مضمون قریب سه سطر عبارت که مخالف عقائد صاحب
بوارق بوده حذف و ساقط نموده ثانیاً در تفسیر مذکور بعد این فقره که این قسم استعانت بلا کراهت

جایزست این عبارت بود زیرا که در حقیقت استعانت نیست و اگر استعانت است بخدا است صاحب
بوارق که مستعین بغیر خدا است عبارت مابعد را بنظر تغلیط عوام در تحریر نیاورده انتهی نوشته
تا لثا در ذیل ارواح سائره تمثیلاً نام بهوانی و شیخ سدو در تفسیر موجود ولیکن در بوارق لفظ بهوانی
و شیخ سدو مفقود و علی هذا در صفحه کتاب مذکور نیز تحریف و حذف در عبارت تفسیر
مسطور کرده است من شاء فلیرجع الیه پس از انصاف باید گفت که در کلام صاحب کلمة الحق
تغلیط عوام است یا در کلام صاحب بوارق **قوله** اولاً که مرادش از مشروع نمودن باری
تعالی ظاهر این است که همه فروع جمیع عبادات و جمله افراد کل تطوعات مشروعه
را بقیود مخصوصه و نوافل صور کذائیه نام بنام تصریح و تقدید و تعیین و تحدید فرموده
است پس هرچه چنین است غیر مشروع است و عمل بدان و احداث آن زیادت بر
نص و مستلزم لزوم نسخ است الخ **اقول** مقصود صاحب کلمة الحق از بحث زیادت بر نص
که بر طبق مذهب حنفیه ذکر کرده همین است که باری تعالی برای کافه مسلمین از قسم عبادات
و اعتقادات انچه که کافی و وافی دانست تصریح آنها در آیات قرآن مجید نموده و تفصیل مجملات و تعلیم
کم و بیش را بواسطه حبیب خود بفحوای و ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا مشروع فرموده و حکم
افزایش بران نداده و این نسبت مشروعیت احکام به باری تعالی که در کلمة الحق مسطور است
جابجا در کتب اصول مذکور چنانچه در نور الانوار گفته المشروعات علی نوعین عزیمة یعنی ان الاحکام
المشروعة التی شرعها الله تعالی لعباده علی نوعین احدهما العزیمة الثانی الرخصة فالعزیمة وهی اربعة
انواع فالاول فریضة والثانی واجب والثالث سنة والرابع النفل انتهی ملخصاً و خود در صحیحین از عبد الله
بن مسعود آمده لعن الله الواشمات والمستوشمات والمتنمصات والمتفلجات للحسن المغیرات خلق الله فجائته
امراة فقالت انه بلغنی انک لعنت کیت و ذیت فقال مالی لا العن من لعن رسول الله صلعم و من هو
فی کتاب الله فقالت لقد قرات ما بین اللوحین فما وجدت فیه ما تقول قال لئن کنت قراتیه فقد
وجدتیه اما قرات ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا قالت بلی قال فانه قد نهی عنه متفق علیه پس ازین
بیان واضح گردید که انچه که غیر مشروع و خارج از حکم شارع است از قبیل محدثات است **قوله** واگر
مرادش اینست که قرآن مجید اصول عامه جمله عبادات و خیرات و مندوبات را بطور اطلاق حاوی نیست
و هرچه از اطلاق فعل خیر و جنس مندوبات مشروعه عمومات کتاب الله مخالفت داشته باشد غیر
مشروع است عمل بدان زیادت بر نص است پس ازین تقدیر مستحسنات ائمه دین گو بالخصوص از کلام

مجید ثابت نباشد الزام نسخ دادن و بر عمل مولد خصوصاً تهمت لزوم نهادن الخ **اقول** در کلام مجید
بیان اعتقادات علی سبیل الاطلاق همه مذکور است و حدیث نبوی شرح و تفسیر او ست و هر چه جز
آنست مثل تنفل قبل صلوة عید و صلوة الرغائب وغیرها که بظاهر از قسم عبادات اند بوجه عدم ثبوت
از قول و فعل شارع علیه السلام شارش از محدثات و مبدعات گردیده همه غیر مشروع اند **قوله**
ثانیاً در کتب اصول تصریح است باین که زیادتی که نسخ بودن آن متنازع فیه و مبحوث عنه است
مراد از ان زاید کردن امری باعتقاد رکنیت یا شرطیت در امر منصوص مخصوص است که همچو زیادت نزد
حنفیه داخل نسخ است **اقول** صاحب کلمة الحق که زیادت علی النص را نسخ گفته مراد از ان هم زیادت
جزئی یا شرطی ست نه زیادت عبادت مستقله مثلاً کفن سه پارچه برای مرد ثابت از نص است و
عمامه دران داخل نیست زیادتش نسخ است و همچنین هشتاد تازیانه حد قذف است و زیادت بران
و یا زیادت رکعت واحده بر رکعات صلوة همه داخل نسخ است و این مذهب حنفیه است در تلویح مرقوم

یعنی ان الزیادة ان کانت عبادة مستقلة کزیادة صلوة سادسة فلا نزاع بین الجمهور فی انها لا تکون
نسخا و انما النزاع فی غیر مستقلة و مثلوا له بزیادة جزء او شرط او زیادة ما یرفع مفهوم المخالفة واختلفوا فیه
علی ستة مذاهب الاول انه نسخ و الیه ذهب العلماء الحنفیة و عبری در شرح منهاج نوشته و اما زیادة
عبادة غیر مستقلة کزیادة رکعة علی رکعات صلوة و نحوها کزیادة شرط مثلاً علی سائر شروطها فهل هی
نسخ ام لا فیه خلاف فذهب الشافعی الی ان حکمها کذلک ای لیست بنسخ و ذهب الحنفیة الی انها
نسخ انتهی الغرض صاحب رساله هر قدر که درین باب خامه فرسائی کرده همه تطویل لاطائل است در
حالیکه احداث عمل مولد از مسلمات است و در زمانه مشهود لها بالخیر وجودش یافته نشد پس غیر مشروع بودنش
از بدیهیات است و غیر مخفی است که احداث و اختراع عمل مولد از عبادات مستقله مشروعه نیست چه مشروعیت
ذکر آن سرور را هرگاه مخالفین هم معترف شده اند و اثر احداث دران نگشت پس نزاعی که دران ست
بابت ارکان و شرایط محدثه است و بس **قوله** اولاً که مجرد عدم ماثوریت از قول و فعل آنحضرت صلعم دلیل
ممانعت شدن نمیتواند شد **اقول** حیف صد حیف بر حال اهل بدعت که خود را عاشق صادق
جناب رسالت مآب صلعم میگویند ولیکن قول و فعل آنحضرت صلعم را که بنای شرع بر و مبنی ست
بمقابله محدثات خود حجت نمیگیرند و از آیة کریمه ما آتکم الرسول فخذوه و ما نهکم عنه فانتهوا چشم پوشی میکنند
و صاحب کلمة الحق عدم نقل این فعل از آنحضرت صلعم تا قرون ثلاثه که اتباع ایشان موجب
ثواب و مخالفت و زیادت بران باعث عقاب است ثابت فرموده است و بر ظاهر است

کہ جناب صاحب مولد علیہ الصلوۃ والسلام در مخالفت از اختیار محدثات واتباع بدعات تحذیر
شدید امت را فرمودند بدین وجہ در منکرات غیر مشروعہ وخوش سر بر من گردید ازینجاست کہ آنجناب صحابہ
واہل بیت خود را بہ ہزار ہا واجبات ومستحبات شرعیہ آگاہ ساخت ولیکن گاہے برای اظہار مسرت
یوم ولادت خود مجلسے نیاراست وعلاوہ ازین این قول رئیس المبتدعین مخالف اقوال جمہور فقہاء و
محدثین است آنحضرات جابجا صرف عدم نقل را دلیل مخالفت قرار دادہ اند منہا ما فی الھدایۃ انہ یکرہ
ان یتنفل بعد طلوع الفجر باکثر من رکعتی الفجر لانہ علیہ السلام لم یفعل مع حرصہ علی الصلوۃ انتہی وایضاً
فیہا لا یتنفل فی المصلی قبل العید لانہ علیہ السلام لم یفعل مع حرصہ علی الصلوۃ انتہی وایضاً فیہا یکرہ الدعاء
بعد ختم القرآن بجماعۃ لانہ لم ینقل عن النبی صلعم انتہی ومنہا فی شرح الخلاصۃ للسید الشریف فی المحرمات
والزیادۃ فی التکبیر بان یقال اللہ اکبر الاعلی لانہ غیر منقول عن النبی صلعم والصحابۃ انتہی ومنہا فی البرہان
شرح مواہب الرحمان ویکرہ التنفل قبلہا مطلقاً یعنی فی المصلی وغیرہ وبعدہا ای بعد الصلوۃ فی المصلیٰ فقط
بقول ابن عباس ان رسول اللہ صلعم خرج فصلی لہم العید لم یصل قبلہا ولا بعدہا متفق علیہ وقول ابی
سعید الخدری کان رسول اللہ صلعم لا یصلی قبل العید شیئاً واذا رجع الی منزلہ یصلی رکعتین رواہ ابن ماجہ
ومنہا ما فی الاختیار شرح المختار ولا یتطوع قبل صلوۃ العید لانہ عم لم یفعلہ مع حرصہ علی الصلوۃ انتہی **قولہ**
بارے مستحبات صحابہ وتابعین وتبع تابعین آنحضرات باوجود اطلاق بدعت ومحدث بودن واقرار عدم
ماثوریت از آن حضرت صلعم استحسان فرمودہ اند الخ **اقول** اگرچہ جواب این قول تصریحاً بالا گذشت
لیکن ذکرش بالاجمال درین مقام اہم مناسب دانست حضرات مذکورین در حالیکہ در امور جزو کل
حتی کہ در بول وبراز اقتدائے آنحضرت صلعم بر ذمہ خود واجب میدانستند وزیادت را بران بدعت وبار واو ممنوع
مے شمردند کہ احادیث صحاح بران شاہد اند بہیچ طور مجوز وحروج بدعات خواہند شد وانچہ کہ نسبت
تراویح وضحی لفظ بدعت منقول است معنیش دیگر است کما مر سابقاً پس بالاخر عدم ماثوریت این عمل
از شارع علیہ السلام بر ہمگنان واضح گردید وایراد رئیس المبتدعین از بیخ وبن بر کندید **قولہ** اکابر ائمہ دین
از فقہاء ومحدثین مستندین صاحب رسالہ دربسیاری از مسائل استحسان مستحسنات تحقیق فرمودہ اند
باوجودیکہ ہیئت کذائیہ منقول از صحابہ کبار واہل بیت اطہار نبودہ اند الخ **اقول** چیزیکہ بعد قرون ثلاثہ
محدث شدہ از اعلام محققین بدعت میدانند وزیادت بر قول وفعل حضرات کبار رد انداز ند وہر کہ بمیلان بدعت
زیادت را مستحسن دانستہ او از صراط مستقیم برگشتہ وفقہاء در بعض مقام صرف عدم فعل صحابہ را دلیل حدث گفتہ اند کما فی المحیط
یکرہ ان یصافح الرجل بعد ادای صلوۃ العید فی کل حال لان الصحابۃ ما صافحوا انتہی **قولہ** از آن جملہ است استحباب ہیئت

کذا ئیه رجعت قهقری برائی تکریم کعبه معظمه در طواف وداع الخ اقول رجعت قهقری برای تکریم کعبه معظمه خلاف سنت و ناجائز است شیخ الاسلام ابن تیمیه در مناسک نوشته لا یمشی القهقری بل یخرج کما یخرج الناس من المساجد عند الصلوة انتهی و طرابلسی گفته و ما یفعله الناس من الرجوع القهقری بعد الوداع فلیس فیه سنة مرویة ولا اثر محکی و علامه نووی در ایضاح نوشته والمذهب الصحیح الذی جزم به جماعة من اصحابنا منهم ابو عبد الله الحلیمی و ابو الحسن الماوردی و آخرون انه یخرج و یولی ظهره الی الکعبة ولا یمشی قهقری کما یفعله اکثر من الناس قال و ابن المشی قهقری مکروه فانه لیس فیه سنة مرویة ولا اثر محکی و ما لا اصل له لا یعرج علیه و قد جاء عن ابن عباس و مجاهد کراهة قیام الرجل علی باب المسجد ناظرا الی الکعبة اذا اراد الانصراف الی وطنه بل یکون آخر عهده الطواف و هذا هو الصواب والله اعلم انتهی و اگر کسی از کم تدبری بجوازش رفته قولش مردود ست و انچه که شامی بخیال خود غلاف قبر را باوجود ماثوریت و اقرار بدعت جائز دانسته بر رجعت قهقری قیاس کرده محتل و بلا دلیل است زیرا که غلاف انداختن بر قبر در حقیقت نا جائز و ممنوع ست حضرت علی کرم الله وجهه قبر را بغلاف پوشیدن منع فرموده اند و در مجموع خانی آمده گور را نباید پوشانید زیرا که عادت نصاری ست و جامه برگور نهادن نباید زیرا که علماء مکه مکروه داشته اند پس برهمین طور ست رجعت قهقری که محققین آنرا ناجائز نوشته اند کما لا یخفی قوله بالجمله همین مغالطه در مستحسنات فقهاء حنفیه و دیگر ائمه دین جاری میتوانکرد الخ اقول امر حق را مغالطه قرار دادن و از سفاهت و ضلالت خود مدعای اهل حق را نفهمیدن بار عقاب برگردن خود نهادن ست نمیدانی که در عبادات شرعیه علی الخصوص در مناسک اقتصار بر مورد انسب است پس چیزیکه بعد قرون ثلاثه حادث شده بدان عمل کردن از ممنوعات است هرگز جائز نخواهد شد اگر بقول شما بعض مستحسنات فقهاء حنفیه از همین قبیل اند یعنی وجودش در قرون ثلاثه نبوده در عدم جوازش چه کلام ست قابل قبول نیند ولیکن فقهاء حنفیه اکثر اعمال را مثل تنفل بعد طلوع فجر و کراهت دعا وقت ختم قرآن و غیره را صرف بوجه عدم ماثوریت ناجائز نگاشته اند کما ذکر سابقا و انچه که بعض فقها همچنین افعال را در بعض مقام بلا دلیل شرعی بنظر تعظیم و اجلال جائز گفته خطای ایشان است قوله برین تقدیر درین رساله برای اثبات دعاوی خود چرا از وشان سندمی آرد الخ اقول استناد بر دوگونه میشود یکی آنکه مولف بنظر اعتقاد خود از اقوال اوستاد و مرشد تائید کلام نماید و دیگر آنکه بوقت مناظره و بحث بغرض الزام مخالف قول مقتدایش پیش آرد پس صاحب کلمة الحق که درین مقام اقوال مقتدای مخالفین نقل فرموده مبنی بر معنی ثانی است و بر اهل خرد مخفی نیست که بتائید دعاوی خود اقوال مقتدایان مخالف آوردن در باب الزام و اتمام حجت طریقی مستحسن ست و اگر صاحب رساله این

معنی را منی پذیرد چرا بمقابلہ خصم از اقوال مخالفین خورسند می آردو از عادات اہل حق کجاست کہ
بہ نسبت ائمہ دین زبان طعن و تشنیع کشاید بلکہ اہلبدعت کہ درحقیقت برادر خورد روافض اند بجا در نسبت
خود نسبت علماء محققین و ائمہ دین متین تبرا و الفاظ ناشایستہ میگویند **قولہ** بلکہ ائمہ دین فضائل مجالس
اذکار از احادیث صحیحہ و اشتغال صحابہ اخیار بذکر حضرت سید ابرار در ہمہ ازمان وادوار با ثار صریحہ ثابت
می نمایند پس کجا گنجایش این وہم است کہ آنحضرت درین ایام بجہت عدم اجازت ترک نمودہ اند
الخ **اقول** مطلق مجالس اذکار نہ مبحوث عنہ است و نعوذ باللہ احدی بانکارش رفتہ بلکہ گفتگو در خاص مجلس
مولد از اظہار سرور ولادت بہ ہیئت کذائیہ است کہ باتفاق طرفین سندش از احادیث صحیحہ و آثار صحابہ حاصل
نیست علماء حنفیہ صدہا اذکار و اوراد و تطوعات معینہ را کہ سندش از شارع علیہ السلام و صحابہ کرام بدست
ایشان نیامد مکروہ و حرام نوشتہ اند حالانکہ بر حسن و خیریت مطلق اذکار سنت ناطق است **قولہ**
ہرگاہ فضیلت اجتماع برائے مجلس اذکار شریفہ و زیادت فضیلت عبادات در ازمنہ متبرکہ لطیفہ
و شرف ایام ولادت باسعادت جناب رسالت مآب و استحباب اعادہ شکر نعمت رب الارباب
از مضامین احادیث سید المرسلین حسب تصریح ائمہ دین و مستندین صاحب رسالہ ثابت است
پس بر ہیئت کذائیہ یک جا نمودن حسنات مشروعہ کہ شارع حکم اینہا مقید بقیدی و مخصوص بہیئتے
و مشروط بشرطی نفرمودہ باشد مجموعہ اضافات کردن و لب بہ تضلیل اکابر دین کشودن اطلاق
احکام مطلقات شارع را نسخ نمودن است الخ **اقول** اگر بقول صاحب رسالہ تخصیص
وقت و زمان و ہیئت در عبادات شرعیہ موقوف بر اذن شارع نیست باید کہ جملہ
بدعات و مکروہات کہ بظاہر از خیرات نمایند مستحسن کردند و صحابہ کرام و علماء عظام کہ بسبب
تخصیص و توقیت غیر ماذون بر اکثر امور مثل تنفل قبل صلوۃ عید و صلوۃ الرغائب
و صلوۃ نصف شعبان حکم احداث فرمودہ اند کان لم یکن باشند در شرح مجمع است ان
رجلاً یوم العید اراد ان یصلی قبل صلوۃ العید فنہاہ علی فقال الرجل یا امیر المومنین
انی اعلم ان اللہ تعالی لایعذب علی الصلوۃ فقال علیؓ انی اعلم ان اللہ تعالی لایثیب علی فعل حتی یفعلہ رسول
رسول اللہ صلعم او یحث علیہ فیکون صلوتک عبثاً و العبث حرام فلعل اللہ تعالی یعذبک بمخالفتک رسولہ صلعم
و در روایت آمدہ لاتختصوا لیلۃ الجمعۃ لقیام من بین لیالی ولا تختصوا یوم الجمعۃ لصیام من بین الایام
الا ان یکون فی صوم یصومہ احدکم **قولہ** ازہمین جا فساد دلیل چہارم ہم ظاہر گردید کہ حسب تحقیق
محققین از علماء حنفیہ و غیرہم برای استحسان افراد مقیدہ مندرجہ تحت مستحسنات عامہ شریعت کہ شارع حکم آن
علی الاطلاق فرمودہ باشد تقیید بعدم آن قیود مخصوصہ زایدہ نمودہ باشد تنصیص بر تخصیص از مجتہدین سابقین

ضروری نیست الخ **اقول** باید دانست که اهل بدعت تعامل بلاد را دلیل جواز مولد میگویند و بر اقوال
سلف نظر نمی کنند لهذا بنا بر تنبیه ایشان رئیس المحققین صاحب کلمة الحق در ذیل دلیل چهارم عدم
ماثوریت عمل مولد از صحابه و تابعین و اتباع ایشان و ائمه مجتهدین که در اصل تعامل ایشان دلیل و حجیت است
به ثبوت رسانیده تعامل بلاد و امصار زمان حال که دو رافت و وبال است کان لم یکن قرار داده
و در حقیقت نزد اهل تحقیق تعامل همان معتبر است که از صدر اول علی سبیل الاستمرار در جمیع بلاد مروج باشد
کما قال الشیخ الامام الشهید رح لا ناخذ باستحسان مشائخ بلخ و انما ناخذ بقول اصحابنا المتقدمین لان التعامل فی
بلدة لا یدل علی الجواز و انما یدل علی الجواز ما یکون علی الاستمرار من الصدر الاول لیکون ذلک دلیلا علی تقریر النبی
صلعم ایاهم علی ذلک فیکون منه علیه علی آله الصلوة والسلام واما اذا لم یکن کذلک لا یکون فعلهم حجة
الا اذا کان ذلک من الناس کافة فی البلدان کلها لیکون اجماعا والاجماع حجة الا تری انهم لو تعاملو
علی بیع الخمر لا یفتی بالحل انتهی پس نزدیک اولو الابصار دلیل چهارم بر جائے خود قایم و مستحکم است
گر نه بیند بروز شپره چشم * چشمهٔ آفتاب را چه گناه * و عند المحققین مسلم است که در عبادات شرعیه جائیکه از شارع
علیه السلام تخصیص زمان و تقیید وقت منقول است همان واجب العمل و معمول به است و بغیر اذن
شارع ناجایز و ممنوع اگر بلا وجه بعض مقتدایان صاحب رساله مجوز این چنین تخصیص نا جائز و ممنوع
باشند قول شان از دائرهٔ تحقیق خارج و غیر مسلم است **قوله** مقام استعجاب است که اسماعیلیه برای اثبات
تضلیل ائمهٔ دین از مجوزین عمل مجلس شریف و تحریم و ممانعت محفل منیف گاهی عدم ذکر استحسان
آن بخصوصه در کتاب و سنت پیش می آرند و گاهی عدم نقل از صحابه و مجتهدین دلیل گمراهی مجوزین میشمارند
الخ **اقول** چونکه فرسله در نشهٔ تعصب و افترا سرشار اند و از راه ضلالت و سفاهت در پی عناد پیمبر دین
قدم نهاده اند از شرم و حیا سروکار ندارند و در میان حق و باطل و رطب و یابس تفرقه نمی سازند و آنچه
که صاحب در مختار در بیان استحباب صلوة برای عموم امراض و دعای دفع طاعون که از شریعت ثابت
نیست داخل عموم دعاهای امراض نموده بود و قول ابن حجر را که مفید احداث است مقید بحسنه کرده بدو
وجه مختل است اولاً آنکه ابن حجر دعاء مذکور را بدعت گفته است مقید به قیدی نکرده که صاحب در مختار
بلا وجه آنرا بر بدعت حسنه محمول ساخته و چیزیکه سندش از شریعت نباشد و اهل علم آنرا بدعت
گویند و بر مستحسن و سنت گفتن بر عکس نهند نام زنگی کافور است ثانیاً این قول از عموم کلیه
فقهاء حنفیه خلاف است که ایشان سند افراد مقیده تا وقتیکه از شریعت نیابند اندراجش تحت
مستحسنات عامهٔ شریعت هرگز روا ندارند و بلکه بتصریح کراهتش میکنند چنانکه بالا ذکر کرده ایم **قوله**

لاجرم جماعت محققین از حنفیہ حکم باستحسان مستحسنات مخصوصہ بقصد خیر باوجود عدم نقل نکوئی
فرمودہ الخ اقول ہرگاہ کہ فقہاء حنفیہ اکثر مقام صرف از عدم نقل قول وفعل حضرت خیر البشر علیہ الصلوٰۃ
والسلام برامور محدثات کہ بظاہر مستحسن نمایند حکم ممانعت دادہ اند اگر در بعض مقام بلا خیال دلیل حکم
استحسان بعض اشیای غیر مستندہ کردہ اند اولا درمیان آن ہر دو شی امتیاز و فرق کردن ضرورست
وثانیا بوجہ مخالفت قاعدہ کلیہ مذکورہ قول جواز غیر مسلم است الغرض حسب بیان صاحب کلمۃ الحق بحوالہ کتب
فقہیہ باحسن الوجوہ بپایہ ثبوت رسیدہ کہ عدم نقل از ادلہ ممانعت است قولہ بالجملہ از کتب مذکورہ ودیگر
کتب معتمدہ اگر شواہد این امر نقل نمایم دفتری ضخیم میگردد پس علی الاطلاق بحوالہ این کتب ادعا نمودن
کہ بمذہب امام اعظم عدم نقل از ان سرور موجب ممانعت است وبر آن بنا تضلیل علماء دین کہ استحسان
این عمل فرمودہ اند نمودن سفاہت است الخ اقول فقہاء حنفیہ را مستندین صاحب کلمۃ الحق قرار دادن
کمتر از تلبیس ابلیس نیست وادعائیکہ صاحب کلمۃ الحق درباب عدم نقل کردہ بود ثبوتش بحوالہ کتب
حنفیہ رسانیدہ شد مقام استعجاب است کہ ہرچند رشتہ تقلید در گلوئے صاحب رسالہ وفتادہ است و قول
فقہاء را گو بلا دلیل باشد نعوذ باللہ بمنزلہ کتاب وسنت می دانند وجا بجا از ان استناد میگیرد ولیکن درین
مسئلہ تاخلفی اختیار کردہ بہوائی نفس اقوال آنحضرات رحمہم اللہ را نمی پذیرد قولہ ثانیا صلوٰۃ رغائب
وہمچنان صلوٰۃ نصف شعبان را ہم بسیاری از محققین دین مستندین صاحب رسالہ وامثالش
جائز بلا کراہت نوشتہ اند الخ اقول مستندین صاحب کلمۃ الحق بجواز صلوٰۃ مذکورہ نرفتہ اند بلکہ مکروہ
وبدعت دانستہ اند البتہ خود مستندین صاحب رسالہ حق الیقین آنرا ناجائز ومذموم وبدعت انگاشتہ
شیخ عبد الحق کہ مستند خاص صاحب رسالہ اند در ماثبت بالسنۃ نوشتہ وما اشتہر فی مابین الناس فی ہذا
الشہر لیلۃ الرغائب فہی اول لیلۃ جمعۃ منہ وللمشائخ فیہا صلوٰۃ مشہورۃ فیما بینہم والمحدثون
انکروہ وصلوٰۃ لیلۃ نصف من شعبان فلیستا بسنتین بل ہمان بدعتان قبیحتان مذمومتان
ولا یغتر بذکر ابی طالب المکی لہما فی قوت القلوب ولا بذکر حجۃ الاسلام الغزالی فی احیاء علوم
الدین ولا بالحدیث المذکور فان ذلک باطل انتہی وملا علی قاری در رسالہ موضوعات نگاشتہ
وکذا صلوٰۃ عاشوراء وصلوٰۃ الرغائب موضوع بالاتفاق وکذا بقیۃ لیلۃ رجب ولیلۃ السابع وعشرین
ولیلۃ النصف من شعبان من صلوٰۃ مائۃ رکعۃ فی کل رکعۃ الاخلاص عشر مرات ولا یغتر بذکرہا فی القلوب
والاحیاء انتہی وابن حجر مکی در شرح منہاج گفتہ والصلوٰۃ المعروفۃ لیلۃ الرغائب ونصف شعبان
بدعۃ قبیحۃ وحدیثہا موضوع انتہی وابن حجر مکی در کتاب الایضاح والبیان اوردہ اطال علی الامام

النووی فی فتاواہ الشافی ذمہا وتقبیحہا وانکارہا یقول ہے ای صلوٰۃ الرغائب بدعۃ قبیحۃ
منکرۃ اشد الانکار مشتملۃ علی منکرات فینبغی ترکہا والاعراض عنہا والانکار علی فاعلہا وعلی
ولی الامر وفقہ اللہ علی منع الناس من فعلہا فانہ راع وکل راع مسئول عن رعیتہ وقد صنف
العلماء کتبا فی انکارہا وفی ذمہا وتسفیہ فاعلہا ولا یغتر بکون الفاعلین بہا فی کثیر من البلدان
ولا بکونہا مذکورۃ فی قوت القلوب واحیاء علوم الدین ونحوہما فانہا بدعۃ باطلۃ انتہی ونووی در
شرح صحیح مسلم بذیل حدیث لا تختصوا لیلۃ الجمعۃ بقیام من بین اللیالی نوشتہ وفی ہذا الحدیث
النہی الصریح عن تخصیص لیلۃ الجمعۃ بصلوٰۃ من بین اللیالی وہذا متفق علی کراہتہ واحتج العلماء علی کراہۃ
ہذہ الصلوٰۃ المبتدعۃ التی تسمی الرغائب قاتل اللہ واضعہا ومخترعہا فانہا بدعۃ منکرۃ من البدع التی ہی
ضلالۃ وجہالۃ وفیہا منکرات ظاہرۃ وقد صنف جماعۃ الائمۃ مصنفات فی تقبیحہا وتضلیل مصلیہا و
مبتدعہا ودلائل قبحہا وبطلانہا وتضلیل فاعلہا اکثر من ان یحصر واللہ اعلم انتہی وحافظ ابن حجر
در فتح الباری نوشتہ واما تخصیص المصافحۃ بما بعد صلوتی الصبح والعصر فقد مثل ابن عبد السلام
فی القواعد البدعۃ المباحۃ بہا قال النووی واصل المصافحۃ سنۃ وکونہم حافظین علیہا
فی بعض الاحوال لا یخرج ذلک من اصل السنۃ قلت وللنظر فیہ مجال فان اصل الصلوٰۃ النافلۃ
سنۃ مرغب فیہا ومع ذلک فقد کرہ المحققون تخصیص وقت دون وقت ومنہم من اطلق تحریم
مثل ذلک کصلوٰۃ الرغائب التی لا اصل لہا وشامی در رد المحتار آوردہ وقد صرح بعض
علمائنا وغیرہم بکراہۃ المصافحۃ المعتادۃ عقب الصلوٰۃ مع ان المصافحۃ سنۃ وما ذلک الا لکونہا
لم تؤثر فی خصوص ہذہ المواضع فالمواظبۃ علیہا فیہ توہم العوام بانہا سنۃ فیہ ولہذا منعوا عن الاجتماع
لصلوٰۃ الرغائب التی احدثہا بعض المتعبدین لانہا لم تؤثر علی ہذہ الکیفیۃ فی تلک اللیالی المخصوصۃ
وان کانت الصلوٰۃ خیر موضوع انتہی وانچہ علی قاری در رسالہ فضائل نصف شعبان
از قیاسات رکیکہ وتوجیہات ضعیفہ باوجود دانستہ او بدعت وموضوعیتش بر خلاف اقوال
محققین جوازش نوشتہ مبنی بر غفلت ست قابل التفات نیست وشیخ الاسلام ابن تیمیہ
وغیرہ ہم بجانب عدم جوازش رفتہ اند **قولہ** اما ادائے نوافل بجماعت پس انہم علی الاطلاق
کی مکروہ وممنوع بالاجماع والاتفاق ست چنانکہ مزعوم اہل شقاق است چہ اکثر محققین بدون
تداعی جائز بلا کراہت وبا تداعی جائز مع الکراہت نوشتہ اند الخ **اقول** عادت عامہ فقہا است
کہ وقت فتوی مشہور وقریب القیاس را از نظر میدارند وبرہان حکم جنس مینمایند بقرینہ و

وشیوع کم کتابی باشد که ازین امر خالی بود بلکه در هر کتاب بابی هم ازین پاک نتوان یافت و
اکثر چنان هم معروف است که بر قیود مندرجه عبارت منقوله اعتماد بر فهم ناظر ساخته خود از تصریحش
رو با للاختصار کناره می ورزند و این از کلمة الحق خود ظاهر است معترض مخبوط و مخمور است که چنین
اعتراض لاطایل نموده علاوه ازین غرض صاحب کلمة الحق از کراهت گزاردن نوافل بجماعت
گو بتداعی باشد هم حاصل است چه آن بظاهر مستحسن می نماید و نظیرش هم موجود مگر جمهور علما و فقها بوجه
عدم نقل او را رواداشته اند و درین معنی خللی نیست بلکه حسب تصریح مستندین صاحب رساله ثابت
است **قوله** ثالثاً قیاس مسئله مبحوث عنها بر صلوة رغائب و جماعت نفل قیاس مع الفارق است

صاحب فتح القدیر در بحث تلبیه در شرح قول هدایه نوشته ولو زاد فیها جاز خلافاً للشافعی هو اعتبره

بالاذان والتشهد من حیث انه ذکر منظوم الی قوله بخلاف التشهد لانه فی حرمة الصلوة والصلوة
تتقید بالوارد الخ **اقول** قیاس صحیح را قیاس مع الفارق نوشتن رومی را زنگی گفتن است بیچاکه
استحسان ظاهری در جماعت نوافل غیر ماثوره است در عمل مذکور هم موجود است پس تفریق از
کجا است وانچه که صاحب فتح القدیر قیاس زیادت تشهد و اذان بشرح صاحب قول هدایه در جواب
قول امام شافعی رواداشته متکلم فیه است زیرا که اولاً از مسلمات است که امام شافعی بهر اعتبار از
صاحب فتح القدیر افضل و معتبر اند و هرگاه که ایشان زیادت تلبیه را بر زیادت اذان و تشهد قیاس نموده
او را جایز نفرموده اگر بالتعیین مجلس قیاس عمل مولد درباب عدم نقل بر جماعت نوافل نمایند چه مضائقه است
ثانیاً درباب تلبیه صاحب هدایه زیادت علی الماثور را بغرض ثنا و اظهار عبودیت جائز میدارد و خود در
اکثر مواضع عام تر از صلوة و غیر آن مثل دعا وقت ختم قرآن و تنفل زاید از رکعتین بعد طلوع الفجر و غیرها زیادت
علی الماثور را مکروه میدارد فما الحجة لقولکم اگر بقول صاحب هدایه بغرض اظهار عبودیت و ثنا زیادت علی الماثور
مستحسن است پس حضرت علی کرم الله وجهه در مصلای عید از ادای دو رکعت نفل قبل از صلوة عید چرا منع فرمود که دران هم اظهار عبودیت بود
و خود صاحب هدایه او را هم چرا مکروه گفته ثالثاً زیادت علی الماثور بدعت است و مذمت فعل بدعت در صلوة و غیر
صلوة برابر است و سوای ازین جماعت صلوة داخل ارکان صلوة نیست که زیادت و کمی موجب اختلال و نقصانش
گردد پس ازینجا واضح گردید که کراهت جماعت نوافل در ماورای موارد ماثوره صرف بر بنای عدم ماثوریت است و
قیاس عمل مولد بران درست و صواب **قوله** ازهمین مقام بوضوح رسید حال فساد استدلال بقول صاحب هدایه یکره ان یتنفل بعد
طلوع الفجر باکثر من رکعتی الفجر لانه علیه السلام لم یزد علیهما مع حرصه علی الصلوة **اقول** چونکه شیخ الفرساله از تحریرات مستندین خود نادم
شد لهذا اگر از بحث خود اختیار کرده تغلیطاً للعوام نسخه های تلبیس [illegible] مستندین خود را مستندین صاحب کلمة الحق شمارد

وبار بار بنا بر رفع خجالت تقریر اطلاق وعموم را که مجدد وش و مردود دگر دیده پیش مے آرد و اقوال متناقضه
مستندین خود را بمقابلہ خصم نقل میکند و چنان نمی فہمد که اگر بقول صاحب رساله در کلام بعض فقہا
تعارض درین باب پیدا ست بمقتضای بشریت ست والزامش بر صاحب کلمة الحق عاید میگردد
که آن حضرات خاص مستندین صاحب حق الیقین اند نه صاحب کلمة الحق کما مر سابقاً **قوله** اما صاحب
رساله فقره وهی من احدی الحج را نمی بیند که صاف و صریح کردن تجدید را می شکند واز کمال بافہمی
و بی باکی نقل میکند الخ **اقول** درین مقام جہالت و نافہمی شیخ الفرسله قابل دید است که خود معنی
قول صاحب ہدایه را نمی فہمد و بر دیگران الزام عدم فہمی بر عکس می نہد باید دانست که صاحب ہدایه
در حرم شریف عدم ارسال صید داجن بر خلاف امام شافعی ناجائز نوشته میگوید که صحابه کرام در حالت
احرام در خانهای خود باوجودیکه صیود دواجن میداشتند ولیکن ارسال از ایشان منقول نیست

وهمین عادت ایشان بود کما قال ولنا ان الصحابة کانوا یحرمون وفی بیوتهم صیود دواجن ولم
ینقل عنهم ارسالها وبذلک جرت العادة الفاشیة وهی من احدی الحجج پس صاحب ہدایه بوجه عدم
نقل ارسال صیود را ناجائز داشته وصاحب رساله از فقره لم ینقل عنهم عمداً یا از راه جہالت
چشم پوشی کرده منشاء اصل حجت را خیال نکرده صرف کلمه عادت را مرجع ضمیر لفظ هی فہمید
خیالات وتوہمات فاسده خود بران مبتنی کرده حالانکه غرض صاحب ہدایه ہمین است که ارسال
از صحابه کرام باوجود موجود بودن صیود منقول نیست پس از انصاف باید گفت که عبارت مذکوره
گردن فرسله را می شکند یا خصم ایشان را **قوله** پس حالش آنکه صاحب رساله مصباح الضحی
که مجسٹریٹ اسماعیلیه ست در رساله مذکوره از ملا علی قاری علیه الرحمة آورده که عادت کرلینا
سنت کا بعض اوقات مین بہین نام رکہا جاتا ہے بدعت الخ **اقول** مقام استعجاب است
که صاحب مصباح الضحی که عمل مولد را بدعت نگاشته اند از قول ایشان سندے آرد و
مدعایش سے نے فہمد اول سنت بودن عمل مولد ثابت باید کرد بعده در عادت گرفتن بحث
وگفتگو شاید ثبت الجدار ثم انقش فیہا **قوله** قیاس این عمل بر خصوص ہیئات صلوات واوقات
آن که قیاس مع الفارق است الخ **اقول** این تخصیص بلا مخصص است چه ہمچنانکه استحسان
ظاہری در عمل مولد پیدا در صلوات هم ہستند وتحقیق این که در ہر دو جا علت عدم ممانعت وعدم
ماثوریت از شارع است **قوله** اگر مراد این ست که ہمچنانکه در فعل مامورات شرعیه اتباع شارع
ماند ہمچنان در ترک از منہیات شرعیه اتباع شارع ماند پس استدلال بران بر اثبات ممانعت

مجلس شریف و نسبت ضلالت بمجوزین این عمل محض لغو است الخ اقول بلاشک همچنانکه در
فعل اتباع شارع بباید در کف منهیات نیز میبباید و اتباع بر دو قسم است یکی اتباع قولی
و دیگری فعلی ظاهر است که خیریت مجلس عمل مولد نه از قول شارع علیه السلام ثابت است و نه
از فعل و چیزیکه ثبوتش از شارع نباشد بدعت است و فعل بدعت از منهیات شرعیه است
و مذمت و احتراز ازان در احادیث بکثرت مذکور پس گویا که ترک عمل مذکور عین اتباع ارشاد ایاکم
و محدثات الامور ست و خود مقتدایان و مستندین صاحب رساله تصریح این معنی کرده اند شیخ
عبد الحق دهلوی در ترجمه مشکوة تحت حدیث انما الاعمال بالنیات میگوید اتباع همچنانکه در فعل واجب
در ترک نیز میباید پس آنکه مواظبت نماید بر فعل آنچه شارع نکرده باشد مبتدع بود کذا قال المحدثون
انتهی و ملا علی قاری در مرقات تحت حدیث مذکور گفته المتابعة کما تکون فی الفعل تکون فی الترک
ایضا فمن واظب علی فعل لم یفعله الشارع فهو مبتدع انتهی باقی ماند این امر که حضرات مذکورین
باوجود تصریح کردن این معنی خود از مجوزین عمل مولد چرا شده اند جوابش برین سوال است
که ایشان در باب تجویز عمل مذکور خاطی اند زیرا که هرگاه بموجب قاعده مسلمه آنحضرات غیر ماثور
و بدعت بودن این عمل ظاهر و متابعت شارع در فعل و ترک هر دو لابد پس برخلاف قاعده
مقرره خود اگر تجویزش نمایند غیر مقبول ست قوله روی البخاری و مسلم و مالک و غیرهم
عن الصدیقة ما سبح رسول الله صلعم سبحة الضحی و انی لاسبحها و ان کان رسول الله لیدع
العمل و هو یحب ان یعمل خشیة ان یعمل فیفرض علیهم الخ اقول هرگاه که از روایات دیگر صحابه ادای
صلوة ضحی ازان حضرت صلعم ثابت است پس عدم رویت حضرت عائشه مضرت ندارد و لیکن
در مسلم از حضرت عائشه روایت دیگر آمده که آنحضرت صلعم نماز چاشت چار رکعت ادا میفرمودند پس از
مطابقت هر دو حدیث معلوم شد حضرت عائشه که انکار رویت خود می کنند ادا فرمودنش از چشم
خود ندیده باشند چنانچه کلمه ما رایت بران دال است و آنچه از ایشان روایت دیگر در مسلم آمده مبنی
بر سماعت از دیگر صحابه پس باهم در هر دو حدیث تخالف نشد ورنه حضرت عائشه ادا بغیر فعل
و اذن شارع هرگز نمی گزاردند چنانچه عبد الرحمن بن عوف و عبد الله بن مسعود بسبب عدم
علم خود در جوازش کلام میکردند قوله در عبارت مواهب لطیفه حسب نقل صاحب تفهیم المسائل
که این قول بذیل دلیل انکار تلفظ آمده و دران نسبت انکار بملا علی قاری هم نموده حاشیه آنکه
در مرقاة فرموده اختلفوا فی التلفظ بما یدل علی النیة الی قوله و در رد این قول نوشته قد یقال

نسلم انہا بدعۃ لکنہا مستحسنۃ الخ **اقول** چنانکہ والد صاحب رسالہ در کتاب تصحیح المسائل سحذف و تصرف عبارت مرقاۃ ملا علی قاری خلاف واقع مذہب ایشان استحباب تلفظ بالنیۃ قرار داد پسر ش ہم درین مقام تغلیطاً للعوام بعد حذف و اسقاط عبارت مرقاۃ زاید این عنوان نقل نمود تا معلوم شود کہ نزد ایشان تلفظ بالنیۃ از امور مستحسنہ است نہ بدعت قبیحہ حالانکہ مذہب علی قاری انکار تلفظ بالنیۃ مشہور است و قاعدہ مذکورہ یعنی المتابعۃ کما تکون فی الفعل تکون فی الترک از مسلمات اوست چنانچہ صاحب مواہب لطیفہ مستند صاحب رسالہ بعد انکار تلفظ بالنیۃ میگوید والی ہذا مال ابن القیم فی الہدی النبوی وتبعہ من علمائنا الشیخ علی قاری فی شرح المشکوٰۃ انتہی و آنانکہ قیاس تلفظ بالنیۃ بر تلفظ و نطق آنحضرت صلعم در مناسک حج کردہ اند ملا علی قاری در مرقاۃ برد ش پرداخت کما قال و اختلفوا فی التلفظ بما یدل علی النیۃ بعد اتفاقہم ان الجہر بالنیۃ غیر مشروع سواء یکون اماما او ماموما او منفردا فالاکثرون علی ان الجمع بینہما مستحب لیسہل معنی النیۃ و استحضارہا قال صاحب الہدایۃ ویحسن للاجتماع عزیمتہ قال المحقق الامام ابن الہمام قال بعض الحفاظ لم یثبت عن رسول اللہ صلعم بطریق صحیح ولا ضعیف انہ کان صلعم یقول عند الافتتاح اصلی کذا ولا عن احد من الصحابۃ والتابعین بل المنقول انہ کان صلعم اذا قام الی الصلوٰۃ کبر وہذہ بدعۃ وقد یفہم من قول المصنف للاجتماع عزیمتہ انہ لایحسن لغیر ہذا القصد وہذا لان الانسان قد یغلب علیہ تفرق خاطرہ فاذا ذکر بلسانہ کان عونا علی جمعہ ثم رایتہ فی التجنیس قال والنیۃ بالقلب لانہ عملہ والتکلم لا معتبر ومن اختارہ یجمع عزیمتہ انتہی کلامہ وقیل لایجوز التلفظ بالنیۃ فانہ بدعۃ والمتابعۃ کما تکون فی الفعل تکون فی الترک ایضا فمن واظب علی فعل لم یفعلہ الشارع فہو مبتدع قد یقال نسلم انہا بدعۃ ولکنہا مستحسنۃ استحسنہا المشائخ للاستعانۃ علی استحضار النیۃ لمن احتاج الیہا وہو صلعم واصحابہ لما کانوا فی مقام الجمع والحضور لم یکونوا محتاجین الی الاستحضار المذکور وقیل التلفظ شرط لصحۃ الصلوٰۃ ونسبوہ الی الغلط والخطاء ونحو الغو الاجماع لکن بہ محل عندنا مختص بمن ابتلی بالوسوسۃ فی تحصیل النیۃ و عجز عن ادائہا فانہ قیل حتی اذا تلفظ بالنیۃ سقط عنہ الشرط دفعا للحرج واغرب ابن حجر قال انہ صلعم نطق بالنیۃ فقسنا علیہ سایر العبادات فعلنا ثبت العرش ثم النقش من جملۃ الوردات فانہ لم یرد نویت الحج وانما ورد اللہم انی ارید الحج وہو دعاء اخبار لا تقوم مقام النیۃ لاحتمال انشاء وہو یتوقف علی القصد والقصد الانشائی غیر معلوم فمع الاحتمال لایصح الاستدلال مع عدم صحۃ حملہ مقیسا محال ثم قال وعدم ورودہ لایدل علی عدم وقوعہ قلنا ہذا مردود بل الاصل عدم وقوعہ حتی یوجد دلیل

وروده وقد ثبت انه صلعم قام الى الصلوة فكبر وقد نطق بشيء آخر ينقلوه عنه وورد في حديث

المسيء صلوته انه قال اذا قمت الى الصلوة فكبر قول علی وجوب التلفظ وذكر ابو داود انه قال قلنا للبخاری
هل يقول شيئا قبل التكبير فقال لا انتهى پس صاحب مرقات درين عبارت بر منكرين تلفظ بالنيه
تابعين آورد ذكر كرده كه صاحب رساله از لفظ ان وتعبيرش نموده بلكه در ذيل اقوال مشائخ درين باب استحسان
تلفظ بالنيه راهم بميان آورده نه بر وعتماد خود ظاهر ساخته بلكه از عبارت مذكوره صاف انكار علي قاري
پيداست وانچه كه بعض مثل ابن حجر مكي وغيره برخلاف تحقيق قدم نهاده اند قول ايشان قابل توجه نيست
وجابجا علماء محققين بردش پرداخته در انكارش سعي بليغ واهتمام عظيم نموده اند واگر بقول صاحب رساله
صاحب مواهب لطيفه در تاليف خود باوجود عدم نقل استحسان اكثر امور روا داشته است اولاً
تصحيح آن ضرورست ثانياً الزامش برخصم نيست زيرا كه خلاف قاعده مسلمه اهل تحقيق است
قوله بارسے اگر ترك آنحضرت صلعم بمعنى مزعوم وهابيه علی الاطلاق وجب الاتباع باشد
پس برين تقدير بموجب همين دليل حرمت مستحسنات تابعين وتبع تابعين بلكه صحابه كرام رضي الله عنهم اجمعين
هم بثبوت خواهد رسيد الخ **اقول** اگرچه جواب مستحسنات صحابه كرام تا قرون ثلاثه بالا گذشت
مگر بنا بر اظهار جهالت صاحب رساله درين مقام جواب دادن بطور اجمال ضرورست اولاً آنكه مقتدايان
شما مثل صاحب مواهب لطيفه وشيخ عبد الحق وملا علي قاري وغيرهم هيچكه در اتباع ترك فعل
شارع كدامي قيد نيفزوده آنرا علی الاطلاق گذاشته اند همان طور صاحب كلمة الحق هم آنرا برحال خود
داشت ثانياً تصريح مستحسنات آن حضرات ضرورست كه آيا داخل ارشاد وتحريض وترغيب آنحضرت
صلعم اند يا نه ثالثاً مستحسنات حضرات صحابه حسب ارشاد جناب رسالت مآب داخل سنت اند واتباع
ايشان لازم پس بدعات ومحدثات ومخترعات اشخاص زمان حال را بر مستحسنات زمان مشهود
لها بالخير قياس كردن از بس ناسزا وحمق است وچونكه فرقه بهواي نفساني اقوال حضرات
صحابه كرام ومن بعدهم برائي پزيرند واز اهل حديث عداوت وعناد قلبي ميدارند خداي تعالى بر قلوب
وچشمهاي ايشان اين چنين پرده انداخته كه امتياز حق وباطل از انها برخاسته **قوله** هرچند كه كتاب مذكور
غير موجودست واعتماد بر نقل اين طائفه نتوان نمود **اقول** شرح مجمع البحرين مشهور وموجود است
هر كسے كه خواهد ببيند واز كتاب مذكور كدامي امر غريب هم منقول نيست كه احتمال كذب بر
صاحب كلمة الحق نهاده شود بلكه حوالۂ كتاب مذكور در نقل حديث حضرت علي كرم الله
وجهه است كه درباب تنفل قبل صلوة عيد مشهور وحديث مذكور سواي كتاب مسطور در كتب

عدیده موجود پس درین باره چندین تلاش وسعی محض بے سود وکیفیت دیانت و اعتماد بر نقل این طائفه حقه که فرقه ناجیه است از فرقهاے هفتاد و سه کالشمس فی نصف النهارست ولیکن خیانت وتحریف وافترا پردازی فرقه اسلامیه مشهور روزگار چنانچه صاحب بوارق از کتب فرضیه غیر موجوده مثل لمعه مکیه و قول مصری و کتاب التوحید صغیر منسوب به محمد بن عبد الوهاب وغیرها که در حقیقت اثری ازان پدید نیست بنا بر الزام اهل حق استنادی گیرد و وقت مطالبه کتب مذکوره پیش نمی آرد قوله در عبارت منقوله در قول حضرت امیر المؤمنین علیؓ لفظ تردید موجود که ان الله لا یثیب علی فعل حتی یفعله رسول الله صلعم او یحث علیه پس امر یکه عدم فعل آنحضرت وترک آنجناب دران باب ثابت ومنقول باشد الی قوله از احداث و ضلالت نتوان گفت الخ **اقول** منشاء صحابه کرام رضی الله عنهم بناء وردهٔ بادهٔ گوی اختیار کردن وسخنهای بیهوده و زنگار زنگ تراشیدن داخل کذب وفریست هرگاه که ترغیب بر عمل مولد وفعل آن هر دو از آنحضرت صلعم غیر منقول پس لفظ تردید که در قول حضرت امیر المؤمنین مذکور چه مفید اهل بدعت ست و علاوه ازین مطلق ترغیب مفید فعل خاص نمی باشد زیراکه ترغیب وتحریض آن حضرت صلعم برای ادای صلوات بالاتفاق ثابت است ولیکن چونکه خاص دران وقت ادایش از شارع منقول نبود حضرت علی مرتضی ازان فعل منع فرمود قوله ثانیاً روایت نهی رامعارض ست آنچه دیگر فقها ومفسرین روایت میفرمایند که حضرت امیر المؤمنین باوجودیکه مردمان را مشغول صلوة در مصلی عید دید ندا نهی نفرمودند در تفسیر کبیر آورده الخ **اقول** جوابش بچند وجوه است اولاً آنکه روایت نهی قوی ست ودر روایت عدم نهی تضعیف زیراکه ابراهیم بن محمد نعمان جعفی راوی روایت ثانیه مجهول الحال ست قال العراقی فی شرح الترمذی لم اقف علی حاله ودر روایت ثانیه علاوه ضعف اضطراب هم است در تفسیر کبیر به لفظ عن علی

انه رای فی المصلی اقواماً یصلون فقال مارایت رسول الله صلعم یفعل ذلک فقیل الا تنهاهم فقال

اخشی ان ادخل تحت قوله ارایت الذی ینهی عبداً اذا صلی مذکور ودر در مختار به لفظ ان علیا رای

رجلاً یصلی بعد العید فقیل ما تمنعه یا امیر المؤمنین فقال اخاف ان ادخل تحت الوعید قال الله

ارایت الذی ینهی عبداً اذا صلی مسطور ودر مسند خوارزمی آمده عن علی انه رای رجلاً یتنفل

بصلوة قبل العید پس از هر سه روایت هر یکی مخالف دیگرست ودر روایت نهی ازین خلل

قسمی نیست ثانیاً بصورت صحت روایت ثانیه قباحتی عظیم پیدا خواهد شد که صلوة رغائب وصلوة

نصف شعبان که محققین فقها بالاتفاق از احرام و مکروه میگویند و در کتب خود از خواندنش صریح نهی می نمایند

لازم آید کہ تمام فقہا و اہل علم تحت وعید مذکور داخل شوند ثالثاً روایات دیگر موید روایت ناہی
ہم آمده اند چنانچہ سعید ابن منصور در سنن خود از ابن سیرین روایت کرده کہ ان ابن مسعود و حذیفة قاما و نہیا
الناس ان یصلوا یوم العید قبل خروج الامام الی المصلی وطبرانی در معجم کبیر از عبد الملک بن کعب روایت کرده
قال خرجت مع کعب بن عجرة یوم العید الی المصلی فجلس قبل ان یاتی الامام ولم یصل حتی انصرف الامام وانا
ذاہبون کانہم علی نحو المسجد فقلت الا تری فقال ہذه بدعة وترک للسنة و نیز گفته لیس من السنة الصلوة قبل
خروج الامام و از امام مالک روایت ہست قال لا یتطوع فی المصلی قبلہا ولا بعدہا و علاوه ازین از روایات
ثانیہ مدعای اہل بدعت ہرگز نمی آید ظاہر است کہ حضرت مرتضی علی صلوة مذکوره را تقبیح دانسته بود و بخیال آنکہ
مسطوره از نہی فرمودن باز ماند مگر آنحضرت استحبابش مشیر نبود و البتہ موجب انتشار فرقه ضاله گردید و قیاس بر جواز صلوة محدثه نا
روا داشتن ہیچ بلاوجہ در صلوة و غیر صلوة امتیاز ساختن صریح جور و اعتساف و خلاف انصاف است قولہ چہ
درین مسئلہ از سلف اختلاف بوده است بعض اکابر دین از صحابہ و تابعین عادت بجا آوردن نماز تطوع پیشتر از
و از حسن و جابر مشیر بوده اند و بعض دیگر برای اظہار آن کسی از سنت راتبہ نماز عید ندانند کہ زمانہ قریب
اسلام و عدم تدوین احکام بود آنرا ترک می نمودند و بعض دیگر حسب اجتہاد خود قائل بکراہت ہم بوده اند الخ
اقول درین مقام از اختلاف و اتفاق بحثی نیست غرض و مدعا ہمین است کہ ہرگاه حضرت صحابہ مثل
حضرت علی و ابن عباس و عبد اللہ مسعود و حذیفہ و غیرہم رضی اللہ تعالی عنہم و مجتہدین مثل امام ابوحنیفہ
و امام مالک و امام احمد حنبل و زہری و دیگر فقہا رحمة اللہ علیہم عدم نقل را در انکار تنفل قبل از صلوة عید
حجت میگیرند پس ہمان حجت انکار عمل مولد نمودن بالضرور بجا و عین صواب است و تجویز بعض کار قاطع
حجت حضرات اجلہ صحابہ کرام می شود زیراکہ بدست مجوزین سندش از جناب سید المرسلین نیست و برای
منکرین از صحابہ و تابعین صرف عدم نقل کافی و وافی است و قرب اسلام و عدم تدوین احکام دلیل
متبرک شدن نمیتواند و آنچہ کہ در قاضی خان تنفل قبل از صلوة عید از بعض صحابہ مروی است جوابش
این است کہ قاضی خان مثل دیگران اندرین مسئلہ از مانعین اند چنانچہ در بحث مستقل صلوة عید بطور
خود نگاشتہ لا یتطوع فی الجبانة قبل صلوة العید و نیز گفتہ ولا یتطوع قبل المغرب ولا قبل صلوة العیدین
فی المشہور نہی صاحب رسالہ براه چالاکی از مذہب مختار ایشان چشم پوشی کرده تغلیطاً للعوام از روایت جواز کہ قاضی
خان او را در بیان اوقات صلوة در غیر محل مذکور آورده بود حجت گرفتہ و علاوه ازین کتب برہان شرح مواہب الرحمان
قول انکار را مذہب جمہور قرار داده کما قال یکره التنفل قبلہا مطلقاً و بعدہا ای بعد الصلوة فی المصلی عند
الجمہور لقول ابن عباس ان رسول اللہ صلعم خرج یوم فصلی یوم العید ولم یصل قبلہا ولا بعدہا متفق علیہ

وهمچنین در ہدایہ و در مختار و دیگر کتب فقهیه کراہتش مسطور ہست و آنچه شیخ عبدالحق نقی را محمول بر عادت
مسنون نموده انکار کراہتش کرده اند خلاف تصریح محققین فقهاست در منح الغفار مذکور است و اما
التنفل قبلها وان کان فی المصلی فلا خلاف فی الکراهة واختلفوا فی ما اذا تنفل فی البیت وعامتهم علی
الکراهة وهو الاصح کما فی البحر نقلا عن نهایة البیان کذا بعدها فی مصلاها ای وکذا لا یتنفل بعد صلوة العید فی
مصلاها فان فعل کره عند العامة وان کان یتنفل بعدها فی البیت جاز انتهی قوله ولا ادعا مخلوط شدن
با قیود منهی عنه الوقت قابل ذکر بود که آنرا ثابت می نمود حالانکه جواز بلکه استحباب اجزای و قیود آن از شرع شریف
ثابت است الخ اقول مخلوط بودن مجلس مولد با چند قیود منهی عنه بوجوه اظهر من الشمس و ابین من الامس
است اولاً تخصیص اہتمام مجالس ماه ربیع الاول علی الخصوص تاریخ دوازدهم ماه مذکور ثانیاً قصه ولادت
و وفات پرداختن و سروری ساختن و تنهری احتشام و اہتمام بالاکلام محفل آراستن و تکلف و اسراف
از شموع و قنادیل و خیمه و بساط و فروش و شیرینی و گل و روغن و رسادن اغنیا را بر مسند و قالین نشاندن و
مساکین و فقرا را بر لب فرش هم جا ندادن ثالثاً ندای مردمان خاص و عام کردن حالانکه تجویزش گاهی برای اداء
فرائض هم شارع نفرموده رابعاً قیام هنگام ذکر ولادت خامساً اعتقاد تشریف آوری آنحضرت صلعم
در ان مجالس وقت ذکر ولادت سادساً نشستن شخص خوش الحان بر منبر رفیع الشان و خواندن سیر مولد
و غزلیات که مشتمل بر روایات رطب و یابس میباشند سابعاً تضیع بم و زیر در آواز مثل مغنیان لحظه بلحظه
ساختن است وعلاوه این دیگر قیود نامشروعه بسیار اند بر واقف حال پوشیده نیست اگر شخصی بجای
رسائل مولد در آن ایام برای وعظ آیات قرآن مجید و احادیث که مشتمل بر ترغیب ادای فرائض و واجبات
و اجتناب از معاصی و شرک و بدعات باشند مجلسی بیاراید هیچ رونق نیابد و بجز چند اشخاص غربا کسی شریک
آن مجلس نشود و عجب تماشاست اقوال و آثار که در تحسین وعظ و نصائح در احادیث وارد شده اند
شیخ المتند عین همه را در حق عمل مولد سند تصور کرده اند و استدلال بآنها می آرند و در مطلق و مقید
تفرقه نمیسازد کجا مجالس وعظ و نصائح که جنسش از اقوال افعال شارع علیه السلام و صحابه کرام علی
التواتر منقول بخلاف عمل مولد که نه اشارة و نه کنایة ذکرش بر زبان شارع آمده و نه صحابه کرام و اهل
بیت عظام که در محبت آنسرور علیه السلام مستغرق بودند گاهی بنابر اظهار سرور و فرحت ولادت بطرز
اهل بدعت مجلس عمل مذکور آراسته اند ما مشرف دانستن زمان ولادت با سعادت را بانعقاد مجلس مولد
چه سروکار ورنه لازم آید که بنابر اظهار سرور بروز بعثت نبوت و معراج هم مجلسی آراسته شود قوله

در تفسیر عزیزی ذیل تفسیر سورهٔ قدر نوشته بالجمله از مضمون این سوره معلوم میشود که عبادت و طاعت را
بسبب اوقات نیک و مکانات متبرکه و حضور و اجتماع صالحان در ایجاب ثواب و ایراث برکات و انوار
مزیتی عظیم حاصل میشود اقول از عبارت تفسیر در اثبات محدثات و تخصیص اوقات چیزی بر نمی آید
زیرا که اولاً درین مقام بیان توصیف و حسن شب قدر و نزول برکات است که دران شب می شود
و از آیات و آثار ثبوتش میرسد ثانیاً در عبارت مذکور ذکر عبادات و طاعات است و محل مولد از عبادات
و طاعات مشروعه نیست ثالثاً سرور بر ولادت آنحضرت صلعم بعد صدها سال از قبیل فرحت
بلا تجدد نعمت است و اظهار اینچنین افراح نزدیک صاحب تفسیر عزیزی از مخترعات است چنانچه در
تحفه اثنا عشریه در اعیاد محدثه عمر شهادت حضرت امام حسین علیه السلام مینویسند نوع یازدهم امثال
متجدده را یک چیز بعینه انستن و این وهم خیلی بر ضعیف القلب غلبه دارد چنانچه آب دریا و شعله چراغ و
آب فواره را اکثر اشخاص یک آب و یک شعله خیال کنند و اکثر شیعه در عادات خود منهمک این خیال اند مثلاً
روز عاشوره در هر سال که بیاید آنرا روز شهادت حضرت امام حسین گمان برند و احکام نوحه و شیون و گریه و زاری
و فغان و بیقراری آغاز نهند مثل زنان که هر سال بمیت خود این عمل نمایند حالانکه عقل بالبداهة میداند
که زمان امر سیال غیر قار است هرگز جزو او ثبات و قرار ندارد و اعادهٔ معدوم محال و شهادت حضرت
امام حسین در روزی شده بود که این روز ازان روز فاصلهٔ هزار و دو صد سال دارد و این روز با آن روز چه
اتحاد و کدام مناسبت و روز عید الفطر و عید النحر را برین قیاس نباید کرد که دراینجا مایهٔ سرور و شادی سال
بسال متجدد است یعنی ادای روزه رمضان و ادای حج خانه کعبه و شکر النعمة المتجددة سال بسال فرحت
نو پیدا میشود لهذا اعیاد شرایع بدین وهم فاسد نیامده بلکه اکثر عقلا نیز نوروز و مهرجان و امثال این تجددات
و تغیرات آسمانی را عید گرفته اند که هر سال چیزی نو پیدا میشود موجب تجدد احکام میباشد و علی هذا القیاس
تعید به عید بابا شجاع الدین و تعیید عید غدیر و امثال ذلک مبنی برهمین وهم فاسد است ازین جا معلوم
شد که روز نزول آیة الیوم اکملت لکم دینکم و روز نزول وحی و شب معراج را چرا عید در شرع
قرار نداده اند و عید الفطر و عید النحر را قرار داده اند و روز تولد و وفات هیچ نبی را عید نگردانیده چرا
صوم یوم عاشورا که سال اول بموافقت یهود آنحضرت صلعم بجا آورده بودند منسوخ شد این همه
همین سر است که وهم را دخلی نباشد بدون تجدد نعمت حقیقت سرور و فرحت نمودن یا غم و ماتم کردن
خلاف عقل خالص از شوائب وهم است انتهی پس از عبارت تفسیر شاه صاحب محل بلا وجه در اثبات
محل مولد استدلال آوردن و عبارت تحفه را که بیخ کن عقاید اهل بدعت ست ندیدن عجب است عجب

وانچه لکم صاحب فیوض الحرمین نوشته کنت قبل ذلک بمکة المعظمة فی مولد النبی صلعم فی یوم ولادته والناس یصلون
علیه صلعم الی قوله ور روایت تخالطه انوار الملائکة انوار الرحمة وصاحب رساله آنرا مفید نمود دانسته
بمعرض استدلال آورده مفر خصم نیست زیرا که مولد النبی در مکه معظمه نام مقام هم است و عبارت
متحمل وست و در آن خواندن درود و نزول انوار از تعجبات و غرائب نیست و ماورای این عبارت
فیوض معلوم میشود که آن کیفیت کشف است و در شرع شریف کشف قابل حجت نیست و بالفرض اگر
مراد ایشان همین مجلس متنازعه بود چرا هر سال به یوم ولادت آنحضرت صلعم مجلسی نیاراستند و احفاد
و اولاد خود را بسوی آن ترغیب و وصیت نفرمود و توصیف و استحسانش در تصانیف خود ننمود
قوله اما تقسیم شیرینی پس حالش آنکه قطع نظر از استحسان دیگر علما دین از مکاتیب حضرت شیخ مجدد هم
که بحسب ظاهر مستند و معتمد صاحب رساله اند عمل پختن طعام بروحانیت آنحضرت صلعم و خورانیدن
بمسلمانان ثابت است الخ اقول از طعام پخته یا خام بروح آنحضرت صلعم ایصال ثواب نمودن
بحثی نیست اما تقسیم شیرینی در مجلس مذکور با و مناسبتی ندارد زیرا که مقصود از تقسیم شیرینی مذکور ایصال
ثواب هرگز نمی باشد بلکه اظهار رسم و نمایش و نام آوری است که امرا و غنیا از ان حصه ها میبرند و
غربا و فقرا محروم می مانند بلکه آن بیچارگان بجای حصه شیرینی زد و کوب مشت چوب اکثر میخورند از ینجا
است که بجای شیرینی طعام پخته یا خام که دفع گرسنگی محتاجان و فاقه کشان است گاهی نمیدهند
و بجز ایام ولادت شاید بروزهای دیگر نزد اهل بدعت بروح پاک آنحضرت صلعم ثواب نمیرسد و نه
در ایصال ثواب تخصیص ایام چیست قوله بلکه شاه عبد العزیز صاحب دعوی اجماع بر جواز آن
نموده اند که در رساله ذبیحه که در زبدة النصایح مطبوع هم گردیده در دفع طعن الزام عرس بزرگان
خود از خود در بیان جواز عرس فرموده اند الخ اقول در انتساب این عبارت بحضرت شاه صاحب
کلام است اینچنین بسیار مضامین و فتوی بعد شاه صاحب اکثر اشخاص بغرض تضلیل منسوب
بایشان ساخته اند چه عجب که این هم ازان قبیل باشد زیرا که در تحفه اثنا عشریه که کتاب مستقل
و مشهور و معتمد ایشان است بر روافض ابجا آوری همچنین افعال طعن و تشنیع بلیغ نموده
اند و بروز عاشورا ماتم و بیقراری و فغان و زاری وغیره را از افعال شنیعه شمرده کما سبق
بوجهی عقل باور نمیکند که بروز عاشورا که روز شهادت حضرت امام حسین است غم و ماتم روا ندارند و تعیین
روز عرس بغرض تذکیر روز انتقال بزرگان خود از مستحسنات شمارند و اگر بفرض محال در حقیقت این
چنین نگاشته اند مبنی بر خطا و سهو است مثل تفضیل فخر الدین خود که باوجود اقرار ما نقشش لیت

فرط محبت خود میگردند و علاوه ازین بعض مثل شیخ عبد الحق دہلوی و ابو حامد غزالی اورا حرام میگویند و
بعض مکروہ الغرض قیود و تخصیصات کذائیہ عمل مولد را از مضامین آثار و احادیث ثابت گفتن سخت
افترا است و ہمچنین کذب و بہتان از ان شخص زیبد که حدیث من کذب علی متعمدا را در صفحۂ خاطر
نیارد قوله ثانیا فقہای کرام ایہم فرموده اند که از مجرد اقتران و مجاورت کدامی امر مشروع با امر
ممنوع آن امر علی الاطلاق غیر مشروع نمی گردد الخ اقول الحمد للہ که اختلاط عمل مذکور با امور ممنوعہ تسلیم
نموده و در استحسان ذکر احوال آنحضرت صلعم که خالی از قیود نامشروعہ و روایات موضوعہ باشد
کلام نیست که آثار و احادیث بر فضیلتش ناطق اند و انچه گفته که اختلاط امر غیر مشروع با مشروع خیا
پیدا نمیکند بنای دین متین را منہدم میسازد زیرا که اکثر عبادات و خیرات که از اختلاط قیود و تعیینات
و ہیئات نامشروعہ باتفاق جملہ مذاہب داخل بدعات و محدثات شده اند لازم آید که مستحسن باشند
و احادیث که در مذمت احداث وارد اند کان لم یکن شوند و صدہا امور مثل اذان و اقامت و جماعت
و رکوع و سجود و تشہد و تعداد رکعات و دعای بعد الاذان ازہمین قبیل اند که از زیادت و کمی داخل غیر
مشروعات میشوند و عمل مولد ہم برین قیاس است که از اختلاط مکروہات و منہیات از ممنوعات گشته
و الا نفس ذکر بالاتفاق مستحسن است و علی ہذا دعوت طعام ولیمه که بالاتفاق مسنون است از اختلاط
و اقتران افعال مکروہه و غیر مشروعه نزدیک محققین غیر مشروع میشود و انچه که شامی از ابن حجر در باب
زیارت قبور نقل کرده و لا تترک لما تحصل عندها من منکرات المفاسد لان القربات لا تترک لمثل ذلک
بل علی الانسان فعلها و انکار البدع بل ازالتها ان امکن و صاحب رساله آنرا موافق مرام خود دانسته
درین مقام آورده ہرگز مفید خصم نیست زیرا که مقصود ابن حجر این ست که انسان بحالت ظہور
بدعات و مفاسد در زیارت قبور از بدعات و مفاسد محترز شده نفس زیارت قبور که مسنون است بجا
آرد و ہمچنین ست عدم ترک اتباع جنازه بحالت ہمراہی عورات نائحات زیرا که معیت عورات
نائحات را در نفس امر مسنون یعنی اتباع جنازه مداخلتی نیست و بر خلاف عمل مولد که ہرگاه اصلش
یعنی اظہار سرور ولادت آنحضرت صلعم از امور مشروعه نیست پس از اتصال مفاسد و ممنوعات بدرجه
اولی مکروه و ممنوع خواہد شد و نفس ذکر آنحضرت صلعم را عمل مولد دانستن بدیہی البطلان است و علاوه
ازین زیارت و اتباع جنازه را کسی مقید به مفاسد و مجموعش را شیء واحد نمیداند ہمچنان که اہل بدعت
در عمل مولد جملہ مفاسد را داخل مستحسنات گردانیده اند قوله پس اگر جملہ امور نامشروعه در بعض مجالس
در بعض اوقات قرین این عمل نمایند بجواب این اقوال اقتران آن امور خارجه اصل عمل مولد را حرام نخواہد

ساخت الخ **اقول** هرگاه که صاحب رساله امور نامشروعه را از مقومات و ذاتیات عمل مولد دانست
و چاره از نگارش نیافت برای تغلیط و گلوخلاصی خود الزامش بر عوام نهاد **قوله** حسب تصریح محققین متدینین
صاحب رساله هم مراد از تشبه ممنوع آنست که موافقت کفار در فعل مخصوص ایشان که از شعار شان باشد
نموده آید ملا علی قاری در شرح فقه اکبر حضرت امام اعظم رح آورده الخ **اقول** این تخصیص بلا مخصص است
مشابهت کفار در جمیع افعال از ممنوعات است خود ملا علی قاری مستند صاحب حق الیقین در مرقاة
بشرح قوله علیه السلام لیس منا من تشبه بغیرنا ولا تشبهوا بالیهود والنصاری آورده والمعنی
لا تشبهوا بهم فی جمیع افعالهم خصوصا فی هاتین الخصلتین وطیبی در شرح مشکوة
نوشته قوله من تشبه بقوم هذا عام من الخلق والخلق والشعار و در مجمع البحار مسطور است
من تشبه بقوم فهو منهم ای من تشبه بالکفار فی اللباس وغیره او باهل الفساق
وباهل التصوف وبالصلحاء فهو منهم انتهی و شیخ عبد الحق در ترجمه مشکوة گفت هر کس
که مشابه کرد خود را بقومی پس آن کس از آن قوم است و معدود است در ایشان باطلاق خود
شامل ست اخلاق و اعمال و لباس را خواه باخیار باشند یا به اشرار اگر در اخلاق و اعمال است
حکم او در ظاهر و باطن جاری ست و اگر در لباس ست مخصوص بظاهر خواهد بود پس بیشتر در
متفاهم عرف این را در لباس اطلاق کنند و باین جهت حدیث مذکور را در کتاب اللباس آورده
بالجمله حکم مشابه شیء حکم الشیء است ظاهرا کان او باطنا انتهی و خود آنحضرت صلعم تشبه کفار در امور جزئیه
هم عموما روا نداشته اند منها ما اخرجه البخاری ومسلم عن ابی هریرة ان النبی قال ان الیهود والنصاری
لا یصبغون فخالفوهم ومنها ما اخرجه الامام احمد فی مسنده عن ابن عباس قال قال رسول الله صلعم صوموا
عاشورا وخالفوا الیهود صوموا قبله او بعده یوما ومنها ما اخرجه مسلم فی صحیحه عن عبد الله
بن عمرو بن العاص قال رأی رسول الله صلعم علیّ ثوبین معصفرین فقال ان هذه
من ثیاب الکفار فلا تلبسها ومنها ما اخرجه ابو داود فی سننه عن عمرو بن الشرید
عن ابیه قال مر بی رسول الله صلعم وانا جالس هکذا وقد وضعت یدی الیسری
خلف ظهری وان کانت علی الیة یدی فقال اتقعد قعدة المغضوب علیهم ومنها ما اخرجه مسلم
عن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلعم فصل ما بین صیامنا وصیام اهل الکتاب
اکلة السحر ومنها ما اخرجه ابو داود عن رکانة قال سمعت النبی صلعم یقول فرق ما بیننا وبین المشرکین
العمائم علی القلانس و علی هذا القیاس صدها اقوال و آثار علی العموم در مخالفت کفار وارد اند پس تخصیص ممانعت تشبه بشعار

خاص مشرکین خلاف ارشاد شارع علیه السلام و علماء عظام هست **قوله** حالانکه مشرف دانستن ایام
ولادت باسعادت و اظهار سرور و فرحت بذکر احوال خاتم رسالت صلعم نه از اعمال و شعار
نصاری و هنود است و نه ادای رسم کفار و جهالت ازان مقصود الخ **اقول** درین مقام صرف
این قدر گفتن کافی است که هنود و نصاری چنانچه سال بسال در ولادت کبرا خود اظهار سرور
و فرحت بدرجه غایت می نمایند اهل بدعت هم درین باب مشابهت ایشان میکنند بلکه شاه اربل که
بانی این عمل است ایجاد مولد بقصد مقابله و محاذات نصاری کرده است چنانچه از تواریخ بسیار ظاهر است پس در
بودنش خلاف سنت و مشابه اصحاب غیر ملت شک و شبهه نیست **قوله** درینجا مثالی از اربعین اسحاقیه مینویسیم در مسئله
چهوچهک که رسم اهل هندست نوشته فرستادن جنس و غله وغیره از طرف نانهال لو داگر نیت صله رحم باشد
جائزست الی قوله و اگر نیت ادای رسم جهالت باشد جائز نیست الخ **اقول** کلام صاحب اربعین را
مفید مرام خود دانستن و باثبات عمل مولد در معرض استدلال آوردن بی سود است زیرا که هرگاه صله رحم
و سلوک با عزا و اقربا نیز مسنون و مامور به است و مقصود ازان ادای رسم جاهلیت نباشد پس اگر اهل هند
هم این چنین صله رحم با اولاد و احفاد خود نمایند قباحت ندارد و حکم مشابهت بران نهاده شود چه مشابهت
ممنوع آنست که اهل اسلام باتباع و تقلید کفار مرتکب و شریک افعال ایشان باشند و اگر کفار در بعض امور
موافقت اهل اسلام نمایند مضائقه نیست و علاوه ازین هنود درین رسم هزارها تقیدات و خرافات
اینچنین می نمایند که نوبت بشرک میرسد اگر اهل اسلام هم مثل هنود مرتکب خرافات مذکوره شوند بی شک
داخل مشابهت است و هرگز جائز نیست گو نیت مشابهت نباشد **قوله** جمهور محققین المتدین که مستندین جناب
رساله اند در شرح حدیث تصریح فرموده اند که اصل در اشیا حلت و اباحت است پس چیزیکه از شارع دلیل
تحریم بران نباشد داخل حلال است پس استدلال باین احادیث بی فهم معانی و بی دیدن شروح درست
نیست الخ **اقول** الله الله عجب تماشاست صاحب کلمة الحق حدیث بخاری را الحلال بین و الحرام

بین و بینهما مشتبهات لا یعلمهن کثیر من الناس و من اتقی الشبهات استبرء لدینه و عرضه بدین غرض آورده
که هرگاه ادله مانعین و مثبتین در بحث عمل مولد متعارض اند و نص شارع در حرمت و اباحت آن مفقود پس
بالضرور عمل مذکور از امور مشتبهات باشد و بحدیث مذکور احتراز ازان لازم حافظ ابن حجر در فتح الباری بذیل حدیث

مذکور گفته قوله الحلال بین و الحرام بین الی آخره تقسیم الاحکام الی ثلاثة و هو صحیح لان الشیء اما ان ینص علی

طلبه مع الوعید علی ترکه او ینص علی ترکه مع الوعید علی فعله او لا ینص علی احدهما فالاول الحلال

البین والثانی الحرام البین فمعنی قوله الحلال البین ای لا یحتاج الی بیانه او یشترک فی معرفته کل و لهذا و الثالث

مشتبہ لخفائہ فلا یدری ہل ہو حرام او حلال وما کان ہذا سبیلہ ینبغی اجتنابہ لانہ ان کان فی نفس الامر
حراما فقد بری من تبعتہا وان کانت حلالا فقد اجر علی ترکہا بہذا القصد لان الاصل فی الاشیاء مختلف فیہ
حظرا او اباحۃ ودر تفسیر شبہات گفتہ والثالث ما لا یتحقق اصلہ وتردد بین الحظر والاباحۃ فالاولی ترکہ ونیز
گفتہ ولا یبعد ان یکون کل من الاوجہ مرادا ویختلف ذلک باختلاف الناس فالعالم الفطن لا یخفی علیہ
تمییز الاحکام فلا یقع ذلک الا فی الاستکثار من المباح او المکروہ کما تقرر قبل ومن دونہ تقع لہ الشبہات فی
جمیع ما ذکر بحسب اختلاف الاحوال ولا یخفی ان المستکثر من المکروہ تصیر فیہ جرأۃ علی ارتکاب المنہی عنہ
فی الجملۃ انتہی غرضکہ بودن عمل مولد و بدعات مختلف فیہا از شبہات کما حقہ ظاہر ست و مدعائے
صاحب کلمۃ الحق بخوبی حاصل از ینجا ست کہ صاحب حق الیقین بجز گریز از جواب چارہ دیگر ندیدہ
مسئلہ اصل اباحت اشیا بمیان آوردہ وندانستہ کہ مسئلہ اباحت را محل دیگر است و در مسئلہ اختلافی
علی الاطلاق دعوی اتفاق نمودن دیگر جہالت وحماقت است زیرا کہ درین باب علما مختلف اند
بعض اباحت را اصل میگویند وبعض حرمت را وبعض معتزلہ تقسیم اندر افعال کفر و مضار حرمت را
اصل گویند واعمال دیگر را مباح الاصل خوانند وبعض علما درین بحث توقف را اختیار کردہ
واعراض را از تصریح تحریم واباحت صواب دانستہ اند وبحر العلوم در شرح مسلم گفتہ فحینئذ لا یتاتی خلاف
فی زمان من الازمنۃ وجود الانسان اصلا ولا یتاتی الحکم بالاباحۃ مطلقا ولا بالتحریم مطلقا کیف فی کل
زمان الشریعۃ فیہا تحریم لبعض الاشیاء وایجابہ واباحۃ وغیر ذلک فان لیس الخلاف الا فی زمان
الفترۃ الذی اندرست فیہ الشریعۃ بتقصیر من قبلہم وحاصلہ ان الذین جاؤا بعد اندراس الشریعۃ
وجہل الاحکام فاما جہلہم ہذا یکون عذرا فیجعل جمیع الافعال کلہا معاملۃ المباح اعنی لا یواخذ
بالفعل ولا بالترک کما فی المباح وذہب الیہ اکثر الحنفیۃ والشافعیۃ وسموہ اباحۃ اصلیۃ وہذا ہو مراد فخر الاسلام
بقولہ ولسنا نقول بہذا الاصل ای بکون المحرم ناسخا للاباحۃ الاصلیۃ بوضع ان البشر لم یترک سدی
فی شیء من الازمان وانما ہذا ای القول بالاباحۃ الاصلیۃ سار علی زمان الفترۃ قبل شریعۃ نبینا یعنی
اذ لا اباحۃ حقیقۃ بل بمعنی نفی الحرج ولعل المراد من الافعال ما عدا الکفر ونحوہ فان حرمتہا فی کل شرع
بین ظہور ان اما واما الا یکون عذرا فحینئذ لا بد من القول بتحریم الاشیاء کلہا لاختلاط الحلال بالحرام
للجہل بالتعیین فحرمت احتیاطا فصار الاصل التحریم کما عند غیرہم ولعلہم ارادوا ما سوی
الاشیاء الضروریۃ ومن زعم صدر الاسلام ان تحریم الانفس اصل ثابت فی کل
شرع لم ینسخ قط فحکم بہ واما غیرہ فقد جہلت وہذا الجہل عذر وہذا الفصل ولعل ہذا التفسیر

سنہ لقول الحنفیۃ والشافعیۃ وفی کلام المصنف اشارۃ الیہ ایضاً انتہی تاج الدین سبکی در جمع الجوامع
نوشتہ حکم المنافع والمضار قبل الشرع مرّ وبعدہ الصحیح ان الاصل المضار التحریم والمنافع الحل قال
الشیخ الا اموالنا لقولہ صلعم ان دماءکم واموالکم علیکم حرام انتہی ومحلی در شرح جمع الجوامع
گفتہ ومقابل الصحیح ان الاصل فی الاشیاء التحریم وبعضھم ان الاصل فیہا الحل انتہی ودر
تفسیر کبیر بذیل آیۃ کریمہ ولا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحہا مذکور است المسئلۃ الثانیۃ ہذہ الآیۃ
تدل علی ان الاصل فی المضار الحرمۃ والمنع علی الاطلاق انتہی ودر تعلیقات شرح منار
مرقوم قال اصحابنا الاصل فیہا التوقف الخ ہذا اصح شیئ عندی فی ہذا الباب لان التوقف
اصل التقوی فی الامر المسکوت عنہ وہو مذہب ابی بکر وعثمان واتباعھم من الصحابۃ
رض والصحیح ان الاصل فی الافعال التحریم وہو مذہب علی والائمۃ من اہل البیت وفی مذہب الکوفیین
منہم ابو حنیفۃ وہو المروی عن علی فی الخلافۃ کما سیجیٔ والمتروک ان الاصل فی الاشیاء الاباحۃ
وہو مذہب معاویۃ ومن معہ مروان وابنہ یزید وغیرہما والقول بانہ مذہب الشافعی رح
لیس عندی شیئ لانہ لم ینقل عنہ فی الصحیح الا ما توافق التوقف انتہی ازین عبارت روشن
وظاہر است کہ کسانیکہ قایل اباحت اصلیہ اند آنرا محصور بر زمانہ فترت میکنند کہ قبل از ورود
شریعت بودہ نہ بعد ظہور البعثت وتبلیغ رسالت پس استدلال بدان بالکل بیکار است وبعد امعنی
اباحت اصلیہ رفع حرج ومواخذہ است از مرتکبین آن نہ ترتب انعام وجزا ومدحت وثنا بر فعل آن کہ مقتضا
تعبد است لہذا بہیچ وجہ در عبادات محدثہ توقع جزا وثواب خیال خام وامید بیجا خواہد بود وحق ہمین است
کہ ثبوت عقاید وعبادات از قیاس ورائی بسند اباحت اصلیہ بعد تسلیم اہم بر کرسی نمی نشیند والا لازم آید کہ
تحذیر وانکار بر ہیچیک از رسومات محدثہ کردن روانہ بود ولا یقولہ الا سفیہ پس ازین بیان ثابت شد کہ در
مشتبہات توقف وترک لازم است کما قال الشاعر عمدۃ الدین عندنا کلمات * مستندات من قول خیر البریۃ
اترک المشبہات وازہد ودع * ما لیس یعنیک واعملن بنیۃ * زیراکہ ورع وتقوی
در ترک ہمچنین امور است ولہذا البعض گفتہ اند الورع ترک ما لا باس حذراً عما باس بہ وسلف صالح را
ازین معنے حظ وافر ونصیب اکبر بود باآنکہ بر بسیارے از ایشان سالہاے دراز میگذشت
وتبسم نمیکرد واز محمد بن سیرین مروی است انہ اشتری زیتاً للتجارۃ باربعین الف درہم
فوجد فی زق منہ فارۃ فظن انہا وقعت فی المعصرۃ فاراق الزیت کلہ ولم ینتفع
بشیئ منہ وروی عنہ ایضاً انہ اشتری شیئاً فاشرف فیہ علی ربح بمائتین والف درہم

فمن ضن فی قلبه شیٔ فترک قال هشام ما هو والله بهر باد همچنین حکایات سلف بسیار مشهور اند و ذخیرت
سلف را ورع سلکها بود و اشاره شارع علیه السلام هم بدینجانب است دع ما یریبک الی ما لا یریبک
اخرجه الترمذی وغیره و ارشاد جناب رسالتمآب صلعم و کلام صحابه تا قرون ثلاثه بر تنفر از شبهات
جا بجا ناطق است اگر فراهم کرده آید دفترے باشد و آنچه عبارت علی قاری وغیره از کتاب الاطعمه
درین مقام نقل کرده خارج از بحث است قوله بر اهل تحقیق مخفی نیست که بعد بعثت آنحضرت
صلعم بدلایل کتاب و سنت اصل حلت و اباحت است اما بحسب فطرت پس در آن هم بمذهب
جمهور حنفیه و شافعیه مختار اباحت است الخ اقول اصلیت اباحت و حلت بعد بعثت آنحضرت
صلعم از کتاب و سنت اگر ثابت هم شود در ایجاد بدعات شرعیه و اختراع عبادات نامشروعه دستاویز
اهل بدعت شدن امکانی ندارد زیراکه شارع حسن فرایض و واجبات و نوافل و قبح شرک
و بدعات و دیگر ممنوعات علی وجه الکمال بکرات و مرات اظهار فرموده و کدامی دقیقه از دقایق
در تشریح و تصریح باقی نگذاشته و از امور مشتبهات هم نهی فرموده پس اگر شارع علیه السلام کر
کدامی شیٔ عموماً و خصوصاً نفرموده باشند حسب تصریح محققین احتراز و اجتناب از ان فرض
و لازم خواهد بود زیراکه زیادت قول و فعل شارع علیه السلام بدعت است و اقل مرتبه بدعت
کراهت است و منتهای آن تا کفر و الحاد میرساند لهذا آنرا از مباحات شمردن خلاف
عقل و شرع است قوله اولاً تبرک بمواضع متبرکه محبوبان حق سبحانه خصوصاً مساجد و مشاهد
و آثار آنحضرت صلعم از جمهور صحابه و تابعین و دیگر ائمه دین از سلف تا خلف ثابت و صحیح است
الخ اقول این تقریر محض فریب و تزویر است و فی الواقع از محل استدلال و تحقیق هم
بمراحل بعید زیراکه حاصل حجت و نهم صاحب کلمة الحق فقط همین است که هرگاه اموریکه اصل آنها
از شرع شریف و دین حنیف ثابت است همچو تبرک باثار صالحین و تهلیل و تکبیر و تصلیه و تسلیم
و غیر ذالک سلف است و حضرات صحابه از ان هم بوجه افزان لبعض عوارض خفیفه زایده و معارف
قلیله محدثه مثل توجه تام و مزید اهتمام که بمرتبه از درجه انها باشد و رفع اصوات و ضم عبارات باذکار
ماثوره منع فرموده اند و بر تارکین آن از افراط و تفریط زجر و توبیخ نموده باشند پس بر محدثات
صرفه و بدعات مختلفه که اصلاً و فرعاً از محدثات اند حضرات ایشان چه تحذیر و نکیر بلیغ کرده اند
و فاعلین را تا بتازیانه سیاست و قهر چه تادیب و تنبیه شان نخستند و شک نیست که این
استدلال از جرح و اختلال صحیح و سالم است و تمسک بدان هنوز قایم صاحب حق الیقین

چون دراصل مبحث عاجز و متحیر و قاصر شده ربود ناچار کلام را از جای بجای کشید که از اصل بحث
بی تعلق صحیح محض است زیراکه تبرک بمواضع متبرکه بر سبیل التزام و مزید اهتمام باجتماع و ازدحام
چیزی دیگر است و علی سبیل الاتفاق بلا تعیین هیئت و هنگام چیزی دیگر و بحث و گفتگو در امر
اول است نه در ثانی موید است مدعای ما را حدیث مرفوع که بیهقی در شعب الایمان از عبد الرحمن
ابن قراد صحابی روایت کرده که ان النبی صلعم توضأ یوما فجعل اصحابه یتمسحون بوضوءه فقال
لهم النبی صلعم ما یحملکم علی هذا قالوا حب الله ورسوله فقال النبی صلعم من سره ان یحب الله ورسوله او یحبه
الله ورسوله فلیصدق حدیثه اذا حدث ولیؤد امانته اذا ائتمن ولیحسن جوار من جاوره سید در
حاشیه مشکوة تحت حدیث مذکور گفته یعنی ادعاؤکم محبة الله ورسوله لا یتم بتمسح الوضوء بل
بهذه الامور انتهی شیخ عبد الحق در ترجمه مشکوة نوشته یعنی دعوی محبت خدا و رسول بامثال
این امور که تمسح باب وضو است مثلاً چندان منفعت ندارد و بنفس شاق نیست ثابت نمیگردد
و عمده دران امتثال اوامر و نواهی است ازینجا ثابت و محقق شد که باموری مندوبه چه مستحبه چه فرایض
و واجبات شرعیه پرداختن و اهتمام و سعی زائد در اتیان و بجا آوری آنها ساختن خلاف منشار
و مرام شارع علیه السلام است چه مندرج است در تفریط و افراط و معدود است از محدثات
و بدعات حضرات صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که ازین امر آگاه و واقف ترین امت
بودند بهمین جهت اینچنین اعمال و افعال را مکروه و محذور و معیوب و ممنوع می پنداشتند اما
بخاری در صحیح خود آورده و کان انس ینفتل عن یمینه وعن یساره ویعیب علی من یتوخی او من
یعمد الانفتال عن یمینه و از اسود روایت کرده قال عبد الله لا یجعل احدکم للشیطان شیئا
من صلاته یری ان حقا علیه ان لا ینصرف الا عن یمینه لقد رایت النبی صلعم کثیرا ینصرف عن
یساره قسطلانی در شرح حدیث گفته و استنبط ابن المنیر منه ان المندوب ربما انقلب مکروها
اذا خیف علی الناس ان یرفعوه عن رتبته لان التیامن مستحب لکن لما خشی ابن مسعود ان یعتقد
وجوبه اشار الی کراهته قال ابو عبیدة لمن انصرف عن یساره هذا اصاب السنة یرید والله اعلم
حیث لم یلتزم التیامن علی انه سنة موکدة او واجب والا فما یظن ان التیاسر سنة حتی یکون
التیامن بدعة انما البدعة فی رفع التیامن عن رتبته قاله فی المصابیح انتهی و همچنین است در
فتح الباری و مجمع البحار و نیل الاوطار و غیره و این شناعت و قباحت دران هنگام است
که عامل و کاربند واجبات و فرایض بدستور بود و در کوشش و همت تعمیل آنها قصور و فتور

تقیید والا این هم اشنع وافضح مراتب خواهد بود و آنچه حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی
در همعات معتکف شدن بمواضع متبرکه هم جائز داشته اند ان بصورت پیش آمدن کدام
مانع از حضور مساجد و یا عدم تیسر آن باشد و درین شکل مجبوری اگر کسی در غیر مساجد معتکف
شود موجب قباحت نیست و در حقیقت اعتکاف مخصوص بمسجد است آنحضرت صلعم
گاهی بجز مسجد بجای دیگر اعتکاف نفرموده و او تعالی میفرماید وانتم عاکفون فی المساجد و در حدیث
آمده لا اعتکاف الا فی مسجد الجماعة الغرض تعظیم و تکریم مواضع متبرکه هرگاه منحصر
اذن شارع است پس تخصیص و تقیید در عمل مولد بدون اذن شارع کی جائز خواهد
بود پس استدلال صاحب کلمة الحق از روایت مذکوره در باب عدم جواز تخصیص و تقیید زمان
و مکان در عبادات بجای خود درست و صحیح است و شکوک و اوهام شیخ المبتدعین که از راه
سفاهت و حماقت بودند مستاصل شدند قوله ثانیاً قطع نظر از دیگر آثار صریحه صحیحه همین اثر منقول
از مجالس دلالت میدارد بر استحسان تبرک مشاهد و مساجد آنحضرت صلعم از صحابه و
تابعین که در نقطه رای الناس بدیهیون موجود نبودند ناس در آنوقت مگر صحابه و تابعین
الخ اقول صاحب رساله در نشه تعصب آنقدر سرشار است که بغرض اثبات و تجویز بدعات
خامه فرسائی و بیهوده سرائی بکار برده تا حضرات صحابه کرام الزام میرساند اگر بقول
شیخ الفراسله از مردمان آن زمان یکی را ترجیح و فضیلت بر دیگری نباشد و افعال همه
عوام و خواص مردمان آن زمان مستند و مقبول باشند لازم آید که خلفاء راشدین و دیگر
مردمان آن زمان که جهال بادیه نشینان هم بودند متساوی درجه باشند و قول آنحضرات اعلام را
بر اقوال عوام ترجیح دادن خطا بود و خطاء معصیت آن مردمان قابل مواخذه ندارد دگیر
و مستوجب اعتراض و نکیر نه باشد پس لشکر حضرت معاویه و یزید پلید و قاتلان حضرت
عثمان و حضرت علی و حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنهم و مانعین زکوة و غیرهم را که از ناس
آن زمان و از صحابه و تابعین بودند مورد بغاوت و انحراف از جاده حق کردن و مستحق لعن طعن
و ارتداد و غیرها دانستن ناحق و خلاف واقع باشد چه ایشان هم با جمعهم از ناس آن زمانها
و داخل طبقه صحابه و تابعین بودند و لایقوله الا سفیه او مجنون افضل بودن قدر مایعی
صحابه جلا حقین در علم و فضل و رجحان مجتهدین ایشان بر عوام و موقوف اصول شرع
از مسلمات اهل علم و دین و مذهب ماثور فقها و محدثین است و بر ظاهر است که حضرت

عمر رضہ از خلفاء راشدین اند و نووی در شرح مسلم در باب صدقہ فطر قول حضرت ابی سعید
وغیرہ صحابہ بسبب طول صحبت و زیادت علم بحال آنحضرت صلعم بر قول حضرت معاویہ
ترجیح دادہ وانچہ کہ عینی بجواب قول نووی گفتہ قلنا ان قولہ فعل صحابی لا یمنع لانہ قد وافقہ
غیرہ من الصحابۃ الجم الغفیر بدلیل قولہ فی الحدیث فاخذ الناس و لفظ الناس للعموم فکان اجماعاً
ولا یضر مخالفۃ ابی سعید لذلک الخ بچند وجوہ مخدوش است اولاً آنکہ قول حضرت معاویہ
را در باب اخراج دو مد گندم شامی ہرگاہ حاضرین قبول نمودند پس دعوی اجماع از
کجاست حافظ ابن حجر در فتح الباری نوشتہ لاکن حدیث ابی سعید دال علی انہ لم یوافق
علی ذلک وکذلک ابن عمر فلا اجماع فی ہذہ المسئلۃ انتہی وقسطلانی تحت حدیث ابن عمر فرض
النبی صلعم صدقۃ الفطر او قال رمضان علی الذکر والانثی والحر والمملوک صاعاً من تمر
او صاعاً من شعیر فعدل الناس بہ نصف صاع من بر گفتہ والمراد بالناس معاویۃ ومن معہ
لا جمیع الناس حتی یکون اجماعاً کما نقل عن ابی حنیفۃ رضہ انہ استدل بہ انتہی ثانیاً از لفظ فاخذ
الناس خود ظاہر است کہ از زمان آنحضرت صلعم تا آنوقت کہ حضرت امیر معاویہ حکم اخراج
دو مد نمودند عمل بماثور خلاف آن بود ثالثاً حضرت عمر فاروق رضہ کہ بنظر حکمت دینیہ ومصلحت
شرعیہ در طریق مکہ معظمہ از حضور مشاہد ومساجد آنحضرت صلعم کہ بطور ہجوم عوام ہم
واہتمام بود مردمان را مانع آمدند اشخاص آنزمان راہ مخالفتش نورزیدند پس گویا
برائے صواب عمر ابن الخطاب از جمیع اصحاب سکوتے شد بر خلاف قصہ وعظ
امیر معاویہ کہ افضلین صحابہ مثل حضرت ابی سعید وغیرہ ہمانوقت راہ خلافش پیمودند
واجتہاد رائے ایشان را نہ پسندیدند قولہ ثالثاً این امر را معارض است دیگر آثار
معروفہ کہ مثبت اہتمام حضرت امیر المومنین فاروق رضہ بزیارت آنحضرت صلعم
ومساجد ومشاہد آنحضرت صلعم ہستند در جذب القلوب آوردہ کہ روزی امیر المومنین
عمر رضہ بزیارت مسجد قبا آمد فرمود سوگند خدا پیغمبر خدا را دیدہ ام کہ با اصحاب خود
سنگ برای بنای این مسجد میکشید واللہ اگر این مسجد در طرفے از اطراف عالم
می بود جگرہای شتران کہ در طلب او می زدیم الخ اقول روایت اولی را معارض
این روایت گفتن ودر میان ماثور وغیر ماثور فرق نساختن سر اسر سفاہت است
زیرا کہ فضیلت واستحباب زیارت مسجد قبا وادای نماز دران از آثار صحیحہ احادیث

صحیح ثابت چنانچه در روایت احمد و نسائی و ابن ماجه آمده قال النبی صلعم من تطهر فی بیته

فاحسن الطهور ثم اتی مسجد قبا لا یرید الا الصلوة فیه کان له کاجر عمرة و در روایت ترمذی

مذکور الصلوة فی مسجد قبا تعدل عمرة و بلکه بقوله آیة کریمه لمسجد اسس علی التقوی من اول

یوم احق ان تقوم فیه فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المطهرین درباره مسجد قبا نازل ست

پس قیاس دیگر مشاهد اتفاقیه که فضیلت آنها در آیت و حدیث غیر وارد ست و حضور مشهد

مقدس نبوی در آنجا بالتبع والاستطراد واقع شده بر اهتمام زیارت مسجد قبا نمودن قیاس

مع الفارق ست **قوله** در جذب القلوب آورده که چون امیر المومنین عمر رض فتح شام کرد

باهل بیت مقدس مصالحه نمود کعب احبار آمد و بشرف اسلام مشرف شد عمر ابن الخطاب رض

را باسلام او غایت فرح و سرور دست داد در وقت رجوع باوی گفت یا کعب خواهی که با ما بمدینه آئی و زیارت سید

انبیا کنی صلعم گفت نعم یا امیر المومنین انا افعل ذلک بعد از قدوم بمدینه مطهره الخ **اقول** نمیدانم که صاحب رساله این قصه کعب را که

خارج از محل نزاع و بعید از مقصود است چرا آورده که از زیارت قبر جناب سید المرسلین صلعم که مسنون

و افضل مستحبات و موجب برکات و خیرات ست و کجا اهتمام و توجه تام بر تبرک دیگر مواضع که

بعض صحابه هم آنرا بمصلحت شرعیه تجویز نفرموده اند پس غیر یا تور را که متنازع فیه ست بر امر مسنون

قیاس کردن و قصه مذکوره را بلا فهم و ادراک معارض حجت و هم صاحب کلمة الحق دانسته در معرض

بحث بغرض الزام خصم آوردن بجز سخافت دیگر نیست و علاوه ازین این قصه کعب در کتاب فتوح الشام

مذکورست و در فتوح الشام اکاذیب و موضوعات بسیار اند چنانچه صاحب صارم منکی در

رد قصه مذکوره که سبکی از فتوح الشام نقل کرده بود گفته و هو مطالب اولاً ببیان صحته و ثانیاً ببیان دلالته

علی مطلوبه لا سبیل الی واحد من الامرین و من المعلوم ان هذا من الاکاذیب والموضوعات علی عمر

ابن الخطاب رض و فتوح الشام فیه کذب کثیر و هذا لا یخفی علی احاد طلبة العلم و لکن شان

هذا المعترض الاحتجاج دائماً بما نطقه موافقاً لهواه و لو کان من المختلقة والمتردیة والموقوذة و لیس هذا

شان العلماء بل المستدل بحدیث او اثر علیه ان یبین صحته و دلالته علی مطلوبه و هذا المنقول

عن عمر رض لو کان ثابتاً عنه لم یکن فیه دلیل علی محل النزاع انتهی **قوله** از کتب معتمده بروایات

معتمده ظاهر که شجره که بیعت تحت آن شده بود گم گشته گردید و دو کس را هم از حاضرین بیعت

اتفاق اجتماع بران نیفتاده **اقول** ازین اثر مخفی و گم گشته گردیدن شجره متبرکه بر جمیع صحابه

مستفاد نمی شود اگر چند اشخاص از همراهیان عبد الله ابن عمر شناخت او نکرده باشند عدم علم کل

صحابہ از آن کجا حاصل میشود و نیز روایت متفق علیہ بخاری و مسلم از جابر رض صاف صاف برخلاف
ادعاے کلی شہادت میدہد چنانچہ فرمودہ لو کنت ابصر لاریتکم موضع الشجرۃ انتہی حافظ
ابن حجر در فتح الباری گفتہ فقال سعید ابن المسیب ان اصحاب محمد صلعم لم یعلموہا و ان علمتموہا
فانتم اعلم قولہ فعمیت علینا ای ابہمت فی روایتہ عفان فعمی علینا مکانہا و زاد فان کانت
تبینت لکم فانتم اعلم و نیز گفتہ و انکار سعید ابن المسیب علی من زعم انہ یعرفہا معتمدا علی
قول ابیہ انہم لم یعرفوہا فی العام المقبل لایدل علی رفع معرفتہا اصلا فقد وقع عند المصنف فی
حدیث جابر السابق قریبا لو کنت ابصر لاریتکم مکان الشجرۃ فہذا یدل علی انہ کان یضبط
موضعہا ففیہ دلالۃ علی انہ کان یعرفہا انتہی و زرقانی در مواہب نوشتہ و فی الصحیح عن ابن
عمر و المسیب ابن حزن والد سعید ان الشجرۃ اخفیت و الحکمۃ فی ذلک ان لا یحصل افتتان
لہا لما وقع تحتہا من الخیر فلو بقیت لما امن من تعظیم الجہال لہا حتی ربما اعتقدوا ان لہا قوۃ
نفع و ضر کما نشاہدہ الآن فیما دونہا و الی ذلک اشار ابن عمر بقولہ کانت رحمۃ من اللہ
ای کان اخفاؤہا رحمۃ من اللہ و یحتمل ان معناہ کانت الشجرۃ موضع رحمۃ اللہ و محل رضوانہ
لنزول الرضا من المؤمنین عندہا لکن انکار سعید ابن المسیب علی من زعم انہ یعرفہا معتمدا
علی قول ابیہ انہم لم یعرفوہا فی العام المقبل لایدل علی رفع معرفتہا اصلا کما فی البخاری
عن جابر لو کنت ابصر الیوم لاریتکم مکان الشجرۃ فہذا یدل علی انہ کان یضبط مکانہا بعینہ
و اذا کان فی آخر عمرہ بعد الزمان الطویل اضبط موضعہا ففیہ دلالۃ علی انہ کان یعرفہا
بعینہا لانہا کانت قطعت قبل مقالتہ کما روی عن ابن سعد باسناد صحیح عن نافع ان
عمر بلغہ ان قوما یاتون الشجرۃ فیصلون عندہا فتوعدہم ثم امر بقطعہا فقطعت انتہی و ہرگاہ معرفت
صحابہ موضع شجرہ را بدریافت رسید و علی العموم مجہول بودن آن بہ ثبوت نپیوست
پس نسبت آن جہل کل مردمان ظاہر کردن و قطع شجرہ را بر دیگر شجرہ مخترعہ محمول
نمودن و آثار التحقیق دانستن جہل و سفاہت خود را اظہار نمودن است خفاجی در شرح
شفا گفتہ و فیہ انہ یستحب الاقتداء بافعالہ صلعم تبرکا و تیمنا الا انہ قیل اذا صدر عنہ امر محتمل اتفاقی
بمقتضی الجبلۃ البشریۃ لا بنیۃ التعبد ہل یستحب فعلہ ام لا فذہب الاکثرون الی انہ یستحب الا انہ
لا باس بہ و ہو الظاہر و اما غیرہ فیکرہ الاقتداء بہ فی مثلہ کما یفعلہ بعض الصوفیۃ فی اتباع
آثار مشایخہم و من ہذا القبیل لبس الخرقۃ انتہی پس از روایات مذکورہ بخوبی ثابت شدہ کہ بعد

بیعت شجرهٔ مذکوره بخیال تعظیم جهال واعتقاد نفع وضرر وظهور صورت تعبد امیر المومنین حضرت عمر
فاروق حکم قطع آن دادند وعلاوه ازین اگر بقول صاحب رسالهٔ شجرهٔ مذکوره مختفی ست مقطوع
تاهم مضر خصم نیست زیرا که ظاهر ست که خفاء آن اگر بخوف تعبد جهال وتعظیم عوام ودیگر مفاسد
بظهور آمده باشد پس در قطع هم همین مراتب ملحوظ ومتخیل بودند پس خفا وقطع هر دو بنابر اثبات
مدعای صاحب کلمة الحق یکسان ست وانچه که از ابن عمر اهتمام مشاهد ماثوره ست پس قطع نظر
ازینکه ایشان مامون ومصئون بودند از افتتان ودرین باب دیگران مماثل ایشان
شدن نمیتوانستند خود امر ذوقی ووجدانی بود ومتفرد شدند درین امر از دیگر صحابه پس
بفعل ایشان احتجاج ناصواب ست خصوصاً مخالفت امیر المومنین حضرت عمر رضه دران
لازم باشد ازینجاست که امام مالک رحمة الله علیه همچنین امور را روا نداشته اند وفعل ابن عمر را
که منافی مصلحت سد ذرایع بود پسندیده نپنداشته **قوله** اما انچه که در بعض روایات ذکر
امر قطع شجره نسبت حضرت امیر المومنین مروی ست پس محققین تحقیق فرموده اند که شجره
دیگر بود وبعض کسان باوجود غائب گردانیده شدن شجرهٔ بیعت اثر از غلط همان شجره
بیعت فهمیده بودند پس برای رفع شیوع کذب وافترا امر بقطع کرد الخ **اقول** رد
این توجیه از روایت مصنف ابن ابی شیبه ظاهر ست زیرا که لفظ حدیث ان ناسا یاتون الشجرة
التی بویع تحتها فامر بها فقطعت دلالت دارد برینکه شجره که حضرت فاروق حکم بقطع آن
داده خود شجرهٔ بیعة الرضوان ست نه شجره دیگر فلهذا باقوال سخیفه رفتن وروایت صحیحه را از
دست دادن کردن عقل وانصاف زدن ست وماورای این عبارات ایمه اعلام ناطق
اند بدین معنی چنانچه قبل ازین معلوم شده وخفاجی در شرح شفا آورده وهذا یدل علی جواز التبرک
بالانبیاء والصالحین وآثارهم وما یتعلق بهم ما لم یؤد الی الفتنة او فساد عقیدة وعلی هذا
یحمل ما روی عن عمر انه قطع الشجرة التی وقعت تحتها البیعة لئلا یفتتن بها الناس لقرب
عهدهم بالجاهلیة فلا منافاة بینهما انتهی واحمد ابن عبد الحلیم در صراط المستقیم نوشته وامر عمر رض بقطع
الشجرة التی توهموا انها الشجرة التی بویع الصحابة تحتها بیعة الرضوان لما رای الناس ینتابونها
ویصلون عندها کانها المسجد الحرام او مسجد المدینة وکذلک لما رآهم قد عکفوا علی مکان قد
صلی فیه النبی صلعم عکوفا فنهاهم عن ذلک قال اتریدون ان تتخذوا آثار انبیاءکم مساجد
انتهی وامام ابن القیم در اغاثة اللهفان گفته ولما بلغه ان الناس ینتابون الشجرة التی بایع

تحتہا رسول اللہ صلعم اصحابہ ارسل لیقطعہا رواہ ابن اوضاح سے کتابہ قال سمعت عیسے
بن یونس یقول امر عمر ابن الخطاب رض بقطع الشجرة التی بویع تحتہا النبی صلعم لان الناس کانوا
یذہبون فیصلون تحتہا فخاف علیہم الفتنة قال عیسے بن یونس وہو عندنا من حدیث ابن عون
عن نافع فاذا کان ہذا فعل عمر رض بالشجرة التی ذکر اللہ فی القرآن وبایع تحتہا الصحابة
لرسول اللہ صلعم فما ذا حکمہ فی ما عداہا من ہذہ الانصاب التی قد عظمت الفتنة بہا واشتدت
البلیة من المساجد المعمورة علی القبور انتہی وہرگاہ کہ ولے این توجیہ کہ مجہول ومختفی بودن
شجرہ است از اصل ساقط شد پس تعلق بقرعش ہم خلاف تحقیق است الغرض اہتمام والتزام
زیارت این چنین امور غیر ماثورہ بلاشبہ رفتہ رفتہ نوبت بہ تعبد میرساند چنانچہ عوام
کالانعام بر مزار اولیاے کرام طلب حاجت وبرکت ونکوئی دنیا وعاقبت مے نمایند
وقوت وقدرت نفع وضرر در ذات ایشان می دانند وخواص اہل بدعت اگر بظاہر مرتکب
اینچنین امور بذات خود نمیشوند ولیکن عوام معتقدین خود را ممانعت ہم نمی سازند پس حضرت
عمر رض کہ حکیم امت وخبیر بمصالح ملت بودند سد الذرائع الشرک کہ امروز مشاہد است حکم بقطع شجرہ
دادند قولہ انکار بر التزام صلوة تحت آن نمودہ آید یا از قطع نمودہ شود بالآخر بالاتر ازان نیست
کہ حضرت ابن مسعود وغیرہ انکار بر صلوة ضحے میفرمودند معہذا انکار شان وہمچنان اطلاق
بدعت بران کہ بنا بر مصلحت تیسیر احکام بود مستلزم حرمت صلوة ضحے وضلالت ملتزم ومداوم
آن نگردیدہ الخ اقول حسن واستحباب صلوة ضحے از احادیث صحیحہ بخوبی متحقق شدہ وانکار
حضرت ابن مسعود وحضرت ابن عمر محمول است بعدم علم ایشان یا بنظر مواظبت والتزام در
مساجد چنانچہ در مواہب لدنیہ مرقوم است اراد انہ صلعم لم یداوم علیہا وان اظہارہا فی المساجد
ونحوہا بدعة وبالجملة فلیس فی احادیث ابن عمر ما یدفع مشروعیة صلوة الضحے وان نفیہ محمول
علی عدم رویتہ لا علے عدم الوقوع فی نفس الامر والذی نفاہ صفة مخصوصة انتہی وحافظ
ابن حجر در نصب الرایة فی تخریج احادیث الہدایة نوشتہ ان النبی صلعم کان لا یطیل علے الاربع
فی الضحی مسلم من طریق معاذة انہا سألت عائشة کم کان رسول اللہ صلعم یصلی الضحی قالت
اربع رکعات ویزید ما یشاء اللہ تعالے ولابن لیلی من وجہ آخر عن عائشة قالت کان
رسول اللہ صلعم یصلی اربع رکعات لا یفصل بینہن بکلام واما حدیث عروة عن عائشة ما
صلی النبی صلعم سبحة الضحے قط وانی لاسبحہا اخرجہ البخاری وحدیث عبد اللہ بن شقیق سألت

عایشة هل کان رسول الله یصلی الضحی قالت لا الا ان یجیٔ من مغیبه فالجمع منهما ان یحمل الانکار علی المشاهدة والاثبات علی الاخبار عن غیرها والانکار علی الاعلان والاثبات علی الاخفاء او الانکار علی المواظبة والاثبات علی المعاهدة او الانکار علی صفة مخصوصة فی وقت مخصوص کثمانیة رکعات فی الضحی والاثبات علی اربع او ست وفی وقت دون وقت والله اعلم انتهی

قوله اولا اگر حضرت ابن مسعود رض بر رافعین اصوات در مسجد بتهلیل و صلوة انکار فرموده وجه غیر معهود بودن رفع اصوات در عهد آنحضرت صلعم بیان نمود مقصود ازان رفع تشویش خاطر مصلیان بود الخ **اقول** صاحب رساله درین مقام در عبارت کلمة الحق آنچنان تحریف واسقاط بکار آورده که مضمون او را بے معنے وخبط گردانیده یعنے صاحب کلمة الحق از مجالس عبارت تاتارخانیه وطوالع الانوار باین الفاظ نقل آورده بود وقد صح انه قیل لابن مسعود ان قوما اجتمعوا فی المسجد یهللون ویصلون علی النبی صلعم ویرفعون اصواتهم فذهب الیهم ابن مسعود رض وقال ما عهدنا علی عهد رسول الله صلعم وما اراکم الا مبتدعین فما زال یذکر ذلک حتی اخرجهم من المسجد صاحب رساله آخر عبارت از فذهب الیهم لعد یرفعون اصواتهم ساقط نموده بجای قول صاحب مجالس الابرار الخ فهم رسول الله صلعم فما ظنک بالذین عقدوا مجالس مولد النبی داخل کرده وصل نشاء ممانعت حضرت ابن مسعود را که بوجه غیر معهود بودن در عهد آنحضرت صلعم بود که کلمه ما عهدنا علی عهد رسول الله صلعم بران شاهد است و بر اخلاف الفاظ حدیث وسیاق وسباق عبارت محمول بر رفع تشویش مصلیان گردانیده حالانکه این تاویل از قبیل توجیه القول بما لا یرضے به قایله است زیرا که ممانعت وزجر وتوبیخ حضرت ابن مسعود رض صرف بسبب رفع اصوات نبود بلکه بر مجموع ذکر تهلیل وتصلیه بهیئت اجتماع در مسجد که در عهد آنحضرت صلعم معهود ومقرر نبود از مسجد حکم اخراج آنها داد چنانچه مقتضای ظاهر عبارت برین معنی شاهد عدل است غایت در آنکه رفع صوت را هم مجموع منهی عنه متضمن بود واگر نفس رفع صوت را علت نهی حضرت عبد الله گردانیده شود تعلیل بغیر معهود بودن وخطاب مبتدع دادن فضول ولا یعنے خواهد گشت کما لا یخفی ماورای این چون رفع صوت در بسیاری از اذکار شرعیه معروف وماثور است چرا حکم استحسان درینجا نگرفت قاعده اجزا ومجموع بکجا رفت وحسب تسلیم مترض چون دلائل بر مشروعیت ذکر جهر واضح است پس چرا مقابله خصم در تجویزش عرق ریزی وجهد بلیغ میکند وخود قول صحابی را بکدام وجه پس پشت می اندازد موید تقریر ماست ممانعت حضرت عبد الله ابن عمر وقت سطوع شمس

ازا فزودن والسلام علے رسول اللہ بر کلمہ الحمد للہ چنانچہ نافع گفتہ ان رجلاً عطس الی جنب ابن

عمر فقال الحمد للہ والسلام علے رسول اللہ قال ابن عمر انا اقول الحمد للہ وہکذا علمنا رسول اللہ صلعم پس سبب ممانعت ابن عمر نیست مگر زیادت بر فعل آنحضرت صلعم واین روایت در کلمۃ الحق ہم مسطور بود تاویل صاحب حق الیقین را چون دران مساغی نبود بجز اعراض وچشم پوشی ازان چارہ دیگر ندیدہ بمجبوری تحریف واسقاط را العمل آوردہ چنانکہ گذشت **قولہ** پس اگر کدامے مجتہد حسب اجتہاد خود در رفع اصوات تہلیل وتصلیہ را ہم نزد خود مخالف سنت قرار دہد کی مستلزم آنست کہ بر عمل مولد کہ ایمہ دین استحسان آن فرمودہ اند ومعہود بودن اجزای آن از سنت ثابت نمودہ اند گو جمیع آن چند عبادات ثابتہ در جلسہ واحدہ بخصوصہا ماثور نباشد الخ **اقول** ہرگاہ کہ عبد اللہ ابن مسعود بدلیل غیر معہود بودن ذکر مذکور را باوجود حسن بودن اجزا وافراد مجموع ذکر را در واقع بدعت قرار دادہ وعبد اللہ ابن عمر وقت عطس زیادہ کلمہ والسلام علے رسول اللہ روا نداشتہ پس در رد دیگر بدعات ومحدثات کہ افراد آنہا مستحسن وماثور ہستند ومجموع بدلیل عدم ماثوریت ممنوع وناجایز ہست از قول حضرت عبد اللہ ابن مسعود وحضرت ابن عمر وغیرہما صحابہ کرام حجت آوردن عین مفید مرام ومناسب مقام ہست **قولہ** وثانیاً رفع صوت باذکار در مساجد مسئلہ ہست فقہیہ فرعیہ کہ بعض فقہا باستدلال احادیث ممانعت رفع صوت مکروہ میپندارند ودیگران جواب از آن استدلال دادہ بجہت دیگر دلایل جایز سے پندارند وانکار حضرت ابن مسعود مانند انکار بعض صحابہ کرام بر صلوۃ ضحے واطلاق بدعت بران بغرض مصلحت وتمیز احکام میدانند الخ **اقول** انکار ابن مسعود را محمول بر مصلحت وتمیز احکام نمودن مردود ومخدوش است زیرا کہ تہلیل وتصلیہ کہ در نفس الامر محمود وماثور ہست بصورت اجتماع آن کدامی امر ظاہر قبیحی ازان پیش آمدہ کہ بمقتضای مصلحت قابل انکار گردیدہ واگر دران وقت بوجہ قرب اسلام وعدم تدوین احکام در بجا آوردن فعل جدید بدون اذن شارع خوف افتتان وخرابی ایمان وارتداد بود پس باید کہ بعد تدوین احکام وتکمیل شرایط اسلام ورفع خوف ارتداد احداث وایجاد وزیادت بر قول وفعل شارع علیہ السلام ممنوع نباشد واحادیث وآثار کہ در مذمت فعل بدعت وارد اند مخصوص بزمان اول باشند وانکار ابن مسعود را درین باب انکار صلوۃ ضحے قیاس کردن خلاف عقل ودلیل سفاہت ہست زیرا کہ اصل صلوۃ ضحے

از آنحضرت صلعم ماثور است و نیز معمول به صحابه کرام و انکار ابن عمر محمول بر عدم علم ایشان یا اوانیش بجماعت است که تفصیلاً مذکور شد و اجتماع مردمان برائے تہلیل و تصلیہ خلاف او ست و ماورائے ابن ابن مسعود که در انکار فعل مذکور ہیچ جا تکہ تشدد نموده اند ابن عمر در انکار صلوٰۃ ضحٰے نکرده اند و چونکه منع الفرقه در تجویز ذکر بالجهر سعی بلیغ و جد و جہد بسیار میکند لہذا بجوابش درین مقام ذکر اقوال و آثار که در انکارش وارد اند مناسب دانست طیبی در شرح مشکوٰۃ گفته

قوله اربعوا علے انفسکم ای ارفقوا بہا یقال اربع علے نفسک ای اقصر وقیل المعنی امسکوا عن الجهر وقفوا عنه من اربع الرجل بالمکان اذا وقف عن السیر واقام انتہے و در تفسیر مدارک مرقوم است ادعوا ربکم تضرعا وخفیه نصب علی الحال ای ذو تضرع وخفیه والتضرع تفعل من الضراعة وہے الذل تذللا وتملقا قال علیه السلام انکم لاتدعون اصم ولا غائبا انما تدعون سمیعا قریبا انه معکم اینما کنتم وعن الحسن بین دعوة السر والعلانیة سبعون ضعفا انه لا یحب المعتدین والمجاوزین ما امروا به فے کل شیٔ من الدعاء وغیره وعن ابن جریج الرافعین اصواتهم بالدعاء وعنه الصیاح فی الدعاء مکروه وبدعة وقیل ہو الاسهاب فی الدعاء انتہے در تفسیر کبیر مسطور است واعلم ان الاخفاء معتبر فی الدعاء ویدل علیه وجوه الاول ان ہذه الایة فانہا تدل علی ان امر تبارک وتعالے بالدعاء مقرونا بالاخفاء فظاہر الامر للوجوب فان لم یحصل الوجوب فلا اقل من کونه ندبا قال تعالے بعده انه لا یحب المعتدین والاظہر ان المراد انه لا یحب المعتدین فی ترک ہذین الامرین المذکورین وہما التضرع والاخفاء فکان المعنے ان من ترک التضرع والاخفاء فان الله لا یحبه ومحبة الله عبارة عن الثواب فکان المعنے ان من ترک فی الدعاء التضرع والاخفاء فان الله لا یثیبه ولا یحسن الیه ومن کان کذلک کان من اہل العقاب لا محالة فظہر ان قوله تعالے لا یحب المعتدین کالتہدید والتشدید علے ترک التضرع والاخفاء فے الدعاء انتہی و در تفسیر نیشاپوری ہم وجوب اخفاء دعاء مرقوم است و ابن ہمام در فتح القدیر ذکر کرده فقال ابو حنیفة رفع الصوت بالذکر بدعة یخالف الامر فی قوله تعالے واذکر فی نفسک تضرعا وخیفة ودون الجهر من القول انتہی و در تفسیر مظہری مذکور است ان الذکر علی ثلثة مراتب احدہا الجهر ورفع الصوت بہا وذلک مکروه اجماعا اذا دعت الیه داعیة وقتضیه حکمة فحینئذ قد یکون افضل من الاخفاء کالاذان والتلبیة ونحو ذلک انتہی و در توضیح مذکور است وکل ما لا یعقل له مثل قربة لا یقضی الا بنص کالوقوف ورمی الجمار والاضحیة وتکبیرات التشریق

فانها على صفة الجهر لم تعرف قربة الا في هذا الوقت لان الاصل فيه الاخفاء قال تعالى واذكر ربك
في نفسك تضرعا وخيفة دون الجهر وقال تعالى ادعوا ربكم تضرعا وخفية انتهى و در اصول سرخسی
مذکور است ولهذا من فاتته صلوات في ايام التكبير فقضاها بعد ايام التكبير لم يكبر عقبها لان الجهر
بالتكبير دبر الصلوات غير مشروع للعبد في غير ايام التكبير بل هو منهي عنه انتهى و در فصول
شرح اصول شاشی مسطور وانما نقول الجهر بالتكبير بدعة لانه قال الله تعالى ادعوا ربكم تضرعا وخفية
الا في زمان مخصوص فلا يكون له التكبير بالجهر شرعا في غير هذه الايام فسقط بفوات المحل انتهى
و صاحب بحر الرائق گفته فالحاصل ان الجهر بالتكبير بدعة في كل وقت الا في المواضع المستثناة
وصرح قاضي خان في فتاواه بكراهة الذكر جهرا وتبعه على ذلك صاحب المصفى وفي الفتاوى
العلامية ويمنع الصوفية من رفع الصوت والصفق وصرح بحرمته العيني في شرح التحفة وشنع على
من يفعله مدعيا انه من الصوفية انتهى حضرت مجدد الف ثاني در مکاتیب خود نوشته اند که در میان
طرق صوفیه اختیار کردن طریقه علیه نقشبندیه اولی و انسب است چه این بزرگواران التزام متابعت
سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده لهذا اگر دولت متابعت دارند و از احوال در رو
هیچ ندارند خورسند اند و اگر با وجود احوال در متابعت فتور دارند این احوال نمی پسندند از اینجا
که سماع و رقص را تجویز نکرده اند و احوالیکه بران مترتب شوند اعتبار نه نموده اند بلکه ذکر جهر را بدعت دانسته
منع از ان فرموده اند و ثمراتیکه مترتب شوند التفات بان نه نموده روزی مجلس طعام در ملازمت
حضرت خواجه باقی بالله حاضر بودم شیخ کمال که از مخلصان حضرت خواجه ما بود وقت اجتماع
طعام در حضور ایشان بسم الله را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بحدیکه زجر بلیغ فرموده آمد
که او را منع کنند که در مجلس طعام حاضر نشود و از حضرت ایشان یعنی از حضرت خواجه خود شنیدم
که حضرت خواجه نقشبند علماء بخارا را جمع کرده بخانقاه حضرت امیر گفتند که ذکر جهر بدعت است
نکنند ایشان در جواب فرمودند که نکنم اکابر این طریقه در منع جهر این همه مبالغه نمایند
از سماع و رقص و تواجد چه گویند انتهى و ابن حاج در مدخل در منع ذکر جهر گفته ان بطالة
ذلك الوقت بالنوم افضل من الذكر بالجهر ان كان الذكر جهرا سالما من الدسائس المحذورة
المتوقعة فيه فان دخله شيء من الدسائس فهو الخسران والعياذ بالله من الخسران وانچه که ابار در
جواز ذکر بالجهر آورده از ابن حاج بجوابش گفته فان قيل قد وردت احاديث تدل على جواز الذكر
والقراءة جهرا وجماعة فالجواب ان الاحاديث الواردة في ذلك محتملة للوجهين وجار فعل السلف

باحدهما فلاشک انه المرجوع الیه واما ما رواه عبد الله بن الزبیر رض قال کان رسول الله صلعم اذا سلم
من الصلوة یقول بصوته الاعلی لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل
شیئ قدیر لاحول ولاقوة الا بالله ولانعبد الا ایاه له النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن الجمیل
لا اله الا الله مخلصین له الدین ولو کره الکافرون وما رواه البخاری عن ابن عباس رض ان
رفع الصوت بالذکر حین ینصرف الناس من المکتوبة کان علی عهد رسول الله صلعم فالجواب
من وجهین احدهما ما ذکره الامام الشافعی فی الام حیث قال واختار للامام والماموم ان یذکر الله
بعد الانصراف من الصلوة ویخفیا الذکر الا ان یکون اماما یجب ان یتعلم منه فیجهر حتی یری انه قد
تعلم منه ثم یسر فان الله تعالی یقول ولا تجهر بصلاتک ولا تخافت بها والله اعلم بالدعاء
لا تجهر ترفع ولا تخافت حتی لا تسمع نفسک واحسب ما روی ابن الزبیر من تهلیل النبی صلعم وما روی
عن ابن عباس من تکبیره کما رویناه انما جهر قلیلا لیتعلم الناس منه وذلک ان عامة الروایات التی
کتبناها مع هذا وغیرها لیس یذکر فیها بعد التسلیم تهلیل ولا تکبیر وقد یذکر انه ذکر بعد الصلوات بما وصفت
ویذکر انصرافه بلا ذکر وقد ذکرت ام سلمة مکثه ولم تذکر جهرا واحسب انه لم یمکث الا لیذکر ذکرا غیر جهر
انتهی ودر بیان جواب ثانی گفته والجواب الثانی ما ذکره الشیخ الامام
ابو الحسن ابن بطال فی شرح صحیح البخاری لما ان تکلم علی حدیث ابن عباس فقال یحتمل
ان یکون اراد به المجاهدین فان کان کذلک فهو الی الآن وعلیه العمل وهو ان المجاهدین اذا
صلوا الخمس فلیستحب لهم ان یکبروا ویجهروا ویرفعوا اصواتهم لیرهبوا العدو وقال فان لم یحمل علی هذا
فیکون منسوخا بالاجماع قال لانه لا یعلم احد من العلماء یقول به والاجماع لا تحتج علیه انتهی پس
هرگاه کیفیت ذکر بالجهر اینچنین باشد مجلس عمل مولد که محدث ومشتمل بر قیود غیر مشروعه است بچه طور
مشروع خواهد شد قوله آری امریکه بهیچگونه مزاحم ومغیر واجب وسنت نباشد ودر عبادات
عامه ومندوبات مطلقه شارع مندرج باشد گو هیئت کذائیه خاصه از آنحضرت ماثور نباشد اما ائمه
دین استحسان آن فرموده باشند هچو امر را باعتبار اصل عام سنت وباعتبار خصوص بدعت
حسنه فرموده اند الخ اقول سنت وبدعت حسنه را شی واحد تصور کردن وعبادات محدثه را باوجود
عدم ماثوریت از مستحسنات شمردن علاوه مخالفت اصول دین متین الزام ضلالت وجهالت
بر اصحاب کرام ومجتهدین عظام نهادن است زیرا که حضرات ایشان بصدها امور که از قسم عبادات
وحسنات ومندرج عبادات عامه ومندوبات مطلقه اند ومزاحم ومغیر کدامی واجب وسنت

نیستند حکم بدعت وکراہت دادہ اند کما مر ذکرہ مفصلاً واز ہمین قبیل است وقت عطسہ انکار زیادت کلمہ والسلام علے رسول اللہ بر الحمد للہ وانکار از اجتماع مردمان در مسجد بنا بر تہلیل وتصلیہ **قولہ** اولاً کہ علمار محققین نوشتہ اند کہ اصل در ہر مسئلہ صحت است پس کسیکہ در خصوص عملی کہ فسادش منصوص نیست قائل صحت گردد ہمان است متمسک باصل کہ در اثبات ان حاجت دلیل دیگر ندارد البتہ کسیکہ دعوے خلاف آن دارد محتاج دلیل اقوی است برای ابطال خصوص ان عمل **اقول** علی سبیل الاطلاق صحت را اصل گفتن غلط است زیراکہ بعض حرمت را اصل میگویند وبعض اباحت را وبعض معتقد تقسیم اند وعلاوہ ازین مسئلہ اباحت اشیار را در ہر مقام علی العموم جاری کردن بیجا وناصواب ست زیراکہ علمار محققین او را متعلق بافعال قبل بعثت قرار دادہ اند چنانچہ در تلویح مسطور است المسئلۃ انما ہی لبیان حکم الافعال قبل البعثۃ فانکان اضطراریا کالتنفس ونحوہ فہو لیس بممنوع الا من جوز تکلیف المحال وانکان اختیاریا کاکل الفواکہ فحکمہ حکم الاباحۃ عند بعض المعتزلۃ وبعض الفقہاء من الحنفیۃ والشافعیۃ والحرمۃ عند المعتزلۃ البغدادیۃ وبعض الشیعۃ والتوقف عند الاشعرے والصیرفی انتہی پس بعد زمان بعثت وشریعت تمسک بدان نمودن وبر استحسان امور محدثہ غیر ماثورہ باو حجت گرفتن وجہے ندارد واگر بعد شریعت ہم حکمش تسلیم کردہ آید مراد ازان اباحت ماکولات دینویہ خواہد بود نہ جواز طاعات وعبادات مخترعہ زیراکہ برای اثبات وتجویز طاعات وعبادات وجود سند از کتاب وسنت ضرور ولابد است وبصورت نہ موجود بودن سند داخل بدعات ومحدثات اند وفعل محدث را بدلیل اباحت اصلیہ جائز وروا داشتن آثار واحادیث را کہ در مذمت فعل بدعت وارد اند نعوذ باللہ محض بیکار وفضول گمان کردن است **قولہ** وشکی نیست کہ علم بحرمت وبطلان مجلس مولد شریف وضلالت مجوزین خصوص این عمل تا حال حاصل نیست زیراکہ عدم ثبوت خصوص این عمل وضلالت مجوزین آن از مخصوص کتاب وسنت مثل دیگر ممنوعات مخصوصہ محتاج بیان نیست الخ **اقول** دلائل قاطعہ وبراہین ساطعہ عدم جواز مجلس عمل مولد سابقاً ذکر کردہ ایم درینمقام اعادہ آن موجب تطویل ست وہرگاہ کہ باتفاق طرفین عمل مولد مثل دیگر محدثات بدعت است ودر مذمت واجتناب از فعل محدث وبدعت کتاب وسنت ناطق پس در آوردن دلیل دیگر عدم جواز چہ احتیاج وحسب قاعدہ مسلمہ اہل مناظرہ در جوازش آوردن دلیلے از دلائل شرعیہ بر مجوزین است نہ بر مانعین **قولہ** اما عدم ثبوت تحریم وممانعت از قیاس

پس ازان جهت که اجتهاد از شروط قیاس ست و همچنان است عدم ثبوت از اجماع چه در
تحریم و مخالفت آن قول مجتهد واحد نیز منقول نشده الخ **اقول** هرگاه که در زمان ائمه مجتهدین وجود
عمل مولد نه بود و بعد زمان بسیار مخترع شد پس قبل از وجود شے در انکارش دلائل و اقوال
سابقین خواستن چه معنے دارد و اگر این دلیل صاحب رساله در تجویز عمل مولد مسلم داشته
شود لازم آید که روافض و خوارج در اثبات مذهب خود اگر بدلیل مذکور حجت گیرند بیجا نباشد
زیرا که شارع علیه السلام بالتخصیص مذمت روافض و خوارج ارشاد نفرموده و اگر گفته شود
که مذمت عقاید ایشان در احادیث اجمالاً مسطور است پس میگوییم که در اقوال مجتهدین هم مذمت
فعل محدث و بدعت و توصیف اتباع شارع و تمسک بکتاب و سنت جا بجا که مذکور است
همان دلیل عدم جواز عمل مولد است فما المرجح لقولکم **قوله** و صاحب مدارک بذیل آیه کریمه
قل لا اجد فیما اوحی الی الآیة مے نویسد و فیه تنبیه علی ان التحریم انما یثبت بوحی الله
و شرعه لا بهوی النفس الخ **اقول** حکم آیه کریمه متعلق بماکولات است و مدعاے صاحب
تفسیر مدارک هم از لفظ تحریم تحریم ماکولات است نه علی العموم چنانچه امام فخر الدین رازی در
تفسیر کبیر بذیل آیه کریمه نوشته المسئلة الثانیة لما بین الله تعالے ان التحریم والتحلیل لا یثبت الا
بوحی الله قال قل لا اجد فیما اوحی الی محرماً علی طاعم یطعمه علے اکل یا کله و ذکر هذا لیظهر منه
ان المراد منه بیان ما یحل و یحرم من الماکولات انتهی **قوله** اگر گوئی که در صورت نزاع علما
احتیاط در قول بکراهت است گوییم این هم مخالف تحقیق محققین ست الخ **اقول** امر محقق را غیر محقق
گفتن سراسر جهل است قاعده مقرره اهل علم ست که در حالیکه نزاع بین الکراهت و غیر
کراهت و بین البدعت و غیر بدعت کدامی فعل باشد ترک آن فعل لازم است زیرا که در حالت
نزاع و اختلاف اگر حق بجانب مجوزین است پس بصورت ترک آن فعل تارک و مانع آثم
و گنهگار نخواهد شد و اگر حق بجانب مانعین ست پس فعل آن موجب عصیان و عقاب است
چنانچه شیخ ابن همام در فتح القدیر نوشته ما تردد بین السنة والبدعة فترکه لازم و اداء السنة
غیر لازم انتهی در طریقه محمدیه مرقوم است ان الفقهاء قالوا اذا تردد فی شیء بین کونه سنة
و بدعة فترکه لازم انتهی **قوله** خلاصه اش آنکه بدعت بدان معنی که عموماً مذموم است بر عمل مولد صادق
نیست و بدان معنی که اطلاق این لفظ می توان نمود آن معنی مراد شارع از عموم و کلیت در
ذم بدعت نیست الخ **اقول** هرگاه که عمل مولد فعل محدث و بدعت است و در شریعت

فعل بدعت بحکم حدیث شریف کل محدثة بدعة وکل بدعة ضلالة داخل ضلالت است پس در معنی
بدعت از طرف خود خلاف منشاء و حکم حضرت شارع علیه السلام تشقیق نمودن و فعل محدث را از مستحسنات
شمردن صریح راه مخالفت آثار صریحه و احادیث صحیحه پیمودن ست کما مر سابقاً قوله اولاً درین قول ذکر
مباح ست پس اموریکه قربت اند مثل ذکر شمائل و ارهاصات و معجزات آنجناب و دعوت احباب
و اعطاء صدقات و شکر نعمت و فرحت بذکر آنحضرت صلعم کی مندرج درین قول تواند شد که همه
این امور ثابت از سنت اند الخ اقول اولاً دعوت احباب و اعطاء صدقات و بجا آوری
شکر نعمت و غیرها را از عمل مولد هیچ سروکار نیست ثانیاً امور مذکوره را اگر از افراد و اجزاء
عمل مولد شمارند تاهم حسب قاعده مقرره که از حسن افراد در مجموع حسن پیدا نمیگردد مشروعیت عمل
مذکور لازم نمے آید قوله ثانیاً همان فقها این هم نوشته اند که استعمال مکروه بچند معنی می آید مکروه تحریمی
و مکروه تنزیهی و خلاف اولی و نیز تصریح مے نمایند که بے ثبوت دلیل خاص ممانعت حکم مکروه تحریمی
صرف بوجه عدم ماثوریت از سنت بلکه از ترک هم لازم نمیگردد الی قوله پس در امر مباح هم صرف
بدلیل مکروه نوشتن بوجه عدم ماثوریت نهی خاص حکم کراهت تحریمی هم لازم نخواهد بود الخ اقول
ازین تقریر صاحب رساله در دلیل دوازدهم صاحب کلمة الحق خللے و نقصانے نمی آید زیرا که مکروه
بهر معنے که مراد گرفته شود عمل مذکور از معنے کراهت بیرون نشد و هو المطلوب و در دلیل مذکور که بر سبیل
تنزل و را مباح فرض کرده بسبب اعتقاد البدعت بوجوب و سنت بودن آن بموجب قاعده مقرره فقها کل مباح
یؤدی الی اعتقاد الوجوب او السنة فهو مکروه نوشته است بر جای خود قایم است و در حقیقت درآنجا از مکروه همان
معنی مراد است که فقهاء حنفیه در همچنین امور مراد گرفته باشند چنانچه در فتاوی عالمگیریه مرقوم است و ما یفعل عقیب
الصلوة مکروه لان الجهال یعتقدونها سنة او واجبة وکل مباح یؤدی الیه فمکروه هکذا فی الزاهدی و در محیط
مذکور ست قرأة الکافرون مع الجمع مکروه لانها بدعة لم ینقل عن الصحابة والتابعین انتهى و علاوه ازین
اگر درینجا از مکروه خاص مکروه تحریمی مراد گیریم و عدم نقل را دلیل نهی آریم همچنانکه فقها مثل صاحب محیط و بدائع
و غیرهما در بیان کراهت امور محدثه از عدم نقل حجت گرفته اند بجا و عین صواب است قوله حسبیکه
مطالعه شروح احادیث از ائمه اهل سنت کرده است نیکو میداند که مراد در احادیث شریفه ذم هر امری است
که مخالف و مزاحم و مغیر کدامی سنت محدوده مخصوصه باشد الخ اقول اولاً در احادیث شریفه چنانکه مذمت
امر مخالف و مزاحم فعل مسنون وارد ست مذمت فعل بدعت زاید از آن مذکور ست کما ذکرت
سابقاً ثانیاً خود فعل بدعت رافع و مخالف سنت میباشد کما جاء فی الحدیث ما احدث قوم بدعة

الا رفع مثلها من السنة و ابن الملک در شرح مصابیح نوشته و لکن المراد بالبدعة فی الاحادیث
المخالفة للسنة ای کل خصلة احدثها جدیدًا لم یقلها النبی صلعم فهی مخالفة للسنة و المخالف للسنة ضلالة
انتهی پس چیزیکه محدث و نوپید است اگرچه بظاهر مندرج عمومات و مندوبات شرعیه باشد
عامتر ازینکه مزاحم و مخالف خاص کدامے سنت باشد یا نه بحکم احادیث مذکوره داخل ضلالت
و موجب ظلمت است شیخ عبد الحق دهلوی در ترجمه مشکوة در مذمت بدعت خوب گفته چون
احداث بدعت رافع سنت باشد بهمین قیاس سنت قامع بدعت خواهد شد پس چنگ
در زدن به سنت اگرچه اندک باشد بهتر است از نوپیدا کردن بدعت اگرچه حسنه است زیرا که
باتباع سنت پیدا میشود نور و بگرفتاری بدعت در مے آید ظلمت انتهی قوله و ازین قبیل
عمل مولد که قطع نظر از ثبوت اجزای آن از سنت هیئت کذائیه که عبارت از جمع چند
عبادات متفرقه در جلسه واحده است هیچگونه مزاحم و مخالف کدامی سنت نیست الخ اقول به
تشریح تام و تفصیل مالا کلام در ماسبق دلایل و براهین مذمت و قبایح عمل مولد باحسن الوجوه
مرقوم گشته اند درینجا باز اعاده تقریر مذکور کردن بے سود است قوله جواب این مغالطه سابقا
بطور نقض و حل مرقوم گردید اقول آنچه که درین باب صاحب رساله در ماسبق خامه فرسائے
و بیهوده سرائی بکار آورده بود بعنایت الهی باحسن الوجوه از آثار و احادیث سرکوبی او نموده
شد قوله اما این قدر درینجا دانستنی است که ادعاء عام عدم وقوع علے الاطلاق در صدر
اول و قرون سابقه بے احاطه علمی بجزئیات جمیع افعال اکابر صدر اول و قرون سابقه
محل کلام است الخ اقول در عدم ماثوریت عمل مولد از قرون ثلاثه تأمل و کلام نمودن
بچند وجوه دلیل جهالت و سفاهت است اولاً آنکه خود صاحب رساله عدم ماثوریت هیئت کذائیه
خاصه عمل مولد در همین کتاب تسلیم نموده است ثانیاً حافظ ابن حجر و سخاوی و غیرهما اقرار
و ادعاء عدم وقوع آن در قرون ثلاثه کرده اند چنانچه حافظ گفته اصل المولد لم ینقل عن احد من السلف
الصالح من القرون الثلثة و تاج الدین فاکهانی که جلال الدین سیوطی جابجا از ایشان استناد میکند نوشته
لا اعلم لهذا المولد اصلا فی کتاب و لا سنة و لا ینقل عمله عن احد من علماء الامة الذین هم القدوة فی الدین المتمسکون
بآثار المتقدمین بل هو بدعة احدثها البطالون انتهی ثالثاً حالات و افعال و اقوال آنحضرت صلعم را که صحابه کرام دیده و شنیده بودند
آنرا از اتباع خود نقل فرمودند و از اتباع ایشان دیگران باستقراء تام و جستجوی مالا کلام
اخذ و حفظ نموده جمع کرده اند همان مدار ثبوت احکام شرعیه هستند و امور زایده آن حکم ضلالت و بدعت

وباگر بقول صاحب رساله امکان وقوع عمل مولد در هر زمان اول تسلیم کرده شود قباحت عظیم
پیدا شود و باب فتنه و فساد و شرک و الحاد مفتوح گردد و هر شخص برین قیاس مرتکب افعال
شرک و بدعات میتواند شد واگر بفرض محال حالات آنسرور کائنات در تحریر نیایند و باوجود
محنت و عرق ریزے حضرات محدثین سراغش هم نرسید جمله آنها کالم یکن هستند قوله هر
دین و محققین شرع مبین بدلیل مضامین آیات کلام رب العالمین و احادیث سید المرسلین صلعم
فضیلت و شرف ازمنه لاحقه که نظیر ازمنه سابقه اند بجهت آنچه دران زمانه از نعم الٰهیه ظاهر گردیده ثابت
فرموده اند و نزول نعمت را در یک زمان سبب تخصیص و تشریف نظائر آن قرار داده اند
واین امر منافات به سیال و غیر قار بودن زمان ندارد الخ اقول قیاس فضیلت ازمنه
لاحقه بر ازمنه سابقه عام و شامل جمیع افراد نیست بلکه حسب تحقیق مختص بان مقام است
که در آنهم هم مقیس علیه سبب رنج و راحت یا الم و نعمت متجدد شود مثل عید الفطر و
عید الضحی که سبب سرور یعنی صیام رمضان و حج خانه کعبه در هر سال می آید ازینجاست که
شرع شریف حکم اعیاد و مواسم برا مر اتفاقی محض مبنی نکرده است بلکه هر رنج و الم و شادی
و سرور را خاص بزمانش مخصوص نموده است و لهذا گذشتن پایه فرحت و الم ناهم منقرض
و ماضی میشود سر این همه جزئیات همین کلیه است چنانکه محققین بپایه تحقیق رسانیده اند و
آنچه که صاحب رساله درین باب از آیه کریمه شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن بدین نهج
استدلال آورده که فضیلت و شرف ماه رمضان از نزول قرآن است حالانکه نزول
قرآن در یک زمان واقع شده بود سال بسال متجدد نیست سفسطه محض است زیرا که
بر فضائل ماه رمضان بے شمار احادیث و آثار ناطق اند علت فضیلت ماه رمضان منحصر
در نزول قرآن نیست بلکه حکم صیام ماه مذکور عمده ارکان است درین باب آری اگر
فرضیت صیام رمضان یا استحباب قیام در لیالی آن ایام مبنی بر نزول قرآن در
رمضان میبود استدلال معترض از بحث بیگانه نمی نمود و قوت میداد مدعاے او را فرضیت
صیام رمضان مبارک در امم سابقه چنانکه مفسرین در تفسیر آیه کریمه کتب علیکم الصیام کما کتب
علی الذین من قبلکم تصریحش فرموده اند در تفسیر ابی السعود مرقوم است ان صوم رمضان
کان مکتوبا علی الیهود والنصارى اما الیهود فقد ترکه فصاموا یوما من السنة زعموا انه یوم
غرق فرعون وکذبوا فی ذلک فانه کان یوم عاشورا و اما النصارى فانهم صاموا حرا شدیدا

که قبل از نزول قرآن هم فاضل و متبرک بودن ماه رمضان از آن ظاهر میشود خصوصاً بعد وضوح
اینکه همچو ورود قرآن مجید نزول دیگر کتب سماویه و صحف هم در ماه رمضان واقع شده کما جاء فی الحدیث

عن النبی صلعم انزلت صحف ابراهیم اول لیلة من الرمضان و انزل التوراة لست مضین منه
والانجیل لثلاث عشرة منه پس درینصورت کجا گنجایش استدلال مذکور است زیراکه برین تقدیر
آیت مخبر است از فضیلت شهر رمضان که از قبل او را حاصل بود و همان فضیلت زاید از
شهور مخصص نزول قرآن بر رمضان از سایر دهور گشته است و تقدیم جار و مجرور بر مرفوع
که مفید وجود اختصاص و مرجح است در آیت مشعر این معنی است و معذلک معنی آیهٔ کریمه که مختار
بعض مفسرین است استدلال مذکور را بمراحل بعیده افگند امام رازی در تفسیر کبیر ذیل آیه

کریمه مذکوره نوشته القول الثانی فی تفسیر قوله انزل فیه القران معناه فی فضله القرآن

و هذا اختیار الحسین بن الفضل تعالی و مثله ان یقال انزل فی الصدیق کذا آیة یریدان فی فضله
انتهی و بعض گفته اند که انزل فیه القران بمعنی انزل فی ایجابه القران چنانکه در تفسیر مسطور مرقوم است

قال ابن الانباری انزل فی ایجاب صوم عن الخلق القرآن کما تقول انزل فی الزکوة
کذا و کذا یرید فی ایجابها و انزل فی الخمر کذا یرید فی تحریمها غرضکه درین هر دو صورت هم احتجاج از
آیت بر کرسی صداقت نمی نشیند و بر سبیل تنزل ازین جمله بیان اعراض کرده اگر حجت
معترض را مسلم هم داریم هیچ ضررے بما نخواهد رسانید تا وقتیکه ظاهر نکنند که فلان عبادت
و عمل از فرض و نفل مبنی بر شرف و فضل متنازع فیه است تا سند عمل مولد یافته
و الا از نفس فضیلت قیاسے کاری نمیکشاید و بلا تجدد مایه بهجت و شادی در هر سال بر ولادت
آنحضرت صلعم کمال سرور و فرحت نمودن مثل خیال روافض است که در هر سال غم و ماتم
بروز شهادت حضرت امام حسین علیه السلام میکنند شاه عبد العزیز صاحب دهلوی در رد
این عقیده روافض شرط تجدد مایه سرور و شادی نموده اند و اعاده معدوم را در تحفه بدلیل
زمان سیال غیر قار ممنوع نوشته اند چنانچه گفته که این روز فاصله هزار و دو صد سال
دارد و این روز را بآن روز چه اتحاد و کدام مناسبت و روز عید الفطر و عید النحر را برین قیاس
نباید کرد که در آن جا مایه سرور و شادی سال به سال متجدد است یعنی ادای روزهٔ رمضان
و ادای حج خانه کعبه انتهی قوله قال رسول الله صلعم نے جواب من سال عن صوم یوم الاثنین

فیه ولدت الحدیث ملا علی قاری در مرقات نوشته فیه ان الزمان یتشرف بما یقع فیه و کذا

المکان الخ اقول صاحب رسالہ کہ پیدایش آنجناب صلعم روز دوشنبہ علت صوم مذکور قرار
داده بچند وجوه محل کلام است اولاً آنکہ در حدیث مذکور بعد فیہ ولدت وفیہ انزل علیّ ہم موجود است
کہ شیخ الفراسلہ ذکرش نکرده پس خاص ولادت را علت صوم گفتن و نزول قران را متروک ساختن
ترجیح بلا مرجح است ثانیاً ذکر فیہ ولادت وفیہ انزل علیّ بطور بیان واقع و اظہار امور عظام
متعلقہ آن روز است نہ علت اختیار صوم وحدیث دیگر کہ در فضیلت روز جمعہ وارد است بر
مدعای ما احسن شاہد است قال النبی صلعم خیر یوم طلعت فیہ الشمس یوم الجمعۃ فیہ خلق آدم وفیہ ادخل الجنۃ وفیہ
اخرج منہا ولا تقوم الساعۃ الا فی یوم الجمعۃ قاضی عیاض تحت حدیث مذکور گفتہ الظاہر ان ہذه الفضائل
لیست لذکر فضیلتہ لان اخراج آدم وقیام الساعۃ لا تعد فضیلۃ وانما ہو بیان لما وقع فیہ من الامور العظام وما سیقع
لیتاہب العبد فیہ بالاعمال الصالحۃ لنیل رحمۃ اللہ ودفع نقمتہ انتہی وسبب اصلی اختیار صوم
یوم دوشنبہ این است کہ دران روز اعمال عباد روبروے احکم الحاکمین پیش و عرض میشوند
آنحضرت صلعم بدین خیال کہ بروز رفع وعرض اعمال صائم بودن خوشتر است در یوم
الاثنین اختیار صوم فرمود چنانکہ در ترمذی از حضرت ابی ہریره مروی است قال قال
رسول اللہ صلعم تعرض الاعمال یوم الاثنین والخمیس فاحب ان یعرض عملی وانا صائم
واخرج احمد فی مسنده وابن ماجہ عن ابی ہریرۃ ان النبی صلعم کان یصوم یوم الاثنین
والخمیس فقیل یا رسول اللہ انک تصوم یوم الاثنین والخمیس فقال ان یغفر اللہ فیہما لکل مسلم الا مہاجرین
وشیرازی در القاب مثل روایت ترمذی از ابی ہریرۃ آورده پس قیاس عمل موارد کہ محدث
وبدعت است بر فضیلت یوم الاثنین نمودن قیاس مع الفارق است وبدون اظہار
این معنے کہ فلان عبادت وعمل مبنی بر شرف وفضل متنازع فیہ است نفس فضیلت
قیاسے دہور وشہور در اثبات عمل مولد فائده نخواہد بخشید کما بیناه سابقاً قولہ قول
صاحب تحفہ اولاً خارج از بحث است کہ یک چیز را بعینہ داشتن چیزے دیگر است اعتقاد
بقا و شرف وبرکت در نظایر زمان نزول نعمت چیزی دیگر است الخ اقول عبارت تحفہ
را خارج از بحث گفتن انکار بداہت کردن است زیرا کہ روافض غم و ماتم حضرت امام حسین
علیہ السلام کہ در ہر سال بروز شہادت آنجناب میکنند این روز را بعینہ روز شہادت
نمیدانند بلکہ باین خیال واعتقاد کہ این روز نظیر آن روز است کہ شہادت مذکوره دران
روز واقع شده بود غم والم بعمل مے آرند وہمین است اعتقاد وحال اہل بدعت کہ در ہر سال

بروز ولادت آنحضرت صلعم مجلس سرور و فرحت مینمایند و این روز را نظیر آن روز میدانند پس
صاحب تحفه که بدون تجدد مایه غم و الم بعد انقضای سالهاے دراز در نظیر همان روز اول اظهار
غم و الم کردن بیجا و خلاف شرع دانسته بر فعل روافض رد کرده است در عمل مولد هم همان
وجه ممانعت و عدم مشروعیت موجود است پس تفریق از کجا است قوله ثانیاً بر تقدیر تسلیم
اینکه قول تحفه موافق مدعاے صاحب رساله باشد معارض ست انچه در تفسیر جابجا
مشرف گردیدن زمان لاحق نسبت نزول نعمت در زمان سابق بیان نموده اند از ان
جمله در وجوه خصوصیات وقت ضحے نوشته اند الخ اقول عبارت تحفه را معارض تفسیر
دانستن مبنے بر عدم فهم مرام و بخبر دلیست زیراکه صاحب تفسیر تکلم باری تعالی بحضرت
موسے علیه السلام و ایمان آوردن ساحران فرعون را در وقت ضحی علت مشروعیت
و استحباب صلوة ضحے نوشته اند چنانکه اهل بدعت ولادت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را
در یوم الاثنین و ماه ربیع الاول علت عمل مولد در آن ماه و روز میدانند بلکه امور یکه وقوع آنها
در وقت مذکور گشته است موافق عادات اهل تاریخ حضرت شاه صاحب آنها را مسطور
فرموده اند از ان حجتے بر مدعاے معترض بوجهی قایم نمیشود زیراکه از وقوع فتن و شرور
و نزول قهر و عذاب چنانکه حکم نحوست و بدی در ایام اسبوع و شهور ساری نمیشود همچنان
از وقایع حسنه و مراحم جمیله کدامی وقت را سعید و خیر نتوان گفت همین وقت ضحے که
جامع چندین فضائل است و خود خداے پاک اورا وقت نزول عذاب قرار داده پر خطر
گردانیده است چنانکه فرموده اوامن اهل القری ان یاتیهم باسنا ضحیً وهم یلعبون
افامنوا مکر الله فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون و اگر آنرا علت صلوة ضحی قرار داده
شود لازم آید که از خلق آدم تا ایندم که در وقت ضحے پیدایش هزارها اشقیا و مشرکین گشته جمله
علت استحباب صلوة مذکوره باشند و ما وراے این در غیر وقت ضحی که وجود صدها حسنات
و خیرات و برکات در عالم گشته آن امور چرا علت تقرر کدامی صلوة مثل ضحے نشدند و حق
این است که اینچنین رنگ آمیزیها از قبیل نکات بعد الوقوع و خطابیات است نه اظهار اصل
و قانون کلے ست برای اختیار محدثات و بدعات پس قیاس یکے بر دیگر و استدلال
بدان همه خبط و وسواس ست و همین است جواب از فضیلة لیلة القدر هم قوله ثالثاً استحسان
و التزام مجلس شریف و اعراس کبراء خویش از جد صاحب تحفه و والد و مرشد صاحب تحفه و

خود صاحب تحفه و برادران و تلامذه رشیدین ایشان نه چنان است که بر کسے مخفی تواند شد الخ
اقول هرگز انعقاد مجلس مولد و اعراس به هیئت مروجه از صاحب تحفه و کبار ایشان ثابت نیست
بلکه صریح افترا و بهتان است بر اکابر دین اجتناب والد ماجد صاحب تحفه از شرک و بدعات
و ترویج مسایل سنت از تالیفات ایشان مثل حجة الله البالغه وغیره بر همگنان اظهر من الشمس است
واگر والد ماجد صاحب تحفه ملتزم و مروج بدعات مثل عمل مولد و عرس وغیره مے بودند مولوی
فضل رسول والد صاحب رساله در بوارق بر جناب شاه صاحب و مولانا محمد شهید رحمهما الله
تعالے طعن و تشنیع بسیار نمی نمود و ذات ایشان را از نواصب و خوارج نمی شمرد چنانکه
گفته است واضح باد که اکثر ظاهریه لمعه از نصب و خروج هم داشتند شاه ولی الله دهلوی که
برکتب این قوم مشرف گردیده در تصانیف شان کلمات ظاهریه دخل یافته انتهی ملخصا قوله
هر گاه که بجا آوردن آنحضرت صلعم صوم عاشورا بموافقت یهود بوجه احیاے سنت موسی علیه السلام
اعتراف نموده وسوسه طعن صاحب رساله از ایمه اسلام باطل گردید الخ اقول آنحضرت
صلعم که به یوم عاشورا حسب یار صوم فرمود بنا بر موافقت یهود نه بود بلکه بنظر اتباع و احیاے
سنت حضرت موسی علیه السلام بود چنانچه در صحیحین مروی ست فصامه موسی شکرا الله فنحن
نصومه فقال رسول الله صلعم نحن احق بموسے منکم شیخ عبد الحق در لمعات ترجمه مشکوة گفته
یعنی نحن نصوم موافقة بموسے لا موافقة لکم و علاوه ازین قبل از استفسار یهود هم داشتن
روزه مذکوره از آنحضرت صلعم ثابت است چنانچه از حضرت عایشه مروی ست که کان یصومه
قبل ذلک و برین تقدیر استفسار مذکور از یهود بطریق لا علمی نخواهد بود و نه مقیس علیه
عمل مولد تواند شد ازینجا ظاهر شد که روزه عاشورا از جناب رسول خدا صلعم باظهار فرح
و سرور غرق فرعون نبود بلکه برای احیای سنت حضرت موسی علیه السلام بود مطابق ارشاد
الهی اولئک الذین هداهم الله فبهداهم اقتده چنانچه لفظ نحن احق بموسے منکم صاف صاف برین معنی
دلالت وارد آرے اگر این فعل ابتداءً از آنحضرت صلعم بنا بر اظهار فرحت و نجات موسی علیه السلام
و غرق فرعون بلا وجود سند و نظیر مثل عمل مولد بوقوع مے آمد یا کدامی کلمه مشعر بسببیت
کامیابی حضرت موسے علیه السلام بابت صوم عاشورا میفرمود البته از حدیث مذکور فی الجمله استشهاد
در اثبات مولد میتواند شد و همبرین قیاس اگر گاهے بغرض اظهار سرور ولادت خود
آنحضرت صلعم با اصحاب و اهل بیت ایشان یکرته هم روزه میداشتند یا دران روز انعقاد مجلس

عادت شاه ولی الله صاحب دهلوی

صوم عاشورا

شادی میکردند درین روز هم ارتکاب این فعل داخل بدعات نمی شد بلکه مثل صوم مذکور
احیای سنت میبود و هرگاه که این عمل از آنحضرت با وجود مقتضی و عدم مانع بوقوع نیامده
معلوم شد که محدث و بدعت است الغرض اشکالی که بر مولد وارد است بر صوم عاشورا لازم
نمی آید پس ازین تقریر بوضوح پیوست که آنچه حافظ ابن حجر درینباب تقریر کرده اند لغزش
ایشانست لیاقت احتجاج ندارد لکل جواد کبوة قول مشهورست علامه شوکانی رحمة الله علیه
در فتوای منع عمل مولد بر حجت حافظ رد و قدح بسیار نموده اند من شاء التفصیل فلیرجع
الیه قوله اما آنچه گفته که در مولد اتباع صاحب ملت محمدی مفقود است این قول حسب تحقیق
مستندین او مردود است تا آنکه در قول علامه ابن حاج هم از مضمون حدیث شریف شرافت
و عظمت ایام ولادت و استحباب اعادهٔ شکران نعمت به تصریح موجود است الخ اقول
علامه ابن حاج که بقاء شرف و فضیلت شهر ولادت آنحضرت صلعم دانسته حکم کثرت
خیرات و زیادت حسنات دران شهر داده در اثبات عمل مولد حجت و دلیل نمی باشد
زیراکه اعتقاد ابن حاج در بقاء شرف زمان سابق بدون تجدد سبب و علت شرافت
درین باب امر ذوقی و وجدانی ایشانست و اگر بر سبیل تنزل مقوله ایشانرا تسلیم کرده
شود تاهم از خیال شرف شهر مذکور کثرت خیرات و حسنات دران نمودن داخل دیگر
بدعات و محدثات که مشتمل بر هیئات محدثه و تخصیصات و تقییدات غیر مشروعه هستند
نمیشود که بهمین وجه علامه مذکور عمل مولد را بسبب احترام و تکریم و شرف ماه مذکور نشمرده
و غیر مشروع و بدعت بودنش در مدخل دلائل شرعیه و براهین مرضیه آورده است

كما قال الاثري انهم لما خالفوا السنة المطهرة و فعلوا المولد و لم يقتصروا على فعله بل زادوا
عليه ما تقدم ذكره من الاباطيل المتعددة فالسعيد السعيد من شد يده على امتثال الكتاب
والسنة والطريق الموصلة الى ذلك هي اتباع السلف الماضين رضوان الله تعالى عليهم
اجمعين لانهم اعلم بالسنة منا وهم اعرف بالمقال وافقه بالحال وكذالك الاقتداء بمن تبعهم باحسان
الى يوم الدين ليحذر من عوائد اهل الوقت وممن يفعل العوائد الردية وهذه المفاسد مركبة
على فعل المولد اذا عمل بالسماع فان خلا منه وعمل طعاما فقط و نوى به المولد ودعا اليه الاخوان
وسلم من كل ما تقدم ذكره فهو بدعة بنفس نيته فقط لان ذلك زيادة في الدين وليس من عمل
السلف الماضين واتباع السلف اولى بل اوجب من ان يزيد نية مخالفة لما كانوا عليه لانهم اشد اتباعا

اتباعاً لسنۃ رسول اللہ صلعم وتعظیما لہ ولسنۃ الرسول صلعم ولہم قدم السبق فی المبادرۃ الی ذلک ولم
ینقل عن احد منہم انہ نوی المولد ونحن لہم تبع فیسعنا ما وسعہم ونیز ابن الحاج در مدخل نوشتہ
ولو قال قائل انا اعمل المولد للفرح والسرور بولادتہ صلعم ثم اعمل یوما آخر للماتم والحزن
والبکاء علیہ فالجواب انہ قد تقدم ان من عمل طعاما بنیۃ المولد ولیس الا جمع لہ الاخوان فان
ذلک بدعۃ ہذا ہو فعل واحد ظاہرہ البر والتقرب لیس الا فکیف لہذا الذی جمع بدعا جمۃ فی
مرۃ واحدۃ فکیف اذا کرر ذلک مرتین مرۃ للفرح ومرۃ للحزن فتتزید البدع ویکثر اللوم
علیہ من جہۃ الشرع واللہ اعلم ونیز ابن الحاج رحمہ اللہ نوشتہ ثم نرجع الان الی ما کنا بسبیلہ
من ذکر شیء من مسائل المولد فمن ذلک ان بعضہم یتورع عن فعل المولد بالمعانی المتقدم ذکرہا و
یعوض عن ذلک القراء والفقراء الذین یذکرون مجتمعین برفع الاصوات والہنوک کما علم من عادۃ القراء
فی ہذا الزمان وکذالک الفقراء وقد تقدم الدلیل علی منع ذلک فی غیر المولد فکیف بہ فی
المولد وقد تقدم انہ اذا اطعم الاخوان لیس الا بنیۃ المولد ان ذلک بدعۃ فکیف بہ ہہنا فمن باب
احری المنع منہ وقد یحصل فی ہذا من المفاسد بعض ما تقدم ذکرہ او اکثرہ ومثلہ وبعضہم یتورع
عن ہذا ویعمل المولد بقراءۃ البخاری وغیرہ عوضا عن ذلک وہذا وان کانت قراءۃ الحدیث
فی نفسہا من اکبر القرب والعبادات وفیہا البرکۃ العظیمۃ والخیر الکثیر لکن اذا فعل ذلک
بشرط اللائق بہ علی الوجہ الشرعی کما ینبغی لا بنیۃ المولد الا تری ان الصلوۃ من اعظم القرب الی اللہ
تعالی ومع ذلک فلو فعلہا انسان فی غیر الوقت المشروع لہا لکان مذموما مخالفا فاذا
کانت الصلوۃ بہذہ المثابۃ فما بالک بغیرہا انتہی قولہ وجہ تصحیح استناد بکتاب مجہول مصری مجہول
وموجب ترجیح ایشان برایہ مشہورین شرع محمدی بوجہیکہ مثبت تجویز حکم ضلالت بر تعیین مخصوص
باشد چیست اقول کتابت قول مصنف مجہول نیست در بعض کتب خانہ ہند حسب شہادت جہابذ
مطرقۃ الاسلام موجود و علاوہ ازین مصنفش احمد بن محمد اسکندری مصری مالکی از علماء متبحرین و
مستندین مشہورین است ترجمہ اش در کتاب قبص حاوی کہ از مولفات شیخ ابن الدین عمر
ابن احمد الشجاع الحلبی تلمیذ سخاوی متوفی سنہ ۹۳۶ است موجود و علاوہ ازین در کتاب مذکور در
منع مولد اقوال چند علماء محققین مثل علامہ ابن حاج و علامہ معز الدین حسن و ابو الحسن علی بن
الفضل المقدسی المالکی و شیخ الحنابلہ شرف الدین احمد و تاج الدین فاکہانی و غیرہم
منقول اند و در حالیکہ اشخاص مذکورین از مشاہیر اند و اقوال ایشان در منع عمل مولد مسطور پس

کتاب مذکور را کہ صاحب رسالہ مجہول میتوبیسد اگر در نفس الامر موجود ہمی بود ہرگز ناقعین ذکرش
بلا فائدہ در مصنفات خود نمیکردند البتہ والہ صاحب رسالہ از کتب مجہولہ وغیر موجودہ مثل مقصد
احمدیہ ولمعہ مکیہ وغیرہما کہ استناد گرفتہ است در عالم وجودشان نیست وجہالت عمر بن محمد ملا مصنف
مولد بوجوہات مذکورہ بر جاے خود قایم است وصاحب سیرت شامی کہ از قائلین استحسان
عمل مولد اند اغراق ومبالغہ شان در مدحش قابل حجت نیست **قولہ** ابن حاج مذکور در خلال
ہمان قول منقول ومسطور بعد ازان کہ ترک نمودن آنحضرت صلعم عمل را رحمت خود بخوف فرضیت
وسزاوار بودن شہر مولد بزیادت عبادت باوجود عدم زیادت حضرت بیان فرمودہ
الخ **اقول** جواب این قول آنچہ کہ بالسبق گذشت کافی ووافی است اعادہ اش موجب
تطویل است کما مر **قولہ** ونیز حافظ سیوطی کہ مستند طائفہ است جرح وتنقیح تقریر ابن حاج فرمودہ
چنانکہ از سیرت شامی ظاہر است الی **قولہ** ونیز محققین بر کتاب ابن الحاج کلامہا نمودہ اند
الخ **اقول** علامہ ابن الحاج فاضل جلیل القدر است اگر کسے از راہ تعصب تفتیش نماید در کمال
وفضل شان خلل وفرقے نمی آید علماء زمان بمدحش مبالغہ نمودہ اند چنانچہ مستند صاحب
رسالہ علامہ زرقانی در شرح مواہب گفتہ وطنب ابن الحاج ابو عبد اللہ محمد بن محمد العبدری
احد علماء العاملین المشہورین بالزہد والصلاح من اصحاب ابی حمزۃ کان فقیہا عارفا بمذہب
مالک وصحب جماعۃ من ارباب القلوب مات بالقاہرۃ سنۃ سبع وثلاثین وسبع مائۃ فی کتاب
المدخل اسمے تنمیۃ الاعمال بتحسین النیات والتنبیہ علی کثیر من البدع المحدثۃ والفوائد المنتحلۃ انتہی
وابن فرحون در دیباج مدخل گفتہ وہو کتاب فضل جمع فیہ علما غزیرا والاہتمام بالوقوف علیہ متعین
ویجب علی من لیس لہ فی العلم قدم راسخ ان یہتم بالوقوف علیہ انتہے وحافظ ابن حجر بمدحش گفتہ
وہو کثیر الفوائد کشف فیہ عن معائب وبدع یفعلہا الناس ویتساہلون فیہ فاکثرہا مما ینکر
وبعضہا مما یحتمل وصاحب کشف الظنون در حاشیہ نوشتہ مدخل الشرع الشریف علی المذاہب الاربعۃ
للامام ابن الحاج ابی عبد اللہ محمد بن محمد العبدری الفاسی المالکی المتوفی سنۃ قال ابن حجر
ہو کثیر الفوائد کشف فیہ عن معائب وبدع یفعلہا الناس یتساہلون فیہا واکثرہا مما ینکر وبعضہا
مما یحتمل ذکر فیہ ان شیخہ ابا محمد عبد اللہ بن ابی حمزۃ اشار الی تعلیم الناس مقاصدہم فی اعمالہم
فکتبہ وسماہ المدخل الی تنمیۃ الاعمال بتحسین النیات علی بعض البدع والعوائد التی انتحلت فی
بیان شناعہا انتہی وآنچہ کہ صاحب بستان المحدثین از ابن مرزوق عدم اعتبار ابن ابی حمزہ

وتلمیذ آن ابن حاج در باب نقل مذاهب معتبر ندانسته مفروضاً منافی مقصود خصم نیست زیرا که اولاً قول
واحد ابن مرزوق بلا دلیل و وجه ثبوت مقبول نیست ثانیاً بر تقدیر فرض اگر در نقل مذاهب قول
علامه قبول نگردد در جلالت ان به علوم متعارفه از چنین اندک نقصان خلل نمی آید و از همچنین
نقصانات اغلب که در جهان یکے هم از علمائے خالی نخواهد بود در جمله اصول و فروع
دینیه شرعیه و احکام مبانی علوم عقلیه کمتر کسی را اعتبارے باشد معهذا حواله اینست
بابن حاج در رد بدعت است نه نقل مذاهب پس آوردن این بحث بالکل از بحث بیگانه
است قوله و سیوطی در شرح ابن ماجه در حال مدخل نوشته علی ان فیه مواضع لا یسلم

انکارها و فی عزمی انشاء الله تعالے ان اختصره و اهذبه و اجرده الخ اقول هرگاه که در
مدخل انکار بر عمل مولد و شناعت فاعلین مرقوم است و سیوطی از مجوزین است بدینوجه
قولش به نسبت کتاب مذکور بوجه تعصب مقبول و قابل اعتبار نیست و علاوه ازین
سیوطی اگرچه کثیر التصانیف و کثیر النظر است و در جمیع علوم و فنون مهارتے دارد و لیکن
حاطب اللیل و جامع هر رطب و یابس ست از تحقیق و تنقیح چندان سروکار نمیدارد
بدینوجه از تصانیفش همچنانکه فائده و نفع گردید ضرر هم رسیده روافض و دیگر فرقه ضاله اهل بدعت
بلکه نصاری هم بمقابله اهل اسلام از کتب شان استناد میگیرند و خود هم از لغزش سالم نماند
چنانچه در اسلام ابوین آنحضرت صلعم که رسائل متعدده نوشته نزد اهل تحقیق همه آنها از مسقطات
و سقطه لیش نیست ازینجاست که حافظ سخاوی در ضوء لامع القدر سب و شتم و اظهار خطیات
شان کرده و الزام تصحیف و تحریف نهاده که بدین تعلق دارد چنانچه صاحب بدر طالع در حال

جلال الدین سیوطی می نگارد قال السخاوی فی الضوء اللامع و هو من اقرانه ترجمه ترجمة

مظلمة غالبها ثلب فضیع و سب شنیع و انتقاص عظیم المناقبه تصریحاً و تلویحاً انتهى و سیوطی هم
در جوابش رساله کاوی لدماغ السخاوی نوشته است گر این فعل یعنی سب و شتم را اینچنین که
از شان این چنین علماء ثقات از بس بعید است پس ازین بیان غرض و مقصود خاکسار
همین قدر است که اگر بکدامی سبب و وجه خاص سیوطی نسبت فضیلت علامه مذکور یا
بکتاب او کلام کرده مثل اقوال سخاوی محمول بر تعصب است قابل التفات اهل علم نیست
که فضل و کمال علامه همچنانکه هست در عالم مشهور است قوله اولاً قول فاکهانی که بر عدم علم
ایشان مبنی است چنانکه علامه مذکور بر از انصاف تصریح بدان فرموده کی بر اقوال دیگر محققین ترجیح

میدارد الخ **اقول** درحالیکہ علامہ فاکھانی در انکار این عمل منفرد نیست و دیگر علمار محققین
مثل شیخ الاسلام ابن تیمیہ و حافظ ابن قیم و علامہ ابن حاج و حضرت مجدد الف ثانی و قاضی
القضاۃ علامہ شوکانی و شارح طریقہ محمدیہ وغیرہم درین انکار شریک آن ہستند و دلائل
منع بدست خود میدارند پس درین باب ترجیحش بر غیر اتن ظاہر قولہ ثانیًا قول مذکور
باوجودیکہ بے دلیل است مستندین صاحب رسالہ مثل حافظ سیوطی و علامہ ابن حجر
رد آن نمودہ اند الخ **اقول** اینچنین قول مدلل را غیر مدلل گفتن انکار بدیہیات است زیراکہ
فاکھانی در ردش دلیل بس نفیس آوردہ است چنانچہ گفتہ بل ہو بدعۃ احدثہا البطالون
وشہوۃ نفس اعتنی بہا الاکالون بدلیل انا اذا اوردنا علیہا الاحکام الخمستہ قلنا اما ان یکون
واجبًا او مندوبًا او مباحًا او مکروہًا او محرمًا ولیس بواجب و لا مندوبًا لان حقیقۃ المندوب ما طلبہ الشرع
من غیر ذنب علی ترکہ وہذا لم یاذن بہ الشرع ولا فعلہ الصحابۃ والتابعون المتدینون فیما
ما علمت وہذا جوابی بین یدی اللہ عز وجل ان عنہ سئلت ولا جائز ان یکون مباحًا لان
الابتداع فی الدین لیس مباحًا باجماع المسلمین فلم یبق الا ان یکون مکروہًا او حرامًا انتہی وآنچہ
کہ سیوطی وغیرہ جواب قول فاکھانی نگاشتہ اند بعض ناصرین ایشان ردش حرف بحرف
بوجہ احسن نمودہ اند چنانچہ در رسالہ غایۃ الکلام شطری ازان مسطور است پس ذکر اقوال سیوطی
باوجود اطلاع رد میان آوردن خالی از سفاہت نیست قولہ ثالثًا بیان وجہ ترجیح اقوال
کتب مسطورہ بر تحقیقات محققین مشہورین مستندین صاحب سالہ بر ذمہ وی ضرور است
اقول درصورت عجز از اثبات دعوی از مانع تلاش و جستجوے دلیل ہرچند خلاف قاعدہ
مسلمہ مناظرہ است کما لا یخفی مگر باین ہمہ تبرعًا میگوییم وجہ ترجیح قول مانعین اظہر من الشمس وابین
من الامس است حاجت وضاحت ندارد کہ باوجود مقتضی وعدم مانع وجودش ہرگاہ کہ در زمان
مشہود لہا بالخیر یافتہ نشد پس بالیقین از محدثات ردیہ و بدعات سیئہ خواہد بود وعمومات
احادیث کہ در منع از بدعات و ذم محدثات بتمام تاکید وتحذیر وارد اند وتشدید واہتمام صحابہ
وتابعین وتبع تابعین وائمہ مجتہدین وجماعہ محدثین کہ درین باب ماثور است حجت قاطع اند بر رد
این عمل چنانکہ گذشت قولہ رابعًا معہذا اکثر حکم بتفسیق وتجہیل دیگر ایہ درین کہ مجوزین این
عمل اند وتبعین ایشان از دیانت وانصاف نہایت دور است الخ **اقول** حکم تفسیق وتضلیل
بر علمار مجوزین سابقین احدے از مانعین نکردہ است بلکہ ہمین قدر گفتہ مے شود کہ بمقتضای بشریت

در جوازش خاطی شدند البته اگر مجوزین زمانه حال حکم مذکور کرده آید مناسب و صواب است که ایشان
از حالت و کیفیت افعال متقدمین در گذشته اند و در حقیقت از کراهت نوبت به تحریم رسانیده
اند که بیچارگان مجوزین سابقین روا دار و مرتکب اینچنین افعال ذمیمه نبودند و اهل بدعت که در
رسائل خود بر مانعین این عمل که اکثر ازان از متقدمین و مستندین اند زبان طعن و تشنیع کشوده
اند و از الفاظ سخت و نامناسب یاد کرده اند اگر اهل حق در بعض مقام جواب ترکی بترکی
دهند مضایقه نیست و علاوه ازین بر وقت ذکر و بحث کلامی مسئله در حق مخالف الفاظ
نامناسب بر زبان آوردن معمول به قدیم است چنانچه در روایت بخاری وارد است که چون
بحضرت ابن عباس مقوله نوف بکالی تابعی نقل نمودند که موسی صاحب خضر را غیر موسای
بنی اسرائیل میگویند حضرت ابن عباس از خلاف واقع بودن این معنی در حق ایشان
کذب عدو الله گفتند حالانکه مومن و مسلم بودن نوف بکالی از مسلمات حضرت ابن عباس
هم است و همچنین حضرت حسن بصری نسبت کسانیکه ابلیس را از ملائکه می شمردند بلفظ قاتل الله
اقواماً دعای بد کردند حالانکه حضرت ابن عباس هم از جنس همین قائلین اند که شیطان را
از ملائکه گردانند قوله اگر صاحب رساله را حظی از عقل و انصاف می بود کلام شیخ را
که از بحث نزاع خارج است برای اثبات تفضیل ایه وین پیش نمی نمود و عبارتیکه مرتبط
با اول باشد اقتصار ذکر آخر آن نمودن که صراحت منع خاص المولد مجوث عنه در آن مسطور نیست
هیچ مفید نیست الخ اقول چه دلاورست دزدی که بکف چراغ دارد ازاول تا
آخر در مکتوب دوصد و هفتاد و سوم بوضاحت تمام شناعت بدعت و اهل بدعت
و کراهیت این عمل متنازعه فیه مذکور و بقول صاحب رساله در حالت ارتباط کلام آخر
با اول خود ظاهر که آخر مکتوب مذکور نتیجه و مفهوم اول مکتوب خواهد بود پس اگر صاحب کلمة الحق
بوجه طوالت عبارت ماسبق را بلا وجه دیگر حذف نموده بر عبارت اخیره که موافق اول است
اقتصار کرده مضائقه ندارد و این معنی اکثر در کلام اهل مناظره موجود است و تعجب می آید
که صاحب رساله دیده و دانسته عبارت مذکور را بچه وجه خارج از بحث نگاشته حالانکه
شیخ موصوف علی الاعلان در پی انکار این عمل است چنانچه گفته اگر فرضاً حضرت
ایشان درین آوان در دنیا آمده می بودند و این مجلس و اجتماع منعقد می شد آیا این
امر راضی می شدند و این اجتماع را می پسندیدند یا نه یقین فقیر آنست که هرگز این معنی را

تجویز نمی فرمودند بلکه انکار مے نمودند مقصود فقیر را اعلام باید کرد قبول کند یا نکند مضائقه
و گنجایش مشاجره نه اگر مخدوم زادها و یاران آنجا بر همان وضع مستقیم باشند ما فقیران را غیر از
حرمان چاره نیست زیاده چه تصدیعه دهد انتہے پس میپرسیم که از عقل و فراست و گیاست ازروے
انصاف صاحب حق الیقین حظے نمیدارد یا خصم آن قوله همان شیخ در مکتوب صد و هفتم از جلد
ثالث مکاتیب خود نوشته اند دیگر انچه در باب مولد خوانی اندراج یافته بود در نفس قرآن
خواندن بصوت حسن و در قصائد نعت و مناقب خواندن چه مضائقه است ممنوع تحریف و تغیر
حروف قرآن ست الخ اقول مکتوب مذکور در بیان سبب فتور در نسبت رابطه بخواجه محمد
اشرف است از بحث عمل مولد تعلق ندارد و عبارت مذکوره دران غیر موجود البته در مکتوب
هفتاد و دوم بعد تلاش بسیار عبارت مذکوره بهم رسیده مگر مضمونیکه خارج از بحث بود
صاحب رساله ذکرش بمیان آورده و مضمون آخر همان مکتوب که موافق خود ندیده حذف
نموده و او این است مخدوما بخاطر فقیر میرسد از ین باب مطلق نکشند بوالهوسان ممنوع نمیگردند
اگر اندک تجویز کردند منجر به بسیار خواهد شد قلیله یفضے الی کثیره قول مشهور است والسلام انتہے
پس علاوه کذب و افترا درین مقام خیانت و تغلیط عوام هم بکار برده و انچه که حضرت مجدد
خواندن قرآن و قصائد نعت و منقبت را بصوت حسن بلا تغیر و تحریف و بلا رعایت
مقامات نغمه ممنوع نوشته نمیدانم که او چه مفید صاحب رساله است زیرا که دران مکتوب نه
ذکر انعقاد مجلس و تعین روز و ماه است و نه ذکر دیگر قیود و تخصیصات و خواندن قرآن و قصائد
نعت و منقبت را عمل مولد نمیگویند مگر بنظر احتیاط و خوف فتنه بدعت آخرش ازین فعل
هم مطلقاً ممانعت کرده اند کمامر پس امر خارج از مبحث را ذکر نمودن صریح دلیل نافهمے و جهالت
صاحب رساله است قوله ثبوت استحسان بدعات حسنه از صحابهٔ کرام و دیگر ائمه عظام از حنفیه
و شافعیه و غیره هم از ماسبق بوضوح رسیده و موجب ثواب و عدم ملام بودنش بدلیل
اتفاق محققین از مستندین صاحب رساله نقل گردیده الخ اقول چون احادیث صحیحه

مرفوعه ایاکم و محدثات الامور فان کل محدثة بدعة و کل بدعة ضلالة و من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد و شر الامور

محدثاتها و من وقر صاحب بدعة فقد اعان علی هدم الاسلام و لا یقبل الله لصاحب بدعة
صوماً و لا صلوة و لا حجاً و لا عمرة بر مذمت مطلق بدعات و عدم تقسیم آن بسوی حسنه و سیئه دال اند
و بر خلاف آن تحسین بدعت ارشاد آنحضرت صلعم منقول نیست پس بمقابله احادیث صحیحه

مرفوعه حاجت ذکر اقوال دیگران نیست معهذا علاوه اقوال علماء محققین بالتعین خود از مستندین صاحب رساله مثل شیخ عبد الحق و علی قاری وغیره بها مذمت بدعت حسنه سابق ذکر کرده ایم واز حضرات صحابهٔ کرام هرگز استحسان بدعات ماثور نیست وانچه که بعض اهل علم از حدیث صلوة تراویح وصلوة ضحی انقسام بدعت تصور یده اند جوابش دندان شکن از دیگر احادیث واقوال محدثین محققین داده ام من شاء فیرجع الیه وعبارت حضرت مجدد الف ثانی که از علماء حنفیه اند در مذمت بدعت حسنه کافی ست چنانچه گفته دیگر برعم فقیر التزام متابعت سنت سنیه ست علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة واجتناب از اسم و رسم بدعت تا از بدعت حسنه در رنگ بدعت سیه احتراز نماید بوی دولت مشام جان او نرسد این معنی امروز متعسر است و در ظلمات بدعت آرام گرفته کرا مجال ست که دم از رفع بدعت زند و باحیای سنت لب کشاید اکثر علماء اینوقت مروج دهندهای بدعت اند و محو کنندهای سنت بدعتهای پهن شده را تعامل دانسته بجواز آن بلکه باستحسان آن فتوی میدهند و مردم را به بدعت دلالت مینمایند انتهی پس در استحسان بدعت اتفاق محققین بیان نمودن علاوه مخالفت احادیث صحیحه آنحضرت صلعم چه قدر کذب و افترا ست

قوله بلکه صاحب تنبیه السفیه بنقل اجماع فرق اسلامیه بران پرداخته که قولش شجره خبیثه وسوسه روافض واسماعیلیه و وهابیه را از بیخ و بن قطع ساخته الخ اقول درین باب قول صاحب تنبیه السفیه را موافق مرام خود دانسته قبول میکند وانچه که آنصاحب در تحفه در بحث زمان سیال غیر قار اظهار غم وفات حضرت امام حسین علیه السلام را بسبب عدم تجدد مایه غم ومحال بودن اعادهٔ معدوم جایز نداشته اند و در رجوم الشیاطین به نقل عبارت امام غزالی رحمة الله علیه در عبادات بدنیه مثل صوم وصلوة و زکوة و غسل وغیره انحصار بدعت سیه نموده اند و بدعت حسنه را در عبادات مالیه مثل بناء مدارس وغیره میگویند کماهو ذکره از چشم انصاف نمی بینند که ازین هر دو کتاب وساوس باطله وخیالات فاسده فراسله که در استحسان این عمل به تغلیط بدعت حسنه ظاهر نموده بودند کجا رفتند وانچه که در تنبیه السفیه بجواز بدعت حسنه نگاشته که هیچکس از فرق اسلام این قسم بدعت را مذموم نمی شمارد محمول برهمان معنی است که در رجوم الشیاطین ذکر فرموده است یعنی در عبادات مالیه مثل بناء مدارس وغیره این قسم بدعت باتفاق فرق اسلامیه مذموم نیست واگر قول

۱۲ گر علما در دریای بدعت غرق گشته است

صاحب رساله در عبادت بدیه جوازش مراد گرفته شود پس درحالیکه کثیر محققین بر
خلاف آن یعنی بجانب عدم تقسیم بدعت بمعنی مذکور رفته اند ذکر دعوی اتفاق فرق
اسلامیه لغو خواهد شد **قوله** و استناد بمحققین شافعیه برای تائید کلام جزری دیگر است
و تقلید مذهب شان امری دیگر است الخ **اقول** صاحب کلمة الحق کجا گفته است که
استناد بعلمای شافعیه عبارت از تقلید ست که صاحب رساله از تقریر تفرقه استناد
و تقلید خواه مخواه دفع اعتراض میکند و بصورت ایراد منشای غلطی را از مغالطه دبیبی
بیان میسازد در کلمة الحق صاف صاف مسطور است استناد باشخاص مقلدین مجتهد دیگر
معتبر نیست انتهی آری بمقتضای اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله انچه
مرض ذات الجنب که در پهلوی صاحب رساله عارض است آنرا ضبط نتوانست کرد
و بمحل دبیمو قع زبان خود را بدان بیالود و علاوه ازین چونکه بانیان مجلس میلاد مروجین آن
همچو عمر بن محمد ملا و ابن دحیه و مظفر الدین شاه اربل و غیرهم و ناصرین و مستدلین بر جواز
عمل مذکور مثل حافظ ابن حجر عسقلانی و شیخ جلال الدین سیوطی و علامه جزری صاحب
حصن حصین و قسطلانی و صاحب سیرت شامی و ابوشامه و امثالهم را که دعایم محکم این
عرش اند از مقلدین مذهب امام ابوحنیفه بودن ثابت کند و روایات صحیحه از کتب طبقات
پیش نماید تا واضح گردد که مجوزین این عمل متبع احناف اند نه مقلدین شوافع و بعض حنفیه
که در قرون متوسطه تجویز این عمل نموده اند همچو شیخ عبدالحق و ملا علی قاری و غیرهما
بنای ایشان هم بر تقلید بزرگواران مذکورین است اگر مصنف حق الیقین بذات خود تقلید
شافعیه اختیار نکرده است چون مالش همان است که از وا احتراز ورزید لا محاله این
همه تقریر عبث و بی فائده گردید و اگر آنحضرت را از محققین مستندین درین مسئله می پندارد
باید که آمین بالجهر و رفع الیدین و قرأت فاتحه خلف امام و غیرها را که نزد شوافع
مسنون اند و از احادیث صحیحه هم مذهب ایشان را قوت و صحت و حقیت ایشان
می نماید لاجرم اظهار معیوب ندانسته بلا نظر اقتدا و تقلید مذهب حنفی بران هم عمل کردن
نیک داند و انچه که مانعین این عمل اقوال مقلدین ائمه اربعه نقل میکنند بنابر الزام مخالفین است
ورنه عمل و اعتقاد ایشان مقصور است بر آیه کریمه ما آتکم الرسول فخذوه و ما نهکم عنه فانتهوا
و برین حدیث الحلال بین و الحرام بین و بینهما مشتبهات لا یعلمهن کثیر من الناس

فمن اتقی الشبهات استبرأ لدینه وعرضه پس ازین تقریر اعتراض مذکور بر کرسی قوت نشست قوله
وامور یکه انها را سنت قرار داده این طعن میسنماید اجله مجتهدین بسیاری ازان امور مخصوصه خود ممانعت
ومنسوخیت از احادیث شریفه خاص مستنبط فرموده اند اقول صاحب کلمة الحق که آمین بالجهر ورفع الیدین
وترجیع فی التشهد این معمول بشوا فع را از امور مسنونه نگاشته بود صاحب رساله که انها را مرجوح و
منسوخ قرار داده بیهوده سرائی نموده محض جهالت وسفاهت است که هرگاه ماثور ومسنون بودن افعال
مذکوره از احادیث صحیحه صحاح سته وغیرها بوجه احسن ثابت ودلیل نسخ از قول وفعل شارع علیه السلام
مفقود پس بلا وجود سند این چنین دعوی غلط و افترا عظیم کردن بار عذاب الیم برگردن خود نهادن
است صاحب رساله را اگر طاقت وقدرت فهم معانی احادیث میسر نبود بجانب تراجم احادیث چرا
رجوع نه نمود تا بر احادیث وآثار که موید طریقه شوافع ومحدثین اند اطلاع یافتی وکلمه منسوخیت ومرجوحیت آنها
بر زبان نیاوردی و درین مقام ذکر چند احادیث صحیحه که محدثین در اثبات افعال مذکوره می آرند
بنا بر تسکین واطلاع صاحب رساله کرده میشود چنانچه درباب آمین بالجهر در ابوداود وابن ماجه از ابی هریره مروی
است قال کان رسول الله صلعم اذا تلی غیر المغضوب علیهم ولا الضالین فقال آمین حتی یسمع من یلیه من
الصف الاول وقال حتی یسمعها اهل الصف الاول فیرتج بها المسجد وعن وائل بن حجر قال سمعت رسول
الله صلعم قرء غیر المغضوب علیهم ولا الضالین فقال آمین یمد بها صوته رواه احمد وابوداود والترمذی وحسنه
والنسائی وابن ماجه والحاکم وصححه والبیهقی فی سننه واخرج ابو یعلی وابن مردویه بسند جید عن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلعم اذا قال الامام غیر المغضوب علیهم ولا الضالین وقال الذین خلفه آمین التقت
من اهل السماء والارض آمین غفر الله ما تقدم من ذنبه ودر روایت دارقطنی از ابی هریره مروی است
قال کان رسول الله صلعم اذا فرغ من قراءة ام القران رفع صوته وقال آمین وحاکم نیز بتصحیح این
روایت کرده است وهمچنین در ثبوت رفع الیدین روایات بخاری ومسلم وابوداود وترمذی ونسائی
ومسند احمد موجود اند ودر صحیحین از ابن عمر مروی است قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا قام
الی الصلوة رفع یدیه حتی یکونا بحذو منکبیه ثم کبر فاذا اراد ان یرکع رفعهما مثل ذالک واذا رفع راسه من
الرکوع رفعهما کذلک ایضا وقال سمع الله لمن حمده ربنا ولک الحمد متفق علیه وللبخاری لا یفعل
ذلک حین یسجد ولا حین یرفع راسه من السجود وللمسلم ولا یفعله حین یرفع راسه
من السجود وله ایضا ولا یرفعهما بین السجدتین وعن نافع ان ابن عمر کان اذا دخل فی
الصلوة کبر ورفع یدیه واذا رکع رفع یدیه واذا قال سمع الله لمن حمده رفع یدیه واذا قام من الرکعتین

آمین بالجهر

رفع الیدین

رفع يديه ورفع ذلك ابن عمر الى النبي صلى الله عليه وآله وسلم رواه البخاري والنسائي وابو داود
وعن علي بن ابي طالب عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه كان اذا قام الى الصلوة المكتوبة كبر
ورفع يديه حذو منكبيه ويصنع مثل ذلك اذا قضى قراءته واراد ان يركع ويصنعه اذا رفع راسه من
الركوع ولا يرفع يديه في شيء من الصلوة وهو قاعد واذا قام من السجدتين رفع يديه كذلك و
كبر رواه احمد وابو داود والترمذي وصححه (المنتقى) وقد صح التكبير في المواضع الاربعة في حديث
ابي حميد الساعدي سنذكره ان شاء الله وعن ابي قلابة انه راى مالك بن الحويرث اذا
صلى كبر ورفع يديه واذا اراد ان يركع رفع يديه واذا رفع راسه رفع يديه وحدث
ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم صنع هكذا متفق عليه وفي رواية ان رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم كان اذا كبر رفع يديه حتى يحاذي بهما اذنيه واذا ركع رفع يديه حتى يحاذي بهما اذنيه
واذا رفع راسه من الركوع فقال سمع الله لمن حمده فعل ذلك رواه احمد ومسلم وفي لفظ لهما حتى
يحاذي بهما فروع اذنيه وعن ابي حميد الساعدي انه قال وهو في عشرة من اصحاب رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم احدهم ابو قتادة انا اعلمكم بصلوة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قالوا ما كنت اقدم
لنا صحبة ولا اكثرنا له اتيانا قال بلى قالوا فاعرض فقال كان رسول الله صلى الله عليه اذا
قام الى الصلوة اعتدل قائما ورفع يديه حتى يحاذي بهما منكبيه ثم يكبر فاذا اراد ان يركع
رفع يديه حتى يحاذي بهما منكبيه ثم قال الله اكبر وركع ثم اعتدل فلم يصوب راسه ولم يقنع ووضع
يديه على ركبتيه ثم قال سمع الله لمن حمده ورفع يديه واعتدل حتى رجع كل عظم في موضعه معتدلا
ثم هوى الى الارض ساجدا ثم قال الله اكبر ثم ثنى رجله وقعد عليها واعتدل حتى يرجع كل عضو
في موضعه ثم نهض ثم صنع في الركعة الثانية مثل ذلك حتى اذا قام من السجدتين كبر ورفع يديه
حتى يحاذي بهما منكبيه كما صنع حين افتتح الصلوة ثم صنع كذلك حتى اذا كانت الركعة
التي تنقضي فيها صلوته اخر رجله اليسرى وقعد على شقه متوركا ثم سلم قالوا صدقت
هكذا صلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رواه الخمسة الا النسائي وصححه الترمذي ورواه البخاري
مختصرا ودر باب ترجيع في الشهادتين روايت ابي محذوره كه در صحيح مسلم وغيره
مروي است ودر تحقيقش كافي است عن ابي محذورة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم علمه هذا الاذان
الله اكبر الله اكبر اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول
الله اشهد ان محمدا رسول الله ثم يعود فيقول اشهد ان لا اله الا الله مرتين

اشہد ان محمد رسول اللہ مرتین حی علی الصلوٰۃ مرتین حی علی الفلاح مرتین اللہ اکبر اللہ اکبر لا الہ الا اللہ رواہ

مسلم والنسائی وذکر التکبیر فی اولہ اربعا وللخمسۃ عن ابی محذورۃ ان النبی صلعم علمہ الاذان تسع

عشرۃ کلمۃ والاقامۃ سبع عشرۃ قال الترمذی حدیث حسن صحیح **قولہ** در حق قائلین استحسان عمل کرم و عاقدین مجلس ذکر معظم باین طعن فاسد و ناصواب پرداختن نزد اولوا الالباب کہ خاک برآفتاب انداختن است الخ **اقول** ہرگاہ کہ بدعت و مذموم بودن عمل مولد بخوبی ثابت و محقق گردید پس اگر بعض محققین باوجود اقرار بدعت او را جائز نوشتہ اند خطا کردہ اند **قولہ** تقریر علماء اہل سنت را کہ از تزویر خود بحذف بعض مقدمات و قلب بعض و عدم فہم مراد در بعض بلفظ شبہ تعبیر مینماید و بنام جواب پرچہ در دش می آید بی باکانہ می سراید الخ **اقول** چونکہ صاحب کلمۃ الحق دام اقبالہ بعد بیان شانزدہ دلائل ممنوعیت عمل مذکور بنا بر تکمیل بحث قصد رد دلائل و شبہات مجوزین کردہ لہذا ہر دلیل مخالف را علیحدہ علیحدہ قائم کردہ بوجہ احسن جملہ دلائل جواز را آنچنان مردود ساختہ کہ نزدیک اہل انصاف اہل بدعت را جای دم زدن باقی نگذاشتہ و صاحب رسالہ کہ الزام تحریف و حذف وغیرہ در بیان تقریر اہل علم السنت صاحب کلمۃ الحق درین مقام میدہد لازم است کہ ثابت کند و لیکن ہرگز ثابت نخواہد کرد **قولہ** از ما سبق ثابت گردید کہ آنچہ در مقدمہ بنام تحقیق آوردہ مخالف تحقیق محققین بلکہ مخالف اتفاق است **اقول** آنچہ کہ در کلمۃ الحق در دلائل منع عمل مولد ورد شبہات مجوزین بہ تحقیق تمام و تنقیح مالا کلام بحوالہ آیات و احادیث سید الانام مسطور است بچہ طور مخالف تحقیق و اتفاق خواہد بود و صاحب رسالہ کہ از راہ نافہمی و جہالت خواہ بہ نیت فساد و شرارت بر تحقیقات مذکورہ خامہ فرسائی نمودہ بود بفضلہ تعالیٰ بہ طور احسن از جوابات لائقہ گوشمالیش کردہ شد **قولہ** از شہادت صحابہ کرام واضح کہ آنحضرت صلعم بسیاری از امور خیر را باوجودیکہ محبوب طبع مبارک میبود صرف شفقۃ علی الامۃ ہم بلکہ بہ جہت لزوم حرج بر ایشان ترک میفرمود الخ **اقول** آنحضرت صلعم کہ بعض افعال محبوبہ و مرغوبہ خود را باین خیال کہ او تعالیٰ آنرا واجب و فرض نگرداند شفقۃ علی الامۃ ترک میفرمودند ضرور است کہ یک دو مرتبہ وجود آن فعل از آنجناب بظہور آمدہ است مثل

ادای نماز تراویح بجماعت چنانچہ در صحیحین از حضرت عائشہ مروی است ان النبی صلعم

صلی فی المسجد فصلی بصلوتہ ناس ثم صلی الثانیۃ فکثر الناس ثم اجتمعوا من اللیلۃ الثالثۃ او

دار البعثة فلم يخرج اليهم رسول الله صلعم فلما اصبح قال رأيت الذي صنعتم فما منعني من الخروج اليكم الا اني
خشيت ان يفرض عليكم وذلك في رمضان انتهى بخاري عمل مولد كه صراحةً واشارةً از آنحضرت صلعم ماثور و
منقول نيست صاحب رساله از ابرار امور مذكوره بكدام وجه قياس ميكند وعلاوه ازين بالفرض
اگر او تعالى از اهتمام آنحضرت صلعم بجا آوري اين عمل بعد هر يك سال واجب و لازم فرمودي چه حرج و
دقت لاحق حال امت گشتي پس قياس يكي بديگري قياس مع الفارق است قوله بالجمله
ترک آنحضرت صلعم را على الاطلاق تحريم و ممانعت لازم نيست البته در صورتيكه كدامي قرينه خاصه
حسب فهم مجتهدين واجتناب از كدامي فعل دلالت كند آن وقت ترک آنحضرت صلعم بآن
معنى دليل ممانعت ميتواند شد الخ اقول هرگاه كه حسب تصريح مستندين صاحب رساله اين قاعده
كليه كه المتابعة كما تكون في الفعل تكون في الترک از مسلمات است پس تلاش كدامي قرينه
خاصه براى اجتناب و ترک فعل چه ضرور است اگر با وجود مقتضى وعدم مانع در ان زمان سعادت
وجود اين عمل نكرديد و يا شارع ترغيب آن نفرمود باليقين داخل بدعات و ممنوعات است
چنانچه در مجالس الابرار مرقوم است واما ما كان المقتضى لفعله في عهده صلعم موجوداً من غير وجود المانع
منه ومع ذلك لم يفعله صلعم فاحداثه تغيير لدين الله تعالى اذ لو كان فيه مصلحة لفعله او حث عليه
صلعم انه ليس فيه مصلحة بل هو بدعة قبيحة سيئة مثاله الاذان في العيدين فانه لما احدثه بعض السلاطين
انكره العلماء وحكموا بكراهته فلو لم يكن كونه بدعة دليلا على كراهته لقيل هذا ذكر الله ودعاء الخلق الى
عبادة الله فيقاس على اذان الجمعة او يدخل في العمومات التي من جملتها قوله تعالى واذكروا الله
ذكرا كثيرا ومن احسن قولا ممن دعا الى الله لكن لم يقولوا ذلك بل قالوا كما ان فعل ما فعله صلعم كان
سنة كذلك ترک ما تركه صلعم مع موجود المقتضى وعدم المانع منه كان سنة انتهى واگر كدامى مصلحت
وحكمت در اختيارش بوده آنحضرت صلعم و اصحاب كرام از چرا اختيار نفرمودند پس درحقيقت
صاحب رساله عوام را اچنان در چاه ضلالت انداخته كه راه نجات ايشان دشوار گرديده است
قوله اولا ذكر رسول الله صلعم را كه على الاطلاق مرغوب شارع است و تقييد بهيئتي مخصوص
بقيدى نيست بر خصوص تقرر سنت اذان براى عيدين كه سنت مخصوص فرائض است
قياس نمودن و از ان حكم ضلالت استنباط كردن قياس مع الفارق است الخ اقول اين
كلام فساد التيام بچند وجه مخدوش است اولا آنكه از ما سبق واضح شده كه در مطلق عبادت
اختراع و ابتداع ناجائز است پس در ذكر آنحضرت صلعم هم كه از عبادات است ايجاد

واحداث کردن لامحاله داخل ممنوعات خواهد شد ثانیاً چنانکه ذکر رسول الله صلعم علی الاطلاق
مرغوب و محبوب است مطلق عبادت و ذکر الٰهی هم مطلوب و مرغوب است و هرگاه در عبادات
زیادت و اختراع و تقیید وقت و تخصیص هیئت وغیره ممنوع گشت در ذکر جناب رسالت مآب
صلعم هم زیادت بالوجهما ممنوع خواهد شد ثالثاً علاوه اذان معهود و ماثور که در عهد سرور کائنات
صلعم بود در صلوٰة جمعه حضرت عثمان رضی الله عنه بنا بر اعلام عام اذان ثالث را زائد فرمودند
که معمول به و مقبول جمهور صحابہ و اهل علم گردیده همچنین اگر در صلوٰة عیدین کسی از علما کبار بضرورت
اعلام و دعا خلق تجویز اذان فرموده هر آئینه کمتر از بدعات مروجه و موجب مزید قباحت نبودی
لیکن هرگاه که وجود وی در زمان مبارک یافته نشد علما محققین بوجه عدم ماثوریت او را اختیار
نکردند ورنه باعتبار ضرورت اذان ثالث جمعه و اذان عیدین متساوی اند بلکه زائد ازان
رابعاً ادعای کلی تخصیص اذان بفرائض غلط است زیرا که گفتن اذان در گوش مولود نو
و برای دفع بلیات و ارواح خبیثه و دفع آتش زدگی و آفات شدیده هم از احادیث ثابت
است خامساً بعد تسلیم دعوی تخصیص میگوییم که این تخصیص را دلیل اگر تقریر ارشاد آنحضرت صلعم
است از ایش کند زیرا که برای هر ممنوع شرعی بودن دلیل خاص نزد معترض ضرور است
و اگر عدم عمل آن سرور را حجت میگیرد باید که از جمله بدعات محدثه دست شوید قوله علما تصریح
فرموده اند که اگر در عیدین هم بجای اذان کدامی ذکر دیگر نه بطور سنت بلکه بلحاظ دعا خلق گفته
شود البته حسن است که مندرج است در عمومات شارع الخ اقول هرگاه که گفتن اذان
در عیدین بوجه عدم ماثوریت مکروه و بدعت قرار یافت حالانکه الفاظش مطابق سنت
و ماثور از آنحضرت صلعم اند اختراع الفاظ دیگر بجای اذان مثل الصلوٰة جامعة یا الصلوٰة عید الفطر
و یا الصلوٰة عید الاضحی در عیدین گفتن بدرجه اولی ناجائز و ناروا خواهد بود و آنچه که ملا علی
قاری بجای اذان عیدین الصلوٰة جامعة گفتن تجویز نموده خطای ایشان است چنانچه
تحقیق این معنی در قسطلانی بتصریح تمام موجود است کما قال وفی روایة یحیی بن القطان
عن ابن جریج عن عطا عن ابن عباس قال لابن الزبیر لا تؤذن لها ولا تقم اخرجه ابن
ابی شیبة و لمسلم عن عطا عن جابر فبدء بالصلوٰة قبل الخطبة بغیر اذان ولا اقامة وعنده
ایضاً من طریق عبد الرزاق عن ابن جریج عن عطا عن جابر قال لا تؤذن لصلوٰة
یوم العید ولا اقامة ولا شیء واستدل المالکیة و الجمهور بقوله لا اقامة ولا شیء انه لا یقال

قبلها الصلوة جامعة ولا الصلوة انتهی قوله قطع نظر ازان میگویم که همان حضرت علی کرم الله وجهه
قایل تجویز و استحسان جهر تکبیر در عید فطر بوده اند با وجودیکه آنحضرت صلعم در عید فطر ترک ان فرموده اند
الخ اقول مقصود صاحب رساله ازین تقریر برتر دیگر اظهار ایراد و قدح است بر حضرت علی کرم
الله وجهه باین نهج که جناب شان جهر تکبیر در عید فطر شعار خود ساختند حالانکه جهر مخالفت
صریح دارد بالفعل و سنت آنحضرت علیه الصلوة والتحیة لهذا احتجاج بقول ایشان در
مخالفت نقل قبل از صلوة عید روا نیست پس قطع نظر از خلاف تحقیق بودنش چنانچه بیابد این
مقوله صاحب رساله عین دلیل خروج از نصب و گستاخی و سوء ادب است بجناب حضرت
علی کرم الله وجهه زیرا که ایشان هرگز استیناف شرع جدید ورزیده و دانسته تجدید امری
خلاف سنت در عید و غیره نفرموده اند که ورود این طعن معاذ الله روا باشد حسن ظن بحضرات
صحابه کرام خصوصاً بخلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین مقتضی آنست که در صورت مخالفت
سنت اقوال و افعال ایشانرا بر عدم اطلاع و خفاء حقیقت و استدلال بحجت دیگر یا قیاسات
بمقدمات قیاسیه محمول نمایم و اگر مقصود اعتراض بر صاحب کلمة الحق یا دیگر اهل حق است
بمخالفت حضرت علی کرم الله وجهه در خفاء جهر تکبیر بنابرایش سفاهت و جهل است از مذهب
مختار جناب ممدوح زیرا که در کتاب بدور الاهلة و غیره صاف صاف تصریح فرموده اند جهر
کردن تکبیر فطر و ضحی چنانکه بر ناظرین ظاهر و هویدا است و اگر بالفرض درین مسئله خاص بمخالفت
هم میبود همان قدر عار و ربائی نمیشد که در حق امام ابوحنیفه رح توان گفت نه زاید ازان بلکه ازان
هم کم چه صاحب کلمة الحق آثار موقوفه را حجت دینی و دلیل شرعی نمی گرداند و استدلال شان
بقول ایشان از جهت موافقت شرعیه و اخبار صحیحه است که بر و بدعت ناطق اند تحقیق مسئله مذکوره
درین باب آنست که گفتن تکبیر در راه عیدگاه در کدامی روایت صحیح متصل الاسناد از آنحضرت صلعم
مروی نشده است سراً باشد یا جهراً و نه کدامی ارشاد در تخصیص سر و جهر وارد است درین حکم
روز عید نحر و فطر هر دو برابر اند بر معترض لازم بود که مدعای خود را اول از حدیث صحیح ثابت
مینمود و ثانیاً زبان ایراد میکشود و آنچه از رجوع بطرف کتب حدیث واضح شده همین روایت
مرفوع است نزد حاکم و بیهقی که از عبد الله بن عمر مروی است و دلالت دارد بر جهر تکبیر فطر
قال ان النبی صلعم کان یرفع صوته بالتکبیر والتهلیل حال خروجه الی العید یوم الفطر حتی یاتی
المصلی و این روایت اگرچه ضعیف است اما بفعل راوی این حدیث حضرت عبد الله ابن عمر

که جهر بتکبیر فطر است سنت و جهر منظنون الصحت است خصوصاً ازین جهت که انهماک فعله ایشان در اتباع
سنن والتزام استحباب برهمگنان روشن است پس درین روایت اگر جناب مرتضی علی
کرم الله وجهه در تکبیر عید فطر تجویز جهر نموده‌اند موافق خواهد بود قول و فعل آنحضرت علیه الصلوة والتحیه
مخالف آن و با ورای این همه میگوییم که بر جهر تکبیر فطر از حضرت علی رضی الله عنه سندی
از کتب حدیث پیش نمایید صرف آوردن عبارات فقها درین باب کفایت نکند قوله
حافظ ابو الفضل ابن حجر بجهت این وهم وقع اصلی برای استحباب اعادهٔ شکر نعمت و اداء آن بعد
مرور زمان در نظیر آن یوم از شرع شریف ذکر فرموده اقول حافظ ابن حجر که از صوم عاشورا
در استحباب عمل مولد حجت گرفته اند جوابش بتفصیل تمام آنچه که بما سبق گذشت کافی است
وعلاوه دیگر دلائل سابقه بالیقین ظاهر است که از صوم مذکور مقصود آنحضرت صلعم اظهار
سرور و فرحت بر نجات حضرت موسی علیه السلام و غرق فرعون نبود ورنه نمرود مردود
که حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام را که در آتش انداخته بود و بحکم آیهٔ کریمه قلنا یا نار کونی
برداً و سلاماً علی ابراهیم آتش مذکور هیچ ضرر بآنحضرت نرسانید همچنین بار دوم که برای الزام
آنحضرت علیه السلام آن مردود از لشکر کثیر در میدان بمقابله آمده بود خدای تعالی از آسمان
پشه‌های بیشمار برای ذلت و هلاکت آن بدکردار فرستاده خلیل خود را مظفر و منصور و کفار را خائب
و ذلیل گردانید جناب رسالت مآب خاتم المرسلین سید العالمین صلعم بغرض اظهار سرور و
فرحت نجات جد امجد خود اختیار صوم ضرور مثل عاشورا فرمودی که بنسبت حضرت موسی کلیم الله
علیه السلام برای اظهار سرور حضرت ابراهیم خلیل الله بوجوه حق بودند که شریعت و ملت محمدیه و ملت و
شریعت حضرت خلیل الله باهم مناسبت تمام دارد و او تعالی هم آنحضرت صلعم حکم اتباع ملت حضرت
ابراهیم بآیهٔ کریمه واتبع ملة ابراهیم حنیفا فرموده پس معلوم شد که صوم عاشوره محض بموافقت
واحیای سنت حضرت موسی علیه السلام بود قوله بر تقدیر تسلیم صحت روایت تخفیف عذاب ابی
مقال فاسد است چه از آن روایت که ظهور این نعمت با برکت در هر یوم الاثنین و بسبب آن ید
حق تعالی اظهار فرحت ولادت را ظاهر است الخ اقول در صحت روایت تخفیف عذاب ابی
لهب بسبب آزاد کردن جاریه روز ولادت آنحضرت صلعم بچند وجوه کلام است ثبوتش از روایات
صحیحه نمی رسد اولاً آنکه این حدیث که روایتش عروه میکند مرسل است و حدیث مرسل نزد اهل
از روی تحقیق قابل احتجاج نباشد چنانچه حافظ ابن حجر در فتح الباری بجواب حدیث مذکور

صوم عاشوره

تخفیف عذاب ابی لهب

میگویند جیب. اولاً بان الخبر مرسل ارساله عروة ولم یذکر من حدثه به و قسطلانی هم او را معتبر ندانسته
ثانیاً این قصه خواب حضرت عباس است وقصه خواب غیر نبی قابل حجت و ثبت احکام شرعیه
نمیشود کما قال الحافظ فی الفتح فالذی فی الخبر رویا منام فلا حجة فیه و در ارشاد الساری شرح
صحیح البخاری مرقوم است فلا یحتج به اذ هو رویا منام لا یثبت به حکم شرعی در شرح منار مرقوم
است ولا اعتبار بالهام غیر النبی و رویاه انتهی وثالثاً شاید این خواب حضرت عباس قبل از
زمان ایمان باشد و خواب زمان جاهلیت بدرجه اولی حجت نخواهد شد چنانچه عبارت فتح
الباری شاهد اوست کما قال ولعل الذی راها لم یکن اذ ذاک اسلم فلا یحتج به انتهی رابعاً تحقق
و مقرر است که برای نجات آخرت و حصول ثواب و نتیجه خیرات و اعمال صالحات ایمان شرط
است اگر ایمان نیست اعمال صالحه هیچ سود نخواهند بخشید در قسطلانی شرح بخاری مذکور است
واستدل بهذا علی ان الکافر قد ینفعه العمل الصالح و هو مردود لظاهر قوله تعالی وقدمنا الی ما
عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثورا انتهی وابن حجر در فتح الباری گفته وفی الحدیث دلالة علی ان
الکافر قد ینفعه العمل الصالح فی الآخرة لکنه مخالف لظاهر القرآن انتهی وعلاوه ازین دیگر آیات
قرآنیه موید او هستند قال الله تعالی فک رقبة او اطعام فی یوم ذی مسغبة یتیماً ذا مقربة او مسکیناً
ذا متربة ثم کان من الذین آمنوا خامساً این فعل ابی لهب یعنی آزاد کردن جاریه در یوم ولادت
آنجناب صلعم بحالت لاعلمی از نبوت بخیال رشته قرابت بود نه بخیال عظمت و شان نبوت
بلکه بعد استماع خبر نبوت و رسالت آنحضرت صلعم ابی لهب مردود از انواع و اقسام ایذا
رسانی و تکلیف دهی آنحضرت صلعم سعی و کوشش نموده بود که از ان سبب مستحق عذاب شدید
گشت و حق تعالی در مذمت و نکوهش آن سوره تبت نازل فرمود و ظاهر است اینحال که حضرت
عباس از خواب معلوم گردید مقوله ابی لهب است و در حالیکه قول و فعل کافر بحالت حیات نزد شرع
معتبر نیست پس بعد ممات بحالت خواب چگونه معتبر خواهد شد وهرگاه که روایت مذکوره بوجوه
متذکره حسب تصریح محدثین از درجه احتجاج و قبول ساقط گردید پس آنچه که اهل بدعت خیالات فاسده
بران مرتب ساخته بودند همه مستاصل شدند فثبت الجدار ثم النقش فیها قوله این جواب متوجه
نیست که استدلال به توارث علماء اعلام و اعاظم دین و اکابر مسلمین وجم غفیر از اعاظم عرب
وعجم بوده پس گو معنی اصطلاحی اصولی اجماع بران صادق نیاید اما انکار از ثبوت توارث از
جم غفیر جماعت کثیر علماء اعلام و قضاة و مقتدیان اسلام و اعاظم دین و اکابر مسلمین نتوان نمود

اقول تعامل و توارث در شریعت نزدیک اہل تحقیق معتبر و مقبول ہمان است کہ از صدر اول
علی سبیل الاستمرار آمدہ باشد کما تقرر فی موضعہ و ظاہر است کہ از قرن اول تا قرون ثلاثہ نشانے
ازین عمل نبودہ و بعد صدہا سال محدث گردیدہ پس ادعاء توارث بران عمل محض لغو است
و اگر بعضی از علما تجویزش نمودہ اند جم غفیر از اکابر محققین بردش پرداختہ اند و علاوہ ازین مقابلہ
ارشاد آنحضرت صلعم ایاکم و محدثات الامور فان کل محدثۃ بدعۃ و کل بدعۃ ضلالۃ و من احدث
فی امرنا ہذا ما لیس منہ فہو رد توارث بعض اشخاص از اہل علم بہ استحسان عمل مولد کہ باتفاق
طرفین محدث و بدعت است ہرگز قابل قبول نخواہد شد چنانچہ صاحب ہدایہ مستند صاحب
رسالہ در بحث اذان فجر قبل از وقت خلاف ارشاد آنحضرت صلعم توارث اہل حرمین را معتبر
نداشتہ چنانچہ گفتہ قال ابی یوسف و ہو قول الشافعی یجوز للفجر فی النصف الاخیر من اللیل لتوارث
اہل الحرمین و الحجۃ علی الکل قولہ علیہ السلام لبلال لا تؤذن حتی یستبین لک الفجر ہکذا و مدیدیہ عرضا
انتہی و آنچہ کہ اہل بدعت در جواز این عمل از فعل و توارث اہل حرمین حجت می آرند ازین
تقریر صاحب ہدایہ باطل و مندفع گردید قولہ محققین مستندین صاحب رسالہ کہ در رسائل
مختارہ خود ہا بدلیل توارث حسن آن ثابت مینمایند الخ اقول ہرگاہ کہ خصوم صاحب حق الیقین از
اصل و مدار ثبوت احکام و مسائل شرعیہ کتاب و سنت را میدارند و در تصانیف خود
جا بجا تذکرہ اش مینمایند پس بدون وجود دلیل شرعی محض از توارث در اثبات و استحسان
کدامی فعل محدث چگونہ حجت خواہند گرفت قولہ اگرچہ اجتہاد شرط اجماع اصطلاحی اہل
اصول است اما در مسائل فرعیہ اتفاق محققین ہم با وجود عدم انحصار برای حجت مثل
اجماع مصطلح کفایت میکند الخ اقول ہرگاہ کہ بموجب اصطلاح اہل اصول در مطلق اجماع
اجتہاد شرط است عام است کہ در مسائل اصلیہ باشد یا فرعیہ پس تا وقتیکہ اہل اجماع
از مجتہدین نباشند بشرط مذکور بالضرور نفس اجماع مصداق اجماع نخواہد شد و آنچہ از
مسلم نقل کردہ کہ اتفاق علما محققین بمنزلہ اجماع حجت میباشد در تجویز عمل مولد فائدہ
نمی بخشد کہ اتفاق دران غیر حاصل و اگر قول بعض را اتفاق و اجماع قرار دہند پس
بعنایت الٰہی بہ نسبت مجوزین مانعین خیلی از تحقیق زائد میدارند قولہ پس استحسان این
ائمہ کرام کہ موافق بکتاب و سنت و مندرج در عمومات مندوبات شریعت و غیر مزاحم
و مخالف بلکہ ادای سنت است البتہ صالح عمل است الخ اقول جواب این قول تفصیلا مرۃ بعد اخری

وکرة بعد اخری سابق ذکر کرده ایم اعاده اش موجب تطویل است قوله این قدر خیال نکرده که
صاحب مجالس درین قول استثنا نموده است و متصل همین قول نوشته الا ان یکون موافقا للاصول
والکتاب المعتبر الخ اقول زهاد و عباد که لیاقت و صلاحیت اجتهاد ندارند صاحب مجالس که کلام
ایشان را غیر معتد به نگاشته بود و صاحب کلمة الحق در تایید مرام خود ازان استدلال نموده بود
و استثناء مذکور که خارج از مبحث بود بدان توجه نفرمود که بصورت موافق بودن عمل باصلی از اصول
شرعیه در قبول و تسلیم آن کلامی نیست و ظاهر است که عمل مولد محدث و خارج از اصول شرعیه
است صاحب تفهیم که در بحث استمداد باهل قبور عبارت ترجمه مشکوة شیخ عبد الحق که دران انکار
اکثر فقها در استمداد باهل قبور مسطور است و شیخ مذکور از اکابر مقتدایان و مستندین فرق اسلامیه اند
بدین غرض آورده است که جماعت مانعین علی زعم المبتدعین درین مسئله چون متمسک بدلیل
کتاب و سنت اند و حجت شرعی جانب ایشان قائم همچنین الزام شدند و مخالفت سواد اعظم
هم از ایشان بی اصل و حقیقت است چه کثرت ایشان خود از قول مجوزین ثابت است
پس حاصلش احتجاج است بکثرت علماء سنت بعد لحاظ دلیل و حجت و این امر بر ناظرین
تفهیم المسائل و غایة الکلام و غیرهما پر ظاهر است بنا علی هذا در عبارت تفهیم و کلمة الحق
که صاحب رساله از بی فهمی خود اثبات مخالفت میکنند ناشی است از عدم فهم مرام هر دو کتاب
علاوه ازین هرگاه که اهل تحقیق در شرح حدیث فعلیکم بالسواد الاعظم بلا اختیال قلت و کثرت
اقتدا حق و اهل حق که متمسک بکتاب و سنت اند و از احداث و اختراع احتراز میدارند
نگاشته اند درین صورت تقریر پر تزویر صاحب رساله که در کثرت مجوزین نوشته اگر صحیح هم باشد
محض بی سود است و الفاظیکه مثل جامه و جماعه در احادیث در هر باب وارد اند مراد ازان
جماعت صحابه و اهل حدیث هستند نه غیر آن و صاحب کلمة الحق که درین مقام ذکر مسئله حسن و قبح
عقلی فرموده بود صاحب الیقین چونکه تاب جوابش ندید از بحثش اعراض ورزید قوله
برای ابطال استدلال برای اتباع سواد اعظم ذکر آیات کریمه بی فهم مطالب آن پرداختن
و این امر که از باب حق اندک بوده اند و خواهند بود ازان ثابت ساختن الی قوله اتباع پر واضح
است که این وسوسه پیش نموده اهل حق ابطال ورود ان فرموده اند الخ اقول روافض که بر صدق
حقیت مذهب خود ازین آیات استدلال میکنند مدار استدلال شان اثبات قلت محض است
در فرقه خود و ازین جا الزام حق بودن مذاهب خوارج و نواصب و زیدیه و مجسمه و غیرها

که از جماعت فرقهٔ اثناعشریه هم کم اند بر ایشان عاید گشته بخلاف اهل سنت که بعد اثبات هر مسئله
از کتاب و سنت و موافقت کتاب و خبر را در هر علم و عمل مقدم گردانیده بر قلت خود شاکر اند و آیات
و احادیث کثیره موید حال ایشان هستند پس در هر دو صورت تفاوتی بین و قیاس یکی بر دیگری
بلا وجود جامع است و چونکه درین زمان قلت اهل الحق و غربت دین حسب ارشاد جناب سید المرسلین
صلعم بدء الاسلام غریبا و سیعود غریبا و لاتزال طائفة من امتی منصورین لا یضرهم من خذلهم
حتی تقوم الساعة و در روایت دیگر آمده لاتزال طائفة من امتی علی الحق ظاهرین لا یضرهم
من خالفهم حتی یاتی امر الله ظاهر است که لفظ طائفه دال بر قلت است نه بر کثرت لازم
این وقت است پس قلیل بودن اهل الحق که متمسک بکتاب و سنت آمد دلیل حقیت ایشان
است و آنچه که در کلمهٔ الحق بطور احتمال ثانی در قلیل بودن اهل الحق باین طور مذکور بود که اگر سواد اعظم
مقید است بامت محمدیه پس درین امت مرحومه نیز اصحاب فرق باطله بنسبت اهل الحق سواد اعظم اند
صاحب رساله بجواب آن درین بحث خلاف بداهت تقریر امکان پیش آورده یعنی گفته که از کثرت
فرق کثرت اشخاص لازم نمی آید که جائز است اشخاص فرقه واحده از اشخاص سائر فرق اکثر
باشند و چنان نه دانسته که صاحب کلمة الحق ادعا وجود وقوع کثرت فرق باطله در عالم میکند
پس پیدا کردن احتمال عقلی مذکور بجز سفسطه محض امری دیگر نیست زیرا که بر هر متنفس واضح و غیر
مخفی است که خوارج و روافض و گور پرست و اهل بدعت و اهل رای و ملحد و نیچر و غیرهم که از ارباب
زمان مشهود لها بالخیر صریح مخالف هستند و عقائد و خیالات تراشیده طبایع خود را صحیح و حق
گمان میبرند به نسبت پیروان مسلک شریعت و رهروان طریق سنت جم غفیر و انبوه کثیر هستند
و ما ورای ذلک احتجاج بسواد اعظم گرفتن و کثرت جهلا و عوام الناس را که از قبیل گور پرستان
و تعزیه داران و عبید مشایخ و سکان رسوم و هوا پرستان اند و بسیاری فقهای بیخبران و مقلدان
کم فهمان و علمای دنیا طلبان را مفید مدعای خود شمردن جهالت واضحه و سفاهت صریحه است
از مبانی قران و حدیث و معانی کتاب و سنت زیرا که برای شناخت حق و باطل و تمیز غلط
و صحیح محض کثرت قائلین و معتقدین را الا مطابقت کتاب و سنت شریعت مطهره معیار و
مناط قرار نداده خصوصا بمقابله متمسکین آیات الهی و متشبثین اخبار رسالت پناهی بر اثبات
بدعات مخترعه و محدثات شائعه از ان سند جستن و دلیل خود دانستن از ابطل الاباطیل
و افسد الخیالات است چه دلیل و حجت حسب ارشاد صاحب نبوت علیه الصلوة و التحیت منحصر است

در کتاب وسنت نه غیر آن علی الخصوص درین زمان پرشور وطغیان که بعد قرون ثلثه مشهود لها بالخیر
که مطابق پیشین گوئی جناب مخبر صادق صلعم جہالت وضلالت عالم را فرا گرفته زور وکذب محدثات و
بدعات ورسوم کفر وشرک در عامه عرب وعجم نشو ونما وقرار واقعی یافته واعیان ضلالت یعنی علماء سوء
مصداق ضلوا فاضلوا هر جانب پیدا گشته وحکام فساق وفجار بلکه کفار اشرار لکع بن لکع
واز جنس حفاة وعراة واراذل ورعاة برکرسی امارت نشسته غرضکه هر امر دین ودنیا با اهلان
موسد ومتعلق است وجماعت مسلمین پریشان ومتفرق است ولفظ وترکیب حدیث لا تزال
طائفة من امتی منصورین علی الحق از جهت تنکیر وتبعیض که بر قلت اهل حق ودر آنه مستند متقاطعه دلالت دارد گویا
ازین زمانه پر آشوب خبر میدهد که از یکصد شخصی بلکه از هزار هم فردی بر کتاب وسنت عقائد و
اعمال را عرض میکنند اختلافات کثیره در اصول وفروع جمله مسائل مسلمه اسلامیه نمودار است
کل نفس دنبها مشاهد وپدیدار طالب حق درچنین حالت اعمال خود را موافق کدام جماعت سازد
واز بیشمار بدعات محدثات وتنازعات واختلافات کدام کدام را حق وناحق پندارد
ایا ممکن است که خدا ورسول درچنین ورطه ظلما وفتنه عمیاء دستگیری نفرماید وهدایت ایشان
مستلزم ومتضمن جمله مفاهیم مختلفه باشند ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا العیاذ بالله
منه بلکه ظاهر امفاد حدیث علیکم بالسواد الاعظم ومن شذ شذ فی النار ویدالله علی الجماعة
وغیرها که درین باب وارد اند حکمت بلزوم جماعت مومنین ونصرت واعانت خلفا وائمه
دین در تجویز مصالح واصلاح منافع مسلمین وفکر قلع وقمع کفار مشرکین که محمول است باتفاق وجمیعا
اهل عقد وحل واین امر همان وقت است که جماعت اهل اسلام قائم وملت حقه را استحکام
ارکان ودوام کما حقه بود چنان که در صدر اول بود واما الیوم که حالت بنهایت غربت اسلام
رسیده است وعلم از حکومت ودین از دنیا بالکل جدا گردیده حکمش بمجبوری مرتفع است
چنانچه این حدیث حضرت حذیفه که در صحیحین مروی است ازین معنی خبر میدهد قال کان الناس یسالون
رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الخیر وکنت اساله عن الشر مخافة ان یدرکنی قال قلت یا رسول
الله انا کنا فی جاهلیة وشر فجاءنا الله بهذا الخیر فهل بعد هذا الخیر من شر قال نعم قلت وهل بعد ذلک
الشر من خیر قال نعم وفیه دخن قلت وما دخنه قال قوم یستنون بغیر سنتی ویهدون بغیر هدیی تعرف
منهم وتنکر قلت فهل بعد ذلک الخیر من شر قال نعم دعاة علی ابواب جهنم من اجابهم الیها
قذفوه فیها قلت یا رسول الله صفهم لنا قال هم من جلدتنا ویتکلمون بالسنتنا قلت فما تامرنی

ان ادرکنی ذلک قال تلزم جماعۃ المسلمین و امامہم قلت فان لم تکن لہم جماعۃ و لا امام قال فاعتزل
تلک الفرق کلہا و لو ان تعض باصل شجرۃ حتی یدرکک الموت و انت علی ذلک متفق علیہ و فی روایۃ
لمسلم قال تکون بعدی ائمۃ لا یہتدون بہدای و لا یستنون بسنتی و سیقوم فیہم رجال قلوبہم قلوب الشیاطین
فی جثمان انس قال حذیفۃ قلت کیف اصنع یا رسول اللہ ان ادرکت ذلک قال تسمع و تطیع الامیر
وان ضرب ظہرک و اخذ مالک فاسمع و اطع و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
بادروا بالاعمال فتنا کقطع اللیل المظلم یصبح الرجل مومنا و یمسی کافرا و یمسی مومنا و یصبح کافرا یبیع دینہ
بعرض من الدنیا رواہ مسلم و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انہا ستکون فتن القاعد فیہا
خیر من القائم و القائم فیہا خیر من الماشی و الماشی فیہا خیر من الساعی من تشرف لہا تستشرفہ فمن وجد
ملجأ او معاذا فلیعذ بہ متفق علیہ و فی روایۃ لمسلم قال تکون فتنۃ النائم فیہا خیر من الیقظان و الیقظان
فیہا خیر من القائم و القائم فیہا خیر من الساعی فمن وجد ملجأ او معاذا فلیستعذ بہ و عنہ قال قال رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یتقارب الزمان و ینقص العلم و تظہر الفتن و یلقی الشح و یکثر الہرج قالوا و ما
الہرج قال القتل متفق علیہ و عن الزبیر بن عدی قال اتینا انس بن مالک فشکونا الیہ ما نلقی من
الحجاج فقال اصبروا فانہ لا یاتی علیکم زمان الا الذی بعدہ اشر منہ حتی تلقوا ربکم سمعتہ من نبیکم
صلی اللہ علیہ وسلم رواہ البخاری و عن عبد اللہ بن عمرو بن العاص ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال
کیف بک اذا ابقیت فی حثالۃ من الناس مرجت عہودہم و اماناتہم و اختلفوا فکانوا ہکذا و شبک
بین اصابعہ قال فبم تامرنی قال علیک بما تعرف و دع ما تنکر و علیک بخاصۃ نفسک و ایاک و عوامہم
و فی روایۃ الزم بیتک و املک علیک لسانک و خذ ما تعرف و دع ما تنکر و علیک بامر خاصۃ
نفسک و دع امر العامۃ رواہ الترمذی و صححہ **قولہ** کہ افضلیت و اعظمیت و اکثریت مجوزین
در جامہ انتصار علی جمہر الاعصار از کتب معتمدہ علما ـ دین ثابت است **اقول** فضیلت و تبحر و
اتقا منکرین این عمل مثل علامہ فاکہانی و تقی الدین ابن تیمیہ و حافظ شمس الدین ابن قیم و علامہ ابن
حاج و ابو شامہ استاد نووی و قاضی القضاۃ علامہ شوکانی و حضرت مجدد الف ثانی و غیرہم مثل
سفیدہ صبح روشن و آشکار است و محض کثرت مجوزین بدون دلائل شرعیہ کتاب و سنت بی سود
و ہر گاہ کہ عمل مذکور محدث است و سندش در کتاب و سنت مفقود پس بالضرور در جواز و عدم جواز شر
نظر بر قوت دلیل باید نہ بر کثرت و قلت **قولہ** او الا ہر گاہ کہ سکوت شارع علیہ السلام در بیان احکام
مستلزم منع مسکوت عنہ نیست پس تا بدیگران چہ رسد الخ **اقول** بنا ـ دین اسلام و مدار احکام

بر قول و فعل شارع علیه السلام ست چنیکه از جناب علیه الصلوة والسلام یا از صحابه کرام که حسب ارشاد آن علیه السلام علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین المهدیین که فعل ایشان هم واجب الاتباع و سنت میباشند قولاً یا فعلاً ماثور و منقول نیست محدث و بدعت است و بحدیث ایاکم و محدثات الامور و من احدث فی امرنا هذا مالیس منه فهو رد فعل محدث ممنوع قابل احتراز است پس امر غیر ماذون و مسکوت عنه را ممنوع نه السنه بعمل آوردن اولاً صریح مخالفت کتاب و سنت است ثانیاً فقهاء حنفیه و دیگر علماء راسخین که جابجا در عبادات شرعیه سکوت یعنی صرف عدم نقل را دلیل ممانعت و تحریم قرار داده اند بی اصل و لغو خواهند شد کما مر سابقاً قوله ثانیاً میگویم که بدلیل استحسان اجله صدر اول بسیاری از امور خیر را با وجود اطلاق محدث و بدعت و اقرار عدم ثبوت بخصوصها از سنت گنجایش آن است که بجهت ثبوت استحسان بدعت حسنه از صدر اول صدر اول را با مجوزین و ربیاب یکذات گفته آید الخ اقول آنچه که از صدر اول در بعض مقام مثل تراویح و صلوة ضحی اطلاق بدعت آمده محمول بر معنی لغوی است که تفصیلش بالا گذشت پس صدر اول و مجوزین فعل محدث که هر یکی ضد دیگر است چگونه متحد یکذات باشند قوله این قدر دیگر بخیال آرد که بودن امام ابن جزری و قسطلانی و سخاوی و عسقلانی و صاحب مجمع البحار و ملا علی قاری و غیرهم در اعصار خودها از علماء راسخین و متین و حامیان شرع متین و بهترین مردم روشن چون آفتاب است الی قوله در ثبوت آن از سواد اعظم احتیاج ارتیاب است الخ اقول همچنانکه ابن جزری وغیره از مجوزین اند علامه ابن حاج رحمه الله و تاج الدین فاکهانی وغیرهما از علماء محققین و کبرای راسخین و حامیان دین متین از منکرین هم اند و با آثار و احادیث ثبوت قول خود می رسانند و در فعل و ترک اتباع قول و فعل شارع علیه السلام مقدم میدارند پس مراد از سواد اعظم که جماعت صحابه و تابعین ایشان اند مجوزین این عمل را قرار دادن خبط و حماقت است قوله شراح حدیث از محققین تصریح فرموده اند که سن مطلق مرجح و اتی بطریقه است که شامل است احیاء طریقه سابقه و ایجاد طریقه مبتدعه او غیرهما سن منافی ابداع نیست الخ اقول لفظ سن برای اعلام و شامل بمعنی اخترع و ابدع و احدث گفتن بوجوه غلط است اولاً آنکه احداث و ایجاد در شرع بدلیل قول آنحضرت صلعم من احدث فی امرنا هذا مالیس منه فهو رد ممنوع است پس اگر سن را شامل بمعنی احدث گفته شود لازم آید که تحسین هر دو حدیث تخالف واقع گردد ثانیاً آنکه آنحضرت صلعم در حق ایشان ارشاد

مذکور فرموده ترویج سنت نموده بودند نه احداث و ابداع که از سیاق و سباق حدیث که در صحیح مسلم
واقع است صاف ظاهر است ثالثاً در حدیث دیگر ترمذی شریف بجای لفظ سن لفظ احیی
موجود است قال قال رسول الله صلعم من احیی سنة من سنتی قد امیتت بعدی فان له
من الاجر مثل اجور من عمل بها و ظاهر است که یک حدیث تفسیر حدیث دیگر میشود پس متحقق گردید
که لفظ سن بمعنی احیی و ترویج است نه بمعنی احدث و اخترع قوله بسیاری ائمه دین و علما
راسخین تصریح فرموده اند که البته تعامل و اعتیاد مسلمین در بلاد خودها اگرچه بعد عصر صدر اول
باشد داخل استحسان و استحباب بلکه بموجب ارشاد حدیث شریف حکما داخل سنت است
الخ اقول تفصیل و بحث معنی تعامل آنچه که گذشت برای سرکوبی اهل بدعت کافی و وافی است
و حیف است که بلا وجه بنظر تغلیط عوام بار بار اعاده امور مردوده میکنند و کلام و عبارات
مستندین خود ولی بینند شامی در حاشیه در مختار و غیره اش که از مستندین شما هستند تعامل جمیع
صحابه و مجتهدین را معتبر و حجت مینمایند و هرگاه که عمل مولد نه در صدر اول بود و نه در عهد
مجتهدین سابقین پس تعامل از کجا آمد قوله و حجة الاسلام در کیمیای سعادت در آداب جمعه
فرموده و این همه اگرچه بدعت است و از صحابه و تابعین نقل نکرده اند و لیکن نه هرچه بدعت بود
نشاید که بسیاری بدعت نیکو باشد پس بدعتی که مذموم است آن بود که مخالف سنتی بود الخ
اقول قول استحسان اکثر بدعات اولاً مخالف قول حضرت خیر البریات است و ثانیاً
غزالی بر حسن آن لدامی دلیل قائم نموده ثالثاً مخالف است آنچه که خود در احیاء العلوم
انحصار بدعت حسنه در عادات کرده و بدعت سیئه در عبادات کما قال و عند الاستقراء الوحید

تلک البدعة الغیر السیئة فی العبادات البدنیة المحضة کالصوم والصلوة وقراءة القرآن واوصاف
کل منها بل لا تکون بدعة فیها الا سیئة لان عدم وقوع الفعل فی الصدر الاول لیس الا لعدم
الحاجة الیه او لوجود مانع منه او لعدم التنبه له او لتکاسل عنه او للکراهة وعدم مشروعیته
والاولان منتفیان فی العبادة البدنیة المحضة لان الحاجة الی التقرب الی الله بالعبادة لا تنقطع
وبعد غلبة اهله لم یکن مانع وکذا عدم التنبه بها والتکاسل عنها منتف ایضاً اذ لا یجوز ان یظن ذلک
بالنبی صلعم وجمیع اصحابه فلم یبق الا کونها بدعة مکروهة غیر مشروعة انتهی قوله ثانیاً علماء مذکورین
که اعتبار اتفاق فی بودنش از صدر اول شرط میکنند مراد نیست که تعامل لکه صلاحیت تقیید
اطلاق داشته باشند همان است که از صدر اول بالاتفاق استمرار داشته باشد الخ

اقول علماء محققین و فقهاء مستندین صاحب رساله که در معنی تعامل اتفاق صدر اول شرط
میکنند مراد ایشان همین است که چیزی که علی سبیل الاستمرار از صدر اول مروج و مستعمل بلا نکیر باشد
حجت و معتبر است نه تعامل و اتفاق عرف و بلده خاص چنانچه از عبارت حضرت مجدد و رح
و صدر شهید و غیرهما واضح و اگر تعامل اتفاق بلده خاص مراد گرفته شود علاوه مخالفت
تصریح محققین قباحتهای بسیار پیدا خواهند شد یعنی اگر چند صاحبان بلد خاص بحجت تعامل
خود از صراط مستقیم دور افتاده ابواب بدعت و محدثات خلاف جمهور خود مفتوح سازند
و هر یکی از اهل بلاد از تعامل عرف و بلده خاص خود حجت گیرد لازم آید که مردود نباشد و
علاوه ازین بصورت اختلاف باهمی چند اهل بلاد در مسئله خاص هرگاه که هر اهل بلد از تعامل
عرف و بلده خاص حقیقت خود حجت گیرد درانوقت اگر تعامل هر اهل بلد صحیح دانسته شود
لازم آید که همه برحق باشند و هو محال و اگر یکے را از ایشان بر صواب دانند ترجیح بلا مرجح
پیدا خواهد شد و هو ایضاً باطل پس تعامل صدر اول و عرف عام در حقیقت حجت است اول
و مصداقش معاملات مثل بیع و شراء و غیرهما هستند چنانچه در فصول الحواشی شرح اصول
شاشی مسطور است و التعامل هو عادات الناس فی المعاملات من البیع و الشراء
والاجارة و غیرها و در کشف المنار مرقوم و اما التعامل ای عمل جری به العادة فی المعاملات
و در اشباه و النظائر مذکور فهذا اعتبر العرف فی المعاملات و لم یعتبر فی التعلیق فیبقی علی عمومه
و لا یخصصه العرف و حموی در حاشیه اشباه گفته قال بعضهم العادة الغالبة انما تؤثر فی المعاملات
لکثرة وقوعها و رغبة الناس فیما یروج فی النفقة غالبا و لا تؤثر فی التعلیق و الاقرار و الدعوی
بل یبقی اللفظ علی عمومه فیها انتهی قوله بدان معنی لفظ بدعت هیچ منافی بحسن ندارد الخ
اقول اگر از بدعت معنی لغوی مراد است صحیح و درست و اگر معنی شرعی مراد است پس
بدعت شرعی را که موجب ضلالت و آفت است از حسن و قربت چه تعلق و باهم هر دو منافات
ظاهر و آنچه که در کلام بعض حضرات بر بعض مستحسنات اطلاق بدعت آمده بمعنی لغوی است
کما هو قوله تعامل حرمین شریفین زادهما الله تعالی شرفاً خصوصاً موجب حسن مندوبیت و
مخالفت از مستلزم قبح و کراهت انگاشته اند الخ اقول شارع علیه السلام اختیار امتیاز
حسن و قبح افعال بر کتاب و سنت فرموده است کما قال و ان تنازعتم فی شیء فردوه الی
الله و رسوله نه بر فعل علماء حضرات حرمین شریفین اگر اختیار حسن و قبح موقوف بر موافقت

ومخالفت آنحضرت باشد لازم آید که اہل حرمین شریفین ہرچہ از قسم بدعات ونکردہات فعل آرند حسب قول صاحب رسالہ ہمہ محمود ومستحسن باشد چنانچہ درین قرب زمان ہمہ را آنجا از قلت علم وکثرت جہل وحب دنیا میشود بر ہمگنان مخفی نیست الامن حفظہ اللہ تعالی چنانچہ قرطبی گفتہ فیہ تنبیہ علی صحۃ مذہب اہل المدینۃ وسلامتہم من البدع وان عملہم حجۃ کما رواہ مالک قلت ہذا انما کان فی زمن النبی صلعم والخلفاء الراشدین الی انقضاء القرون الثلاثۃ وہی تسعون سنۃ واما بعد فقد تغیرت الاحوال وکثرۃ البدع خصوصا فی زماننا ہذا انتہی وملا علی قاری در مرقاۃ در باب بیان قیام رمضان بعد اظہار ابتلاء اہل حرمین شریفین در بدعات وفساد گفتہ ولوا درک الاوائل ما انتہی الیہ الاخرون کما علیہ اہل زماننا تخلو الحرمتہ المجاورۃ فی الحرمین الشریفین من شیوع الظلم وکثرۃ الجہل وقلۃ العلم وظہور المنکرات وفشو البدع والسیات والحلال والحرام والشبہات انتہی پس باوجود اینچنین حالت در استحسان عمل مذکور از عمل اہل حرمین شریفین حجت گرفتن از بس عجب است وحق اینست کہ بقول علامہ قرطبی تا نود سال بعد وفات جناب رسالت مآب صلعم کہ انتہاء مدت قرون ثلاثہ بود فعل حضرات مذکورین قابل احتجاج بود نہ الی یوم القیامۃ قولہ البتہ بی شک وشبہ سکنہ حرمین طیبین محرمات شرعیہ بعمل آرد آن افعال اولیاقت اتباع ندارند الخ اقول ہرگاہ کہ افعال اہل حرمین بدون وجود سند کتاب وسنت حسب تصریح محققین لایق احتجاج واستنا دنیستند پس فعل وعمل اہل آنحضرت درین عمل محدث مقبول نخواہد شد عام است از ینکہ فعل عالم باشد یا جاہل قولہ فقہاء کرام ومحدثین عظام حدیث ما راہ المسلمون حسنا را مرفوعا ہم از آنحضرت صلعم روایت نمودہ اند وبدان جابجا در کتب مشہورہ معتمدہ برای استحسان مستحبات آئمہ است وتعامل عرف وعادت استدلال فرمودہ اند الخ اقول اولا در مرفوع بودنش کلام است در اشباہ مذکور است قال العلائی لم اجدہ مرفوعا فی شئی من کتب الحدیث اصلا ولو بسند ضعیف بعد طول البحث وکثرۃ الکشف والسوال وانما ہو قول عبد اللہ ابن مسعود موقوفا علیہ اخرجہ احمد فی مسندہ انتہی ثانیا قطع نظر از مرفوع وموقوف بودن حدیث مذکور مدعای اہل بدعت بثبوت نمی رسد زیرا کہ حسب تحقیق محققین در ما راہ المسلمون الف لام برای عہد است ومراد ازان محقق صحابہ کرام اند چرا کہ دران حدیث ذکر ومدح اصحاب مسعود است وتحقیر مخالفان شان [illegible] [illegible] لیاقت وصلاحیت [illegible] کہ رای [illegible]

ایشان قابل وثوق و اعتماد باشد کما لا یخفے پس با وصف موجود بودن قرینہ از مسلمون مفہوم معہود
مراد نگرفتن وتعمیش نمودن سراسر بیجا است اگر بقول صاحب رسالہ الف لام جنس مراد گرفتہ
شود تاہم در اثبات عمل مولد از حدیث مذکور حجت گرفتن راست نمے آید کہ ہمچنانکہ چند علماء زمان
تجویزش کردہ اند دیگر علماء راسخین راہ انکارش ہم پیمودہ اند پس بر بناء ما راٰہ المسلمون قبیحاً فہو
عند اللہ قبیح از انکار مانعین بالضرور عمل مذکور قبیح خواہد شد البتہ اگر عمل مولد در عالم بلانکیر استعمال
و رواج یافتے در انوقت از مسلمون مطلق جنس مسلمین مراد گرفتن و در اثبات مدعا از ان حجت آوردن
سزاوار بودے و ہرگاہ کہ عمل مذکور مختلف فیہ و از مشتبہات گشت و احتراز از مشتبہات
ضرور و ہم چنین دفع مضرت از جلب منفعت اولی و مقدم بناء علیہ ترک عمل مذکور لابد و ضرور است
و علاوہ ازین از حدیث مذکور در ان مقام حجت گرفتہ میشود کہ مضاد آن دلائل شرعیہ موجود نباشند
و حالانکہ در مذمت این عمل بوجہ بدعت و محدث بودنش احادیث بسیار وارد اند کما مر الغرض
بعد زمان مشہود لہا بالخیر کہ احاطہ کذب و فتن و شرور گردیدہ و بر اقوال علماء این زمان حسب
ارشاد جناب سید الکونین صلعم خیر القرون قرنے ثم الذین یلونہم ثم الذین یلونہم ثم یفشو الکذب
فلا تعتمدوا اقوالہم قابل وثوق و اعتماد نماندہ از حدیث مذکور بر استحسان بدعات مخترعات خود
استدلال آوردن سراسر بیجا و خلاف منشاء شارع علیہ السلام است و صاحب مجالس
رحمہ اللہ درین باب تقریر دلپذیر نگاشتہ است کما قال فان قیل قد اعتاد کثیر من الناس
ان یستدلوا علی عدم کراہۃ ما اعتاد وا من البدعۃ بحدیث شائع بینہم وہو ما راٰہ المسلمون حسنا
فہو عند اللہ حسن و ما راٰہ المسلمون قبیحا فہو عند اللہ قبیح فہل یصح ہذا الاستدلال منہم ام لا یصح فالجواب
علی ما ذکرہ بعض الفضلاء ان ہذا الاستدلال لا یصح والحدیث حجۃ علیہم لا لہم لانہ بعض حدیث موقوف
علی ابن مسعود رواہ احمد والبزار والطبرانی والطیالسی و ابو نعیم ہکذا ان اللہ تعالی نظر فی
قلوب العباد فاختار محمداً فبعثہ برسالتہ ثم نظر فی قلوب العباد فاختار لہ اصحاباً فجعلہم انصار دینہ
و وزراء نبیہ فما راٰہ المسلمون حسنا فہو عند اللہ حسن و ما راٰہ المسلمون قبیحاً فہو عند اللہ قبیح ولا شک ان اللام
فی المسلمین لیس لاستغراق الجنس لان الحدیث حینئذ یکون مخالفاً لقولہ علیہ السلام ستفترق امتی علی ثلث
و سبعین فرقۃ کلہم فی النار الا واحدۃ لان کلاً من فرق الامۃ مسلم یرے مذہبہ حسنا فیلزم ان لا تکون
فرقۃ منہا فی النار وکذا بعض المسلمین یری شیئاً حسناً و بعضہم یراہ قبیحاً فیلزم ان لا یتمیز الحسن من
القبیح بل ہو اما للعہد والمعہود ما ذکر سابقاً فی قولہ فاختار لہ اصحاباً فیکون المراد الصحابۃ فقط او للاستغراق

خصایص الجنس فیراد بالمسلمین اہل الاجتہاد الذین ہم الکاملون فی صفۃ الاسلام صرفا للمطلق الی الکمال

لان المطلق عند عدم القرینۃ ینصرف الی الفرد الکامل وہو المجتہد فیکون المعنی ما راہ الصحابۃ

او اہل الاجتہاد حسنا فہو عند اللہ حسن و ما راہ الصحابۃ او اہل الاجتہاد قبیحا فہو عند اللہ قبیح و یجوز ان

یکون الاستغراق الحقیقی مرادا فیکون المعنی ما راہ جمیع المسلمین حسنا فہو عند اللہ حسن و ما راہ جمیع

المسلمین قبیحا فہو عند اللہ قبیح و ما اختلف فیہ فالعبرۃ حینئذ للقرون المشہود لہم بالخیر لا للقرون المشہود

لہم بالکذب فی قولہ عم خیر القرون قرنی الذین بعثت فیہم ثم الذین یلونہم ثم یفشو الکذب

فلا تعتمد اقوالہم و افعالہم ولا ریب ان الصحابۃ و التابعین و الائمۃ المجتہدین کانوا یرون ما

جاوز قدر الضرورۃ من البدع قبیحا فہو عند اللہ قبیح **قولہ** بر تقدیر الف لام استغراق اثبات اجماع و اتفاق مروج قاطبۃ برائی استحسان چہ ضرور است چہ دران الف لام استغراق مفید مفاد کل افرادے مذہب منصور است الی قولہ بموجب تدقیق این ارباب تحقیق این معنی خواہد شد کہ پسندیدہ ہر مومن پسندیدہ پروردگار است حالا صاحب سالہ فرماید کہ تقدیر استغراق صاحب سالہ را چہ مفید کار است الخ **اقول** کج فہمی صاحب سالہ ازینجا باید دریافت کہ چہ قدر دور از قواعد بحث و مناظرہ افتاد و تعصبش در بدعات از کجا بکجا کشیدہ انچہ درینجا بر عبارت کلمۃ الحق منع وارد کردہ این منع است بمقابلہ منع زیراکہ عبارت مسطورہ و تواند شد کہ الف لام برائے استغراق حقیقی باشد دلالت واضحہ دارد بر سعی منع از استدلال بحدیث ما راہ المسلمون حسنا کہ حجت اہل بدعت است و مقصود از ان ابطال احتجاج ست بابداع تاویل و احتمال اگرچہ من وجہ متضمن ضعفے باشد بمقابلہ مانع چنین تقریر پیش آوردن کہ بر تقدیر الف لام استغراق اثبات اجماع و اتفاق مردم قاطبۃ برای استحسان چہ ضرور است ایراد منع است بر کلام مانع حالانکہ ناروا بودن این امر بر مبتدیان ہم پوشیدہ نیست تا بہ منتہیان چہ رسد و انچہ سرائیدہ کہ بودن الف لام استغراق مفید مفاد کل افرادی مذہب منصور است الخ ہمہ اش بے سروپا و از علم و عقل ہر دو دور است زیراکہ در استغراق اجتماع و اتفاق تمامے افراد از مسلمات جملہ محققین اہل اصول است ازینجاست انچہ صاحب توضیح در ثبوت اجماع از حدیث لا تجتمع امتی علی الضلالۃ و قولہ علیہ السلام ما راہ المسلمون حسنا فہو عند اللہ حسن حجت گرفتہ گفتہ بدہ ہی الادلۃ المشہورۃ علی ان الاجماع حجۃ و قاضی عضد در شرح مختصر ابن

صاحب در خصوص این حدیث نوشته قالوا ثانیا قال صلعم ماراه المسلمون حسنا فهو عند الله
حسن دل علی ان ماراه الناس فی عاداتهم ونظر عقولهم مستحسنا فهو حق فی الواقع اذ ما لیس بحق لیس
بحسن عند الله الجواب المسلمون صفة عموم فالمعنی ماراه جمیع المسلمون حسنا انتهی وابهری در حاشیه
شرح مختصر در بحث استغراق نگاشته وقوله المستغرق ارید به معناه اللغوی وهو ان لا یخرج عنه
شی من المتعدد الذی یمکن ان یعضده اللفظ واگر بقول شیخ المبتدعین معتبر داستغراق کل افرادے
بلا لحاظ اتفاق باشد لازم آید عدم امتیاز حق از باطل وتجویز سایر بدعات حسنه وسیئه واجتماع
حسن وقبح از جهت واحده وعدم تفرقه زشت از خوب ونجات هر فریق از فرق هفتاد وسه است
محمدیه علے صاحبها الصلوٰة والسلام ومخالفت بحدیث ستفترق امتی وغیر ذلک من الاباطیل
کما شرحه المولف دام اقباله که معترض از ان بالکل ساکت وعاجز مانده ورنه چون مزعوم خودرا
منصور گفته بودے بایست که یگان یگان اعتراض را هم از وے دفع مینمود وانی له ذلک هر که
استغراق جمع را مانند استغراق مفرد گفته مراوش در تعلق حکم بهر واحد از افراد است نه آنکه بودن
اتفاق واجتماع دران مصداق مرادست واگر استغراق افرادی بلا اتفاق هم مفاد حدیث باشد
چنانکه زعم ابن الفضول ست در تجویز وتحسین امور این لابد وضرورست که بعد ظهور تکثیر وتقبیح او از
احدی بوقوع نیاید حذرًا عن الخبط والتناقض ومسئله مولد وغیره چون ازین قبیل نیست لاجرم
استدلال بدان ساقط است این تطویل بپاس خاطر مخاطب ما هم کرده ایم والا از اصل حجت
گرفتن بدین حدیث موقوف که قول صحابی ست در تجویز محدثات که از جنس تشریع مالم یشرعه
الله ورسوله است ومخالف است آیات واحادیث صحیحه مرفوعه که در رد عامه بدعات نص اند وافادهٔ
توهم وتخمین جواز هم نمیکند ظن ویقین کجا قوله همین یک دلیل که دلیلی بر حرمت آن قایم نیست برائے
جواز کفایت می نمود الخ اقول قطع نظر ازین که دلائل متعدده بر ممانعت عمل مذکور اهل حق قایم وظاهر
نموده اند بر تقدیر تسلیم دلیل مذکور سوائی آن محرمات ومنهیات که صراحةً در شریعت مذکور نیستند دیگر
منهیات ورسومات شرک وبدعات که خاص دلیل بر حرمت آن مذکور ومنصوص نیست وصاحب رساله
ومقتدایانش هم اکثر آنها را بدلیل عدم ثبوت حرام ومکروه میدانند ممنوع نباشند واحادیثیکه در
حرمت بدعت وفعل محدث وارد اند لاحاصل شوند کما لا یخفی قوله اگر این دلیل مستلزم ضلالت
این عمل است البته ضلالت جمیع مستحبات فقهاء کرام از ان لازم است الخ اقول هر گاه که
خود فقهاء حنفیه از ترک آنحضرت صلعم وعدم نقل در کراهت وعدم جواز فعل حجت گرفته اند اگر

مانعین این عمل هم بدان حجت گیرند مضایقه ندارد و انچه که بعض فقها بر خلاف ان بعض بدعات را بلا دلیل از مستحسنات شمرده اند جوابش بتفصیل تمام بالا گذشت **قوله** بر تقدیر صحت نهایتش در عدالت صدر اول هم که بسیاری از امور زائده بر قدر مسنون و ماثور را با وجود ترک آنحضرت صلعم و اقرار عدم سنیت و اطلاق محدث و بدعت داخل مستحسنات و مندوبات ساخته اند خللے عظیم می اندازد الخ **اقول** در عدالت صدر اول خیال خلل نمودن ناشی از جهل است زیرا که آنحضرت در فعل و ترک اقتدار شارع علیه السلام بر ذمه خود لازم میدانستند که از کتب حدیث واضح است و در بعض افعال مثل تراویح وغیره اهتمام جماعت نمودن آنحضرات کرام داخل بدعت و زیادت نیست که اصلش از فعل شارع علیه السلام ثابت است و اطلاق بدعت بران بمقتضای معنے لغوی است و برهمین قیاس است صلوة ضحے و هرگاه که خود فعل حضرات صحابه کرام بموجب ارشاد جناب رسالتمآب صلعم سنت و واجب الاتباع است پس قیاس بدعات خود بر افعال آن حضرات نمودن سفسطه محض است **قوله** و هر چند ضرور نیست که هر چه از کشف و الهام و واقعات و منام صلحاء کرام و اولیائی عظام معلوم شود علی الاطلاق حجت باشد الی قوله انچه از ان مخالف بحکم شارع علیه السلام نداشته باشد قبول باید کرد الخ **اقول** حالات کشف و اخبار خواب و منام اگر مطابق حکم حضرت سید الانام باشند بالضرور قابل قبول و تسلیم هستند و بصورت مخالفت یا زیادت بر قدر مسنون داخل خرافات اند بدینوجه حضرات صحابه کرام و اهلبیت عظام و محققین صوفیه عالی مقام گاهی در امور شرعیه صرف بر واقعات منام و کشف بدون موازنه از کتاب و سنت حکم نمی فرمودند چنانچه در مجالس الابرار مرقوم است صرح العلماء بان الالهام وکذالک الرویا فی المنام لیس شئ منهما من اسباب المعرفة بالاحکام خصوصاً اذا خالف کل منهما کتاب الله تعالی و سنة رسوله علیه الصلوة والسلام فان عمر بن الخطاب رض مع کونه سید المرسلین و المحدثین کان اذا وقع فی قلبه الخواطر لا یلتفت الیها و لا یحکم بها و لا یعمل بها حتی یعرضها علی الکتاب و السنة و لا یلتفت الیها و المحققون من علماء الطریقة قد تمسکوا بالکتاب و السنة و وزنوا بهما افعالهم و اقوالهم و مجاهداتهم و مکاشفاتهم فما وجدوه غیر موزون بهذین المیزانین و غیر ثابت بهذین الشاهدین لم یعتبروه و لم یلتفتوا الیه انتهی و علاوه ازین اعتبار کشف در طریقت است نه در شریعت حضرت مرزا مظهر جان جانان در مکاتیب خود نوشته اند کشف در امور طریقت معتبر است و در احکام شریعت حجت نیست و انچه که حضرت شاه ولی الله صاحب دهلوی رحمة الله علیه در قرة العینین

حالات کشف و الهام و خواب

فی تفضیل الشیخین فرمودہ کہ آنحضرت صلعم بعد وفات شریف در حالت خواب بر وقت و قتادہ ان
قحط شخصے را حکم فرمودند کہ ائت عمر فمرہ ان یستسقی للناس بر تقدیر صحت سند حضرت ندارد کہ ہرگاہ
کہ اصل استسقا بر وقت امساک باران مسنون و ماثور است اگر آنحضرت صلعم در حالت رویا
برائی ادای آن ارشاد فرمودہ چہ محذور البتہ اگر بدون ماثوریت صرف بر بنای خواب مذکور
حضرت عمرؓ ابتدا بران عمل فرمودی آنوقت حکم خواب مذکور قابل احتجاج و لائق ذکر در نیبابیعہ
واذلیس فلیس ودیگر حکایات و امثال خواب و کشف کہ صاحب رسالہ درینمقام ذکر کردہ
ہمہ لاطائل است بدون وجود نصوص کتاب و سنت در احکام شرعیہ موثر نمیشوند چنانچہ
در قسطلانی شرح صحیح بخاری در قصہ خواب حضرت عباسؓ در باب تخفیف عذاب ابی
لہب مرقوم است فلا یحتج بہ اذ ہو رویا منام لا یثبت بہ حکم شرعی و در فتح الباری مذکور
است فالذی فی الخبر رویا منام فلا حجۃ فیہ انتہی و در شرح منام مسطور ولا اعتبار بالہام
غیر النبی و رویاہ و قاضی شوکانی رح فرمودہ ولا یخفاک ان الشرع الذی شرعہ اللہ تعالی
علی لسان نبینا صلی اللہ علیہ وسلم قد کملہ اللہ عز وجل وقال الیوم اکملت لکم دینکم ولم یاتنا
دلیل یدل علی ان رویتہ فی النوم بعد موتہ صلعم اذا قال فیہا بقول او فعل فیہا فعلا یکون
دلیلا و حجۃ بل قد قبضہ اللہ الیہ عند ان کمل لہذہ الامۃ ما شرعہ لہا علی لسانہ ولم یبق بعد ذالک
حاجۃ للامۃ فی امر دینہا و قد انقطعت البعثۃ لتبلیغ الشرائع وتبیینہا بالموت وان کان رسولا حیا
ومیتا و بہذا تعلم ان لو قدرنا ضبط النائم لم یکن ما رآہ من قولہ صلعم او فعلہ حجۃ علیہ ولا علی غیرہ من
الامۃ انتہی و آنحضرت صلعم کہ در حالت خواب یک شخص را فرمود کہ بفلان موضع بر ورکاز
بدست تو خواہد آمد و نیست دران خمس بر تو چنانچہ شخص مذکور بہمان جا رفت و رکاز یافت آنوقت
رای بعض بران شد کہ خمس بر وی نیست مگر شیخ عز الدین بن عبد السلام فتوی بہ بودن خمس
بر وی باین وجہ داد کہ در حدیث صحیحین در رکاز وجوب خمس وارد است کما قال وقد عارضہ
ما ہو اصح وہو الحدیث المخرج فی الصحیحین فیقدم علیہ انتہی پس ثابت شد کہ بحالت مخالفت
یا کمی و زیادت از کتاب و سنت حالات رویا در شریعت حجت نمیباشد کما لا یخفی قولہ پس
اگر کسے مولودیان محبان و محبوبان بارگاہ نبوی را دشمن رسول قرار دہد یا در شان آنحضرت
کلمہ شنیعہ گروہ ضلالت پژوہ در معرض بیان آرد الی قولہ ہرچہ در شانش گفتہ آید کمتر است الخ
اقول طاعت حضرت رب العالمین و محبت جناب خاتم النبیین صلعم در اتباع سنت و

اجتناب از رسوم شرک و بدعت است کما قال تعالیٰ قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله
پس آنانکه از سنت سروکار ندارند و ہر وقت در بدعات منہمک و مشغول باشند از طریقہ مرضیہ
آنجناب بعد سلکے وارند و خود را از محبوبان بارگاہ نبوی گویند برعکس نہند نام زنگی کافور ست
کما قال الشاعر۔ تعصی الله وانت تظہر حبہ ۔ ہذا لعمری فے القیاس بدیع ٭ لو کان حبک صادقاً
لاطعتہ ٭ ان المحب لمن یحب مطیع ٭ تم باید دید کہ باوجودیکہ آنحضرت صلعم در ہیئت طواف
بیت الله شریف کہ عبادت مخصوصہ مثل صلوٰۃ است بر استلام رکن یمانی و رکن
اسود اقتصار فرمودہ اند و استلام رکن عراقے و شامی ترک نمودہ اند معہذا محققین
در شروح صحاح احادیث مثل عینے شرح صحیح بخاری وغیرہ روایت میفرمایند کہ مذہب
حضرت امام حسن و امام حسین رض استحباب و جواز استلام رکن عراقے و شامے بودہ است
الخ **اقول** باید دانست کہ در استلام ارکان باہم صحابہ کرام وغیرہم مختلف اند
اکثری برآنند کہ بر رکن یمانے و حجر اسود اقتصار باید کرد و بعض برانند کہ چیزے
از بیت لایق ترک نیست استلام ارکان اربعہ نماید پس مذہب اول مطابق فعل
جناب شارع علیہ السلام ست و مذہب ثانے مطابق قیاس و عقل و ظاہر ست کہ
بمقابلہ فعل رسول الله صلعم عقل و قیاس را مداخلت نیست چنانچہ در فتح البارے مرقوم
است وقال بعض اہل العلم اختصاص الرکن معین بالسنۃ ومستند التعمیم القیاس واجاب
الشافعی عن قول من قال لیس شیٔ من البیت مہجوراً بانا لم ندع استلامہما ہجراً للبیت
وکیف نہجرہ وہو یطوف بہ ولکنا نتبع السنۃ فعلاً او ترکاً ولو کان ترک استلامہما
ہجراً لہما لکان ترک استلام مابین الارکان ہجراً لہا ولا قایل بہ ویوخذ منہ حفظ المراتب
واعطاء کل ذی حق حقہ وتنزیل کل احد منزلتہ انتہے و بظاہر مفہوم میشود کہ حضرات مذہب
ثانی از فعل آنحضرت صلعم آگاہ نبودند کہ بطرف قیاس مائل شدند چنانچہ عند المناظرہ ہرگاہ
کہ حضرت ابن عباس بہ امیر معاویہ در ترک رکن شامی و عراقے حوالہ فعل رسول الله صلعم
بمیان آوردند امیر معاویہ بجوابش درآنوقت ساکت شدند و حجت قیاس بمیان نیاوردند
بلکہ تسلیم و تصدیقش کردند چنانچہ حافظ ابن حجر بعد ذکر بحث مذکور در فتح البارے
تجویز عقلے را رد نمودہ است کما قال وروی الشافعی من طریق محمد بن کعب القرظی ان
ابن عباس کان یمسح الرکن الیمانے والحجر وکان ابن الزبیر یمسح الارکان کلہا ویقول

لیس شیء من البیت مہجوراً فیقول ابن عباس لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة ولفظ روایة
مجاهد المذکورة عن ابن عباس انه طاف مع معاویة فقال معاویة لیس شیء من البیت مہجوراً فیقول
ابن عباس لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة فقال معویة صدقت وبهذا یتبین ضعف
من حمله علی التعدد وان اجتهاد کل منهما یعتبر علی ما انکره علی الآخر وانما قلت ذالک
لان مخرج الحدیثین واحد وهو قتادة عن ابی الطفیل وقد جزم احمد بان شعبة قلبه فسقط التجویز
العقلی انتهی الغرض از ہمچنین اختلاف که مابین صحابه وتابعین در اکثر مسائل واقع است
تنقیص وتجهیل آنحضرات لازم نمی آید وانچه که شیخ المبتدعین درین مسئله از فعل حضرت
امام حسن و امام حسین علیهما السلام در استلام ارکان اربعه حجت گرفته محدثات و بدعات خود
را بران قیاس می نماید سراسر جهل و سفاهت است زیراکه هرگاه که حضرت ابن عباس
درہمان وقت بآیه کریمه لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة رد و انکار نموده اند و بعد از آن
امام شافعی وغیره هم جوابش بدلیل لزوم اتباع فعل رسول الله صلعم داده اند و دیگر ایمه
مجتهدین و علماء محققین فعل شارع علیه السلام را معمول به خود ساخته اند پس درینمقام قول
شاذ وغیر مقبول را که بنایش عدم اطلاع بر فعل آنحضرت صلعم است ذکر کردن ریگ دریا
بمشت پیمودن و خاک صحرا بر سر افشاندن ست و علاوه این چه ضرورست که تمام اقوال
جمله صحابه کرام و اتباع ایشان محقق و موثق باشند و گاهی مورد خطا نشوند اگرچه حضرات مذکورین
در حالت خطا هم به حسن نیت خود مصیب هستند و نمیدانم که شیخ الفراسله نزد خود قول حضرت
حسنین علیهما السلام را در استلام ارکان اربعه پسندد و قبول می نماید یا نی بر تقدیر اول مخالفت
جناب خاتم الرسالت و جمهور علماء امت که صریح مذموم و ممنوع است بر خود گوارا کردن
است و بر تقدیر ثانی وجه انکار چیست آیا زیادت بر فعل رسول مقبول و عدم ماثوریت
است یا غیر آن اگر زیادت و عدم ماثوریت سبب انکارست پس انچه که صاحب رساله از
راه جهالت درینمقام بر صاحب کلمة الحق ایراد نموده همه بران عاید اند نما هو جوابکم فهو
جوابنا و اگر غیر آن ست تصریحش نماید قوله حال دیانت این حضرات دیدنی است که عبارات
از کتابی ذکر میکنند و برای تغلیط عوام انچه مخالف هوائی خود می باشد از اول و درمیان
و آخر به تحریف حذف میکنند عبارت محدث دهلوی از رجال شیخ احمد شیبانی نقل نموده
الخ اقول باید دانست که اہل بدعت بظاهر دعوی محبت ان سرور علیه السلام هم

زبان خود میرانند و اظهارش از انعقاد مجالس میلاد و دیگر بدعات که ترویجش موجب خرابی ایمان
و مخالفت ارشاد انجناب است میسازند و بذکر مناقب و فضائل اهل بیت اطهار و تفقد و ذکر
حالات سادات ابرار که بطرز مسنون شرعاً از حسنات و باعث رضائی سید الکائنات
است توجه نمیدارند رئیس المحققین صاحب کلمة الحق دام اقباله بدینوجه بر حال بدمآل فرقه
فراسله حیف و تاسف خورده بذکر فضائل اهل بیت عظام و سادات کرام متوجه گشت
و علاوه دیگر کتب از کتاب اخبار الاخیار شیخ عبد الحق دهلوی هم اخذ نموده چونکه عبارت
کتاب مذکور طول و طویل و مشتمل بر قصص و حکایات راست و ناراست بوده بخوف
تطویل از همه در گذشته فقره چند که در ذکر فضائل سادات کرام مناسب مقام بود نقل
نمود و عبارتیکه حذف و ساقط فرموده هیچ وجه مضر صاحب کلمة الحق و مفید سرگروه اهل
بدعت نه بود پس اندرین صورت الزام خیانت بر صاحب کلمة الحق عاید کردن شفاهت
صاحب رساله است و شک نیست که بعض حالات مندرجه کتاب مذکور که متروک شد
اند خلاف عقائد اهل سنت هستند چنانچه در حال شیخ مذکور گفته که در عشره عاشوره
و دوازده روز از اول ربیع الاول جامه نو و جامه شسته نپوشیدی و درمیان این
ایام جز بر خاک نخفتی پس میگوییم که ذکر اینچنین خرافات که روافض در عشره میکنند و اهل
سنت بفضله تعالی از آن محفوظ و مصئون اند صاحب رساله را چه مفید بود که در غیظ و غضب
آمده از عدم ذکر خرافات مذکوره ناحق الزام خیانت و تحریف بر صاحب کلمة الحق نهاده
قوله این ادعای ست مخالف تحقیق ائمه محققین و تصریح جمهور علمائی دین الی قوله در
درمختار گفته و فی الوهبانیة یجوز بل یندب القیام تعظیماً للقادم کما یجوز القیام و لو
للقاری بین یدی العالم الخ اقول مذمت قیام تعظیمی که جابجا در احادیث صحیحه و کتب
مرضیه مذکور است آنرا مندوب و مستحب انگاشتن و بر مانعین آن الزام مخالفت جمهور نهادن
کذب صریح و قول قبیح است چنانچه در ترمذی در باب کراهة قیام الرجل للرجل مذکور است
عن ابی مجلز قال خرج معاویة فقام عبد الله ابن الزبیر و ابن صفوان حین یراه فقال اجلسا
سمعت رسول الله صلعم یقول من سره ان یتمثل له الرجال قیاماً فلیتبوأ مقعده من النار
و از حضرت انس رض روایت آمده قال لم یکن شیء احب الیهم من رسول الله صلعم و کانوا
اذا راوه لم یقوموا لما یعلمون من کراهته لذلک و جلال الدین سیوطی مستند صاحب

رسالہ در مرقاۃ الصعود حاشیہ ابوداؤد گفتہ وتنازع فیہ طائفۃ منہم ابن الحاج بانہ صلعم انما
امرہم بالقیام لسعد لینزلوہ عن الحمار لکونہ مریضا کما فی بعض الروایات ووقع فی مسند امام
احمد آمدہ قوموا الی سیدکم فانزلوہ قال ولو کان القیام المامور بہ لسعد ہو المتنازع فیہ لما خص بہ
الانصار فان الاصل فی افعال القرب التعمیم انتہی وملا علی قاری در مرقاۃ نوشتہ ان
الصحابۃ رض ما کانوا یقومون لتعظیمہ مع انہ سید الخلق لما یعلمون من کراہتہ لذلک علی ما سیاتی
انتہی وشیخ عبد الحق در لمعات نوشتہ وقد ادعی بعضہم ان القیام للداخل سنۃ واحتجوا
بما یجئ من قولہ صلعم قوموا الی سیدکم ویجی جوابہ ایضا وذہب بعضہم الی انہ مکروہ منہی
عنہ لما ثبت فی حدیث انس من کراہتہ صلعم قیام الصحابۃ وقال انہ عادۃ الاعاجم انتہی
ودر سیرت شامی مرقوم ست جرت عادۃ کثیر من المحبین اذا سمع بذکر وضعہ صلعم ان
یقوموا لتعظیمہ وہذا القیام بدعۃ لا اصل لہ انتہی ودر فتح الودود حاشیہ ابوداؤد در ذیل حدیث
قیام مذکور ست وللناس کلام کثیر فی ہذہ المسئلۃ وعلی ہذا الحدیث والاقرب ان ترکہ
اولی واحری ان تیسر بلا افضاء وایذاء وخصومۃ واللہ اعلم انتہی وغیرہ الی در حیاۃ العلوم
نوشتہ القیام مکروہ علی سبیل الاعظام لا علی سبیل الاکرام وہو فی المسجد اشد کراہیۃ
لان المسجد موضع الصلوۃ والقیام فیہ للہ وحدہ لا شریک لہ فلا یشرک بہ احدا وقال تعالی
ولا یشرک بعبادۃ ربہ احدا والجلوس فی المسجد عبادۃ فکرہ القیام للداخل انتہی ودر
برہان شرح مواہب الرحمان مسطور ست قیل یکرہ القیام للتعظیم انتہی وحافظ ابن حجر
وعلامہ ابن حاج وشیخ الاسلام ابن تیمیہ وحافظ ابن قیم وغیرہم انکارش کردہ اند پس
بعد مطالعہ کلام مستندین خود سہ بگیہ بیان شدہ در کراہت قیام تعظیمی تا خلفی اختیار
کردہ راہ انکار نباید پیمود واز خیالات وخرافات خود توبہ باید نمود وآنچہ کہ بعض فقہا بجواز
رفتہ اند افضل ترین ایشان بآیات واحادیث بردش پرداختہ اند قولہ اولا کہ درین
روایت نفی قیام مقید بوقت رویت است پس ثبت ادعا اطلاق نیست الخ اقول
ہرگاہ کہ قیام تعظیمی بوقت رویت ومواجہ قادم منہی عنہ گشت پس بحالت غیبت وبدون
مشاہدہ آن بدرجہ اولی ناجائز ومکروہ خواہد شد علی الخصوص بعد ممات وہو المطلوب
قولہ دوم این قضیہ مہملہ است ومہملہ در قوت جزئیہ پس ادعا کلیت وعموم از ان کے ثابت
خواہد بود الخ اقول مہملہ را علی الاطلاق در قوت جزئیہ دانستن وکلیت را از معنیش مطلقاً

را ہذا دن غیر صحیح است زیرا کہ گاہے از قضیۂ مہملہ معنے عموم و کلیت مفہوم نشود و در ضمن
آن جزئیہ ہم صادق مے آید چنانچہ الانسان حیوان قضیۂ مہملہ است ولیکن بر معنے عموم
مشتمل است یعنے ہر فرد انسان حیوان است ہمچنین الفاظ حدیث مذکور کانوا اذا راوہ
لم یقوموا لما یعلمون من کراہتہ لذلک دال بر معنی عموم اند یعنی ہر وقت تشریف آوری
آنحضرت صلعم صحابہ کرام عموماً قیام تعظیمے نمیکردند قولہ قاضی عیاض در شفا آورده ان
رسول اللہ صلعم کان جالسا یوما فاقبل ابوه من الرضاعۃ فوضع لہ بعض ثوبہ فقعد علیہ ثم
اقبلت امہ فوضع لہا ثوبہ من جانبہ الآخر فجلست علیہ ثم اقبل اخوه من الرضاعۃ فقام رسول اللہ
صلعم فاجلسہ بین یدیہ الحدیث اقول بر اہل فراست و ذکا است مخفے و محتجب نیست کہ قیام
آنحضرت صلعم وقت آمدن اخ رضاعی خود بنظر تعظیم نبود بلکہ بغرض توسیع جای یا توسیع
رداء بفحوای تفسحوا فے المجالس بوده چنانچہ مروج این دیار و امصار ہم است کہ بعضے وقت
بغیر قصد تعظیم قادم غیر مستحق الاکرام صرف بنظر فراخی جای یا مسند اکثر ہمچنین میکنند ورنہ
ظاہر است کہ تعظیم و اکرام والدین شرعاً و عرفاً بہ نسبت برادر بدرجہا زائد است
پس برای تعظیم والدین قیام نفرمودن و بغرض تعظیم برادر برخاستن بعید از قیاس
است چنانچہ علامہ ابن الحاج صاحب مدخل رحمۃ اللہ علیہ در جواب این استدلال گفتہ

جواب از قیام برای برادر رضاعی

فانظر رحمک اللہ وایانا بنظر الانصاف الی ہذا العالم کیف جعل القیام للاخ من باب البر
والاکرام علے ما ظہر لہ و نقل ہذا الحدیث و یقول ان النبی صلعم لم یقم لابیہ ولا لامہ وانما
قام لاخیہ والقضیۃ واحدة والموضع واحد وقد قدم رحمہ اللہ فے اول الفصل قولہ
الذی یختار القیام للوالدین والعلماء والصلحاء ولم یذکر الاخوة ثم اتی بہذا الحدیث دلیلا
علیہ لا لہ فے ترک القیام للوالدین وانہ الذی اختار صاحب الشریعۃ صلوات اللہ علیہ
وسلامہ وہذا الحدیث اوضح دلیل واقوم طریق علے ان ما وقع منہ علیہ السلام من القیام
بنفسہ الکریمۃ وامره بذلک لعذر کان ہناک موجوداً من غیر قصد للقیام نفسہ الا تری ان اللہ
سبحانہ امر ببر الوالدین واکرامہما وقرن رضاہما برضائہ وسخطہما بسخطہ وقد قال علیہ السلام
للذی سالہ عن افضل الاعمال بر الوالدین فلو کان القیام لہما من باب البر والاکرام لم
یکن علیہ السلام لیترک ذلک بالکلیۃ وہو علیہ السلام قد اوجب برہما مع ایجاب اللہ
تعالی لذلک فان قیل قد وقع منہ علیہ السلام القیام لاخیہ وذلک کاف فی الجواز

فالجواب عنه ان قیامه علیه السلام لاخیه من الرضاعة فی سیرة الحدیث السبب الذی لاجله

وقع منه علیه السلام القیام له الا تری انه ذکر فیه انه لما اقبل ابوه بسط له طرف ردائه فقعد علیها

ان اقبلت امه بسط لها طرف ردائه من الجانب الآخر فلما ان اقبل اخوه قام علیه السلام حتی

اقعده بین یدیه فدل ان قیامه علیه السلام کان لاحد وجهین او لهما معًا اما ان یوسع علیه السلام

فی المجلس او یوسع له الرداء وانما قلنا ذلک لما قد علم من حاله وحال ردائه علیه السلام لانه

کان رداؤه علیه السلام علی ما نقل اربعة اذرع ونصفًا او نحوها فمن این یسع علی هذا الربعة فضلًا

الرداء عن اربعة ومن اخلاقه الکریمة ومعاشرته الجمیلة لم یقدر علیه السلام ان یقعد هو بنفسه المکرمة

وابواه علی الرداء واخوه علی الارض یباشرها فقام علیه السلام حتی یفسح له فی الرداء

حتی یسعهم او حتی وسع له فی المجلس لیلا یکون خارجًا عنهم انتهی قوله ائمه دین تصریح فرموده

که تعظیم آنحضرت صلعم وقت حکایت ذکر شریف مانند تعظیم آنحضرت صلعم است در

حالت حضور پر نور الخ اقول تعظیم و توقیر و تکریم حضرت خاتم النبیین صلوات الله علیه

و علی آله اجمعین ہیچکه در شرع متین وارد است از شرائط دین و ایمان است و زیادت

و کمی موجب نقصان و خذلان و بر ماہر فن حدیث مخفی نیست که نزد صحابه کرام قوابت

عظام شمار قیام از افعال تعظیم و توقیر در آن وقت نبوده و نه اجازتش از شارع علیه

السلام منقول بلکه بر خلاف آن امر ممانعت و کراہیت یافته میشود چنانچه ارشاد فرموده

لا تقوموا کما تقوم الاعاجم وعن انس قال لم یکن شیء احب الیهم من رسول الله صلعم

وکانوا اذا رأوه لم یقوموا لما یعلمون من کراہته لذلک و آنچه که در حق سعد قوموا الی سیدکم

وارد است از متنازع فیه خارج است کما سیاتی قریبًا پس معلوم شد که خواندن درود بر وقت

ذکر پاک حضرت خیر الانام و بر خلاف که نام آنحضرت علیه السلام کنده باشد او را به بیت الخلا

وقت قضای حاجت ہمراه نبردن و از الفاظ ادب و تعظیم مثل لفظ جناب یا حضرت وغیر آن

یاد کردن داخل تعظیم و توقیر است و نه ہمچنان که در حدیث تاکید خواندن درود وقت ذکر

مبارک آنجناب آمده است و تارک را به لفظ بخیل آنحضرت یاد فرموده کما قال البخیل من ذکرت

عنده فلم یصل علی و رغم انف من ذکرت عنده فلم یصل علی اگر قیام ہم از امور شرعیه

و افعال مرضیه می بود مذمت تارک قیام بالضرور شارع بیان میفرمود علاوه ازین اگر بالفرض

از قیام تعظیم بنده مراد گرفته شود تاہم بعد وفات در حالت غیبت بدون مشاہده او قیام

نمودن خالی از دو حالت نیست که قیام کنندگان جناب صاحب مولد علیه السلام را حاضر
و ناظر میدانند یا نی بر تقدیر اول در صفت خاصه الله رب العزت شرکت غیری لازم می آید
و هو شرک کما قال الله تعالی لا تشرکوا به شیئا و بر تقدیر ثانی فعل عبث و بی سود است
و احتراز از فعل عبث و لغو لابدیست بهر طور که باشد قیام آنوقت از ممنوعات شرعیه است
صاحب سیرت شامی گفته جرت عادة کثیر من المحبین اذا سمعوا بذکر وضعه صلعم ان یقوموا
تعظیما له هذا القیام بدعة لا اصل له انتهی و قاضی شهاب الدین دولت آبادی نگاشته و ما
یفعل الجهال علی رأس کل حول فی شهر ربیع الاول لیس بشیء و یقومون عند ذکر مولده صلعم
و یزعمون ان روحه صلعم یجیء و حاضر فزعمهم باطل بل هذا الاعتقاد شرک فقد منع الائمة الاربعة
عن مثل هذا انتهی و اعجب امور این که اهل بدعت در غیر وقت ذکر ولادت اگر در هر روز هزار
مرتبه ذکر و نام آنحضرت صلعم بر زبان آرند یا از دیگران بشنوند یا خود دران محفل میلاد قبل از
ذکر ولادت با سعادت تذکره اوصاف و محامد و معجزات حسنات سید الکائنات صلعم
نمایند گاهی قیام نمی سازند حالانکه تعظیم که علت قیام است در ذکر ولادت و غیر آن
همه برابر است معلوم که این ترجیح بلا مرجح چه معنی دارد و آنچه که از شفاء قاضی عیاض
نقل نموده که توقیر و تعظیم آنحضرت همچنانکه در حالت حیات بود بعد ممات هم لازم مضر
خصم نیست کما مر ذکره سابقا **قوله** مراد نبودن اجلال در قیام جناب سیده محل کلام
است الخ **اقول** قیام آنحضرت صلعم بنا بر جناب سیده و قیام جناب سیده برای آنحضرت
از قیام متنازع فیه حسب تحقیق اهل علم خارج است حافظ ابن حجر در فتح الباری نگاشته
و احتج النووی بحدیث عایشة المتقدم فی حق فاطمة و اجاب عنه ابن الحاج باحتمال ان
یکون القیام لها لاجل اجلاسها فی مکانه اکراما لها لا علی وجه القیام المتنازع فیه
ولا سیما ما عرف من ضیق بیوتهم و قلة الوسع فیها فکانت ارادة اجلاسها فی موضعه
مستلزمة لقیامه و امعن فی بسط ذالک انتهی باید دانست که اگرچه نووی در تجویز قیام
متنازع فیه جهد بلیغ کرده بود مگر ابن الحاج صاحب مدخل و حافظ ابن حجر آنچنان
بروش پرداختند که هر دلیلش را مخدوش ساختند ابن الحاج جواب قیام حضرت
فاطمه رضی الله تعالی عنها در مدخل به بسط تمام نگاشته است شطری از ان
بنا بر تسکین صاحب رساله در حیز تحریر می آرم فحاصله ان تعظیمه علیه السلام لفاطمة

رضی اللہ عنہا فی تقبیلہا حین دخولہا علیہ واجلاسہا فی مجلسہ الاجل فاخصہا اللہ
بہ من الشیم الکریمۃ واللطایف الجمیلۃ لو لم یکن لہا خصوصیۃ تمتاز بہا الا حصولہ علیہ السلام
فی صحیفتہا فای صحیفۃ مثل ہذہ وای ذریۃ اکبر منہا واللہ ما وجدت قط ولا توجد ابدا
ہذا فسبحان من منّ علیہا بما منّ وتکرم بما تکرم فکان قیامہ علیہ الصلوۃ والسلام قیامہا
رضی اللہ عنہا الا ان یتوہم علی ما قد علم من شفقتہا وقد کانت احوالہم علی ما قد علم
من شظف العیش وقلۃ الدنیا سیما فاطمۃ رضی اللہ عنہا التی اثرت الطاحون فی یدہا
فشکت ذالک الی ابیہا علیہ السلام والرفد قد اتاہ فحماہا علی حالہ علیہ السلام واختار
لہا ما اختار لنفسہ المکرمۃ فاعطی الناس وترکہا بقوۃ نور ایمانہا وعلمہا عوضا عن الخادم
التی طلبت اذا آوت الی فراشہا ان تسبح ثلاثا وثلاثین وتحمد ثلاثا وثلاثین وتکبر اربعا وثلاثین
وقد کانت تقعد الایام لا تاکل شیئا وفیہا وفی بعلہا نزل قولہ تعالی انما نطعمکم لوجہ اللہ
الآیہ فی قصۃ من المجاہدۃ یطول ذکرہا وقد ذکر اہل التفسیر ومناقبہا فی ہذا المعنی کثیرۃ
یطول تتبعہا وہی موجودۃ مشہورۃ معروفۃ فی الکتب المتعرضۃ لہذا الفن فالحاصل
من ہذا ان الاقلال الذی کان عندہم من الدنیا کانوا یمتنعون بسببہ من فراش زائد علی
ما یضطرون الیہ او شی زاید علی یقعدون علیہ الاتری الی حدیث ابن عباس رضی اللہ
عنہما حین بات عند خالتہ میمونۃ قال فاضطجعت فی عرض الوسادۃ والنبی صلی اللہ علیہ
وسلم واہلہ فی طولہا فلو کان ثم وسادۃ غیرہا لجعلوہا لہ دون وسادتہم فاذا لم یکن
عندہا الا وطاء واحد وہی قاعدۃ علیہ ودخل علیہا ابوہا فکیف یمکن ان یقعد علیہ السلام
علی الارض وہی علی حائل لا یمکن ذالک اصلا فاحتاجت الی القیام من مجلسہا حتی
یقعد ابوہا صلی اللہ علیہ وسلم علی الحائل ثم تقعد ہی بعد ذالک اما علی طرف الحائل
او علی الارض وکذالک ایضا اذا دخلت ہی رضی اللہ عنہا علی ابیہا علیہ الصلوۃ
والسلام وہو علیہ السلام یفضلہا ویعظمہا بتفضیل اللہ تعالی وتعظیمہ لہا کما تقدم
فلا یمکن ان یقعد علیہ السلام علی حائل وہی تقعد مباشرۃ للارض فیقوم علیہ السلام
حتی تجلسہا علی ما کان علیہ جالسا الاجل المنزلۃ العظمی التی لہا عند ربہا ومما یدل علی ان
قیامہ وقیامہا کان لما ذکر وہو الافساح فی المجالس والاتیار بالتقبیل المذکور
او لغیرہ من معانی الحدیث ما یاتی بعد ہذا وہو نص فی تعیین المسئلۃ علی ما سیاتی

بیانہ انشاء اللہ فقی ہذا الجواب فی الصاحۃ مقنع مع الانصاف واما مع عدمہ فلو جئنا
بقراب الارض اجوبۃ واضحۃ لا یمکن التسلیم ولا القبول لان الانصاف ہو راس الخیر وربنۃ
ومنبعہ فقد تبین الامر واتضح فاسلک ای الطریقین شئت واللہ یرشدنا وایاک بطریق الرشاد
ویجنبنا وایاک طریق الجحد والعناد **قولہ** اما مخالف جماہیر محققین مخالف ظاہر احادیث است
کہ برین تقدیر حکم بہ یک دو کس کفایت می فرمود کہ انزل سعدا حالانکہ خطاب عام بلفظ جمع فرمود
الخ **اقول** در قصہ نزول سعد از حمار مجر جیست ایشان اسبب قیام تصور نکردہ اند محمول
بر مشروعیت واستحباب قیام تعظیمی نمودن بعید از انصاف وصریح جور واعتساف
است زیرا کہ علاوہ تصریح محققین در روایتی ہم آمدہ است کہ سبب امر قیام فرود آوردن
حضرت سعد از حمار بوجہ مریض بودنش بود کما ورد ان النبی صلعم امرہم بالقیام
الیہ لینزلوہ عن الدابۃ لمرض بہ وچونکہ تخصیص یک دو کس از حضار مجلس باعث دلشکنی
وافسردگی خاطر دیگران بود وایں معنی را آنحضرت صلعم بوجہ اخلاق عامہ خود پسند نہ
فرمودہ بلفظ عام ارشاد فرمودہ چنانچہ علامہ ابن الحاج در مدخل حل این شبہہ نمودہ گفتہ
فان قال قائل لو کان المراد بہ ما ذکرتم وہو الانزال عن الدابۃ لامر علیہ السلام بذلک
من یقوم بتلک الوظیفۃ وہم ناس من ناس فلما ان عمہم دل علی ان المراد بہ الجمیع اذ
ان بعضہم تنزل الضرورۃ الداعیۃ الی نزولہ فالجواب انہ علیہ السلام فعل ذلک علی
عادتہ الکریمۃ وشمائلہ اللطیفۃ المستقیمۃ لانہ علیہ السلام لو خص احدا منہم بالقول والامر
لکان فی ذلک اظہار الخصوصیۃ علی غیرہ من قبیلۃ فیحصل بسبب ذلک لمن لم یامرہ انکسار خاطر فی کونہ لم یامرہ
بذلک وکانت اشارتہ علیہ الصلوٰۃ والسلام ونظرہ او امرہ عندہم من اکبر الخصوصیۃ
فامرہ علیہ السلام لہم بذلک عموما تحفظا منہ علیہ السلام ان ینکسر خاطر احد منہم او
یتغیر فکان ذلک فی حقہم مثل فرض الکفایۃ من قام بہ اجزا عن الباقین فہذا الذی
ینبغی ان یحمل علیہ الحدیث للقرائن التی قارنتہ وہی ہذہ وما تقدم من ان افعال الفرسان
تعم ولا تخص قبیلۃ دون اخری انتہی وعلاوہ ازین مخاطب آنحضرت صلعم در انزال
سعد بعض از انصار کہ بسعد بن معاذ تعلق بیدا داشتند بودند نہ جملہ قبائل وحضار
مجلس پس اگر از قیام تعظیم واکرام سعد مقصود بود چرا تعمیم نفرمود وبرای تعظیم
شخص مستحق الاکرام تعمیم مناسب نباشد نہ تخصیص حافظ ابن حجر در فتح الباری شرح

صحیح بخاری نوشته وقد اعترض علیه الشیخ ابو عبد اللہ ابن الحاج فقال ما ملخصه لو کان
القیام المامور به لسعد هو المتنازع فیه لما خص به الانصار فان الاصل فی افعال القرب
التعمیم ولو کان القیام لسعد علی سبیل البر والاکرام لکان هو صلعم اول من فعله
وامر به من حضر من اکابر الصحابة فلما لم یامر به ولا فعله ولا فعلوه دل علی ان الامر
بالقیام لغیر ما وقع فیه النزاع وانما هو لینزلوه عن دابته لما کان فیه من المرض کما
جاء فی بعض الروایات ولان عادة العرب ان القبیلة تخدم کبیرها فلذلک خص
الانصار بذلک دون المهاجرین مع ان المراد بعض الانصار لا کلهم وهم الاوس منهم
لان سعد بن معاذ کان سیدهم دون الخزرج وعلی تقدیر تسلیم ان القیام
المامور به حینئذ لم یکن للاعانة فلیس هو المتنازع فیه بل لانه غائب قدم والقیام للغائب
اذا قدم مشروع وایضا قال ویحتمل ان یکون القیام المذکور انما هو تهنیة بما حصل له من
تلک المنزلة الرفیعة من تحکیمه والرضی بما یحکم به والقیام لاجل التهنیة مشروع انتهی
وخفاجی گفته وممن ذهب الی کراهة ابن حجر رحمه اللہ تعالی وقال فی قوله قوموا الی
سیدکم انما کان لانه قدم علی حمار وکان مریضا وفی روایة قوموا الی سیدکم فانزلوه
انتهی وانچه که در بخاری ومسلم وابو داود در باب قیام الرجال للرجال مذکور ست
دلالت بر مشروعیت واستحباب قیام نمی کند کما فهم صاحب حق الیقین بلکه از عادات
محدثین است که در هر مسئله خاص هر قدر احادیث که بهم میرسند در کتاب مجتمع
نموده اکثر اوقات در ترجمه باب ذکر فوائد بیدون تفصیل جواز ومنع میکنند ومقصود
از ان اظهار برای خود طلبا شد وگاهی در ترجمه تفصیل جواز ومنع هم میسازند ولیکن از ان در جواز وعدم
جواز فعل حجت گرفتن عجب است چنانچه در باب مضمضه واستنشاق وغسل یدین در وضو وتعیین رکعات وتر وقنا مین بالجهر
ورفع الیدین وکیفیت نوشیدن آب وغیره امور شرعیه چندین احادیث مختلفه در کتب
احادیث وارد اند وهر صاحب کتاب مطابق مضامین احادیث برای هر هر حدیث
علحده علحده باب مقرر نموده است وقطع نظر از دیگر امور خاص در باب قیام هم
همین حال است که خود ابو داود در حدیث منع قیام گفته باب کراهة القیام للناس
پس حسب فهم شیخ الفراسله وغیره لازم می آید که حضرات اهل حدیث تجویز واستحسان
امور متضاده مینموده اند وهو خلاف کما قال العلامة فی المدخل وهذا لیس فیه حجة لان الحدیث

دابهم ابدا فی الحدیث هذا وهو انهم ینظرون الی فقه الحدیث فیبوبون علیه
ویذکرون فوایده فی تراجمهم جملة من غیر تفصیل کما قالوا فی البخاری رحمه الله
جل فقهه فی تراجمه وکذلک غیره من المحدثین ولا یتعرضون فی غالب امرهم
الی التفصیل بالجواز والمنع او الکراهة او غیر ذلک تماشیا بهم سیاق الحدیث
علی ما هو علیه والفقهاء یتعرضون لذلک کله الا تری ان ابا داود رضی الله عنه
قد بوب علی غیر هذا الحدیث وهو الحدیث الذی وقع النهی فیه عن القیام فقال
باب کراهة القیام للناس بل یؤخذ من ترجمته وتبویبه علی المحدثین ان فقهه اقتضی
منع القیام لانه لما ان ذکر الحدیث الذی یستدل به علی القیام لم یقل باب
ما جاء فی فضل القیام ولا استحباب القیام ولا جواز القیام بل قال باب ما جاء
فی القیام ولم یزد ولان فی ذکر الحدیث الآخر قال باب کراهة القیام للناس فیلوح
من فحوی خطابه انه یقول بالکراهة ولا یقول بالجواز وهذا کله بین واضح والله اعلم
واذا لم ینقل بفحوی الخطاب ولم نأخذ منه الحکم فلا سبیل الی ان نحکم بانه اخذ باحد الحدیثین
وترک الآخر الا بقرینة والقرینة قد دلت علی ما ذکر والله الموفق **قوله** وقطع نظر
ازان میگوییم که منع قیام از ائمه و علماء مشهورین به نقل صحیح باثبات نرسانیده
الخ **اقول** کلام علماء اعلام در باب منع قیام اظهر من الشمس است گر نه بیند بروز
شپره چشم * چشمه آفتاب را چه گناه **قوله** ثانیا بر تقدیر صحت نقل از قول ابن حجر
مکی و شیخ نور الدین و همچنان از قول صاحب سیرت شامی حکم ضلالت مجوزین
آن کجا لازم است ایا نمی دانند که اکثر جمهور ائمه دین بلکه خود حضرات مذکورین
هم قائل تقسیم بدعت بوده اند الخ **اقول** هرگاه که ابن حجر مکی و شیخ نور الدین و صاحب
سیرت شامی و صاحب تحفة القضاة و قاضی نصیر الدین گجراتی و غیرهم قیام مولد مذکور
را بدعت ولا اصل له گفته اند و ظاهر است وقتیکه کلمه بدعت ولا اصل له بر زبان اهل
علم نسبت کدامی فعل می آید مراد ایشان عدم جواز و انکار آن میشود نه استحسان آن
چنانچه فقهای حنفیه جابجا در کتب خود وقت بیان فقدان اصل فعل از شریعت حکم کراهت
و حرمت آن میدهند پس مجوزین قیام مولد حسب تصریح بالا از دائره بدعت
و ضلالت خارج نمیشوند تا وقتیکه از عقائد باطله خود تائب نباشند و تعجب نیست

که صاحب رساله بر اقوال مستندین خود که در انکار تقسیم بدعت شرعیه بسوی
حسنه و سیئه منقول شدند آگاهی و اطلاع می دارد مگر با وجود این جمهور ائمه دین
را قائل تقسیم بدعت از راه سفاهت می انکارد و کفی الله المومنین القتال جواب
وی بس است **قوله** و هرگاه در ما سبق از محققین مشروعیت و ندب این نوع
اکرام ثابت گردید پس برای بجا آوردن آن بقصد اعلان تکریم آنحضرت صلعم چه
حاجت بحجت دیگر است الخ **اقول** اولاً در مشروعیت این نوع اکرام کلام است
که اهل تحقیق باثار صحیحه عدم جوازش ثابت نموده اند ثانیاً اعلان تکریم آنحضرت صلعم
از قیام تعظیمی گفتن نزدیک هر ذی العقل و شعور بعد مرور دهور دلیل فتور عقل است ثالثاً
اگر از قیام اعلان تکریم آنحضرت علیه السلام مقصود است پس تخصیص قیام عند ذکر
وضع چه علت است زیرا که اعلانش هر وقت و هر آن بر هر مسلمان لابد و لازم است
و اگر شارع از ابر وقت ذکر ولادت مخصوص فرموده باشد ثبوتش باید رسانید
و حصول سند از شارع علیه السلام معلوم پس تا وقتیکه حجت از حجج شرعیه میسر
نیاید راه تجویزش پیمودن و دلیل انکار از مانعین خواستن دلیل سفاهت است
و بس تعجب می آید که این مسئله قیام خاص آنقدر صریح و صاف است که خود
اکثر مجوزین عمل مولد او را روا نداشته اند مگر گروه فراسله از راه جهل و حماقت
در تیز و تجشش اینچنان سرگرم اند که منکرین قیام را از لفظ سخت و درشت یاد می کنند
و در ظل عاطفت و حمایت ابلیس پر تلبیس آرام مے نمایند **قوله** اما جماعت
بسیار از مجوزین عمل مولد الی قوله بودن شان از علماء راسخین و ائمه شرع
مبین و ارکان دین متین و متصف باتباع شریعت و معرض از دنیا و راغب
آخرت ثابت است باخبار متواتره الخ **اقول** اولاً جماعت مجوزین عمل مولد
را متصف بصفات مذکوره دانستن غیر مسلم است زیرا که اکثری از مجوزین
اینچنان هستند که از زمرهٔ علما خود را مشهور مے نمایند و مصدر حرکات
بیجا و مذموم میشوند و معاش دنیا از راه زور و فریب حاصل میکنند و بعض
دیگر از مجوزین متقدمین اگرچه متصف بصفات حسنه هستند مگر درین مسئله
خطا کرده اند کما مر سابقاً الغرض در تمیز حق و باطل اعتبار کثرت و قلت نیست پس

اہل حق اگرچہ قلیل باشند اتباع ایشان باید و بر کثرت اہل بدعت افتخار نشاید چنانچہ
ابو شامہ استاذ امام نووی گفتہ حیث جاء الامر بلزوم الجماعۃ فالمراد بہ لزوم الحق
واتباعہ وان کان المتمسک بہ قلیلاً والمخالف لہ کثیراً لان الحق ما کان علیہ الجماعۃ
الاولی وہم صحابۃ ولا عبرۃ الی کثرۃ الباطل بعدہم انتہی **قولہ** صاحب سالہ
وکافہ اسماعیلیہ حاشا کہ درکمال بحصہ صدم و ہزارم ہم از آنحضرات ہم رسیدہ
باشند چہ جای آن کہ اکمل گردیدہ باشند الخ **اقول** رئیس المحققین صاحب رسالہ
کلمۃ الحق ادام اللہ اقبالہ بفضلہ تعالے درین زمان در تبحر و جامعیت و تحقیق و تنقیح
و کثرت تالیف و تصنیف و دیگر فضل و کمال از شرق تا غرب علم افتخار بر
افراختہ است و از پیشینیان در زیادت فضل و کمال گوی سبقت بردہ مثل
آفتاب بر ہمگنان پرتو از انوار خود انداختہ است کما قال الواصف فی مدحہ
ساقیٔ ما بزم افروز سخن # سیدی نواب صدیق الحسن # اندرین دوران شہ والا نسب
گوہرش سرگرم احیا سنن # روز و شب با کار دین پرداختہ # خویش را وقف بدین اینچنین
کرد اساس دین حق را استوار # جادۂ سنت نمود آسان گذار # نامۂ او غازۂ رخسار علم
خامۂ او ابر گوہر بار علم # کثرت تصنیف یابش دمبدم # میدہد یاد از ہم اسلاف ام
ای صبا از سوی ما خدمتشان # وز جنان روح بخاری را بخوان # ابن جوزی را بگو محمل کشید
رخت الفت سوی این محفل کشید # ہم صلا از ما بشوکانے بگو # با تقی الدین حرانی بگو
ہم بگو با حافظ ابن حجر # سوی ہند از عسقلان ہند دگر # ہان سیوطی را بگو آرد بپیش
دفتر پارینہ تصنیف خویش # گو با بن قیم آید شاد شاد # نذر در پیش آرد از تحسین داد
وعلی ہذا دیگر اہل حق ہم بفضائل عدیدہ و کمالات غیر یتہ بفضلہ متصف اند و ہدایت
و رہنمائی و نظر و بینائی داد الٰہی است موقوف بر قلت و کثرت علم نیست پس
اہلسنت باتباع طریقہ حقہ از انعامات و فیوض رب الارباب بہرہ ور و کامیاب شدند
و اہل بدعت و دیگر فرق باطلہ از پیروی خواہش نفس امارہ ناکام گشتہ در ورطہ
ضلالت فرو رفتند **قولہ** باوجود موجود بودن صفات علماء دیندار در ائمہ
دین کہ مجوزین عمل مولد اند بر تحقیقات و استحسانات ایشان اطلاق ضلالت
و سفے دینی نمودہ آید الخ **اقول** اگرچند صفات حسنہ در بعض مجوزین عمل مولد

یافته نشوند لازم می‌آید که ایشان متصف بجمله صفات حسنه باشند و در اصل برای تجویز این
این عمل مدارج آید بر هر یکی اطلاق ضلالت و بے دینی کرده نمی‌شود آنانکه
علی الدوام از رسوم شرک و بدعات اجتناب میدارند و در جستجو و تلاش اقوال و
افعال رسول مقبول صلعم می‌مانند اگر بمقتضای بشریت احیاناً قصوری در فهم
ایشان راه یافته باشد معذور اند و این شان متقدمین ست و آنانکه شب و روز
در ترویج و احیای بدعت و اماتت سنت سعی و جهد بلیغ می‌نمایند و از اهل حق عناد
و عداوت میدارند و این حال گروه فراسله است هر چه در حق ایشان گفته آید
بجا است و توهین و تحقیر ایشان روا است قوله اگر بسنتے در اصطلاح جدید صاحب
رساله همان را گویند که بحسب ظاهر با دعاء اتباع سنت عقائد فاسده ایجاد
ساخته الے قوله در حق ائمه اهل سنت از صحابه کرام و دیگر علمای اعلام در
فروع احکام بے فهم مرام حکم تحمیق و تجهیل و تحقیر بلکه تفسیق و تکفیر لازم نماید الخ
اقول الله الله بر افترا پردازی و کذب بیانی مروانی حیرت بر حیرت و تعجب بر
تعجب می‌آید که هر گاه اهل حق مثل صاحب کلمة الحق وغیره در امور شرعیه و وقت
نیافتن قول و فعل حضرت خیر البریه اقوال و افعال صحابه کرام و اتباعهم را
واجب العمل میدانند و بر انکار بدعات از انحضرات احتجاج می‌آرند چگونه
بر تحقیر و تفسیق و تکفیر ایشان زبان کشاید البته اگر نسبت این مقوله بفراسله کرده
آید سزاوار است که بمقابله اهواء باطله و خیالات فاسده احادیث مرفوعه و آثار
صحابه را پسند و قبول نمی‌کنند و ایجاد بدعات و اختراع خرافات همیشه
می‌نمایند و در پی تشنیع ائمه اهل سنت و متبعان شریعت از خبث طینت می‌مانند
که از بوارق وغیره بر همگنان عیان ست الغرض اهل حق را بوجه اتباع سنت اهل
سنت نام نهادن زیبا است و فراسله را بوجه اختراع بدعت از اهل بدعت
شمردن بجا است قوله پس دعوی اینکه آنچه ایراد یافته است موید است
به نصوص الی قوله مبالغ و ناقل است این ادعا کذب و باطل است الخ اقول
و آنچه که صاحب کلمة الحق درین مسئله ادعا کرده مزین به نصوص قاطعه و براهین
ساطعه است و درصدد تفتیش کلام کردن صریح انکار آیات و احادیث است

پس اہل بدعت کہ باتباع اہواء باطلہ تنقیص دلائل حقہ مینمایند درحقیقت متوجہ
است باحادیث حضرت خاتم المرسلین وآثار خلفاء راشدین واقوال مجتہدین
قولہ فقیر برای تکمیل الزام احتجاج بہمان اہل حق از مشہورین کہ مستندین صاحب
رسالہ اند التزام کردہ ام واگر یک دو جا از دیگر علماء دین آوردم آنہم بعد ازان
است کہ در دیگر رسائل این طائفہ وکبرای ایشان استناد وذکر انہا دیدم الخ
اقول این قول صاحب رسالہ محض برائی تغلیط است رئیس المحققین کہ عبارات
ملا علی قاری وشیخ عبدالحق وسیوطے وغیرہم مقتدایان مخالف را اگر در بعض
مقام بہ نقل آوردہ بنظر الزام مخالف است نہ برای اعتقاد واستناد کما مر
سابقا وعلاوہ ازین بنیاد مذہب اہل حق مستحکم بکتاب وسنت است تا
وقتیکہ جملہ اقوال علماء زمان را بمیزان شرع سنجید مقبول وواجب الاتباع عندانند
پس اگر آنحضرات احیانا خلاف مسلک شرع در بعض امور قدم نہادہ باشند
بالضرور آن وقت قول وفعل ایشان بر خصم حجت نباشد **قولہ** اول کہ شہادت
نزیل ٹونک ثبت نمودہ وبلفظ تاج الفقہا والمحدثین ستودہ حال اختلال ایشان
در رسالہ صیانۃ الاناس باید دید وبر قدر قلیل از خرافات ایشان مطلع شاید
گردید الخ **اقول** فضلیت وتبحر مولانا حیدر علی صاحب مرحوم ٹونکے از
رسائل ایشان کہ در جواب مولوی فضل حق خیرآبادی تالیف شدہ اند بر اہل
علم مخفے نیست پس تنقیص وتحقیر ایشان نمودن مشت خاک بر آفتاب انداختن
است ومولانا مرحوم علاوہ فضل وکمال ز اہل کرامات ہم بودند کہ در آخر تقریظ
کتاب کلمۃ الحق نسبت جناب مولف دام اقبالہ رقم فرمودہ اند چون این کہنت
وشیخوخت نخواہد رسید انشاء اللہ تعالی کارہا خواہد کرد کہ موجب غیظ معاصرین خواہد
شد چنانچہ بفضلہ تعالے بہمان طور بوقوع آمد یعنے درین زمان تنقیح وتحقیق وکثرت
تصنیف وتالیف واشاعت علوم دینیہ جناب آنخان روزافزون است
کہ معاصرینش بیحد وحساب رشک وغبطہ میکنند بلکہ حسد میخورند وبانشان خطاب
کردن ذریعہ شہرت ووسیلہ عزت خود میدانند **قولہ** شہادت دیگر از
محمد عباس پسر شیخ احمد شروانی نویسانیدہ اند الی قولہ از شیخ صاحب موصوف

کرامت مولانا حیدر علی صاحب مرحوم

بنابر غلو مذہب تشیع و تعصب مشرب رفض الزام ضلالت باہمہ امت و اکابر اہل سنت غیر غریب ما از کسے کہ خود را خواہ مخواہ سُنّی گوید افتخار بشہادت شیخ والاتبار نہایت عجب طرفہ آنکہ از رسالہ کشف الالتباس عما وسوس بہ الخناس حال شیخ ابو الفضل عباس باید دید الخ اقول شیخ ابو الفضل عباس در تقریظ مدح کتاب و جناب مولف مجمع حسنات و توہین و رد شرک و بدعات نگاشتہ است و باہمہ امت و اکابر اہل سنت بکدام مقام الزام ضلالت اشارۃ و کنایۃ نہ نہادہ کہ موجب طعن و ملامت صاحب رسالہ گردد و اگر شیخ ابو الفضل مذہب تشیع میدارد تقریظ ایشان را در کتاب خود جا دادن چہ مضائقہ است کہ تقریظ از موافق باشد یا از مخالف ہمہ یکو میباشد و بلکہ از مخالف مذہب احسن و خوشتر است کما لا یخفی و آنچہ کہ مولوی سید احمد حسن صاحب بخاری مرحوم متخلص بعرشی برادر بزرگ جناب رئیس المحققین صاحب کلمۃ الحق دام اقبالہ در آخر کلمۃ الحق بطور تعلیقات نگارش فرمودہ بودند بعد ختم رسالہ حق الیقین شیخ الفراسلہ کہ در جوابش خامہ فرسائی و بیہودہ سرائی کردہ است ہمان مضامین ہستند کہ در ما سبق مردود شدہ اند لہٰذا بخوف تطویل از ان در گذشتم و بر جواب حق الیقین اکتفا نمودم

و آخر دعوانا ان الحمد للہ رب العالمین والصلوٰۃ والسلام
علی سید المرسلین و خاتم النبیین و علی آلہ
و اصحابہ اجمعین
آمین

تمت

کتبہ اکبر خان

۱۳۰۱ھ

خاتمهٔ تالیف کتاب از تحریر ثانی موجد الفاظ و معانی منشی سید جمیل احمد صاحب سہسوانی سلمہ

خاتمہ لطیف و احسن
۱۳۰۰ھ

خدای لایزال بے نیاز از حمد ماست — و نبی پاک از نعت بی پرواست — اما بعد الحق را افزوده جانفزا و منصفانه اصلا — که امروز این کتاب طبع پسند بیابان رہ و رہنمای گمراہان روزگار گردید — الحق گنجینهٔ مالامال ہدایت است — و بادهٔ حمرای جام حقیقت است — اگر ہادم اساس کیش بدعت فی الحال بجاست — و اگر مسلک عین سنت گو بحکم رواست — ہمانا مبطل بدعت بد اسلوب مولد است — و نیکو حامی سنت سنیهٔ احمدی است دل افروز تاریخ حق الیقین — و رد اقوال سراسیمهٔ مبتدعین آیة الله بر جواب لاجواب بے ہمانیست قاطع — و ہر ایراد قطعے و کیلی ست ساطع — حسن ادای مضامین نافع واه واه — لطف عبارت بیبدل پارسی سبحان الله — قربان مؤلف محقق باید بود که براه انصاف بیمود — و ہمچنان باب تحقیق بر روی جہان کشود — خداوند نگارش جزای نیک دہد — و در اصناف کلام او اثری نہد

قطعهٔ تاریخ بالفنه سلمه تعالی

ز سعی مولف جمیل این کتاب — بفضل خدا حسن انجام یافت
چو جستم ز دل سال تالیف او — بگفتا من خصم الزام یافت
۱۳۰۰ھ

قطعهٔ تاریخ طبع سلمه الله تعالی

چه زیبا تاریخ حق الیقین نوشت از انا — دلیل و حجت از اخبار و آیات آنچنین باید
شد استیصال تا هم محفل مولد سمع — جزاه الله خیرا رد بدعات آنچنین باید
جمیل اکنون برای یادگار طبع این نامه — بگو التجویه تفصیل جواب آنچنین باید
۱۳۰۰ھ

قطعهٔ تاریخ از معدن خوش بیانی منشی سید قدرت علی صاحب تسنیم سہسوانی سلمہ ربه

ہزار آفرین بر مصنف تسنیم — شد از سعی او نیک توضیح حق
دلم بہر تاریخ ختم کتاب — بفرمود تحقیق و تنقیح حق
۱۳۰۰ھ

قطعہ تاریخ از سخنور شیوا زبان منشی سید جلیل احمد متوطن سہسوان

شد رقم ہر چہ اندرین نامہ	ترجمان بیان اسلاف است
سال تالیف ولفروز جلیل	گو ہمین شاہ راہ انصاف است

منہ سلمہ اللہ تعالی

ہست این نامۂ لجیب جلیل	نزد انصاف پسندان مقبول
سال تالیف بگفتم نادر	کرد تحریر جواب معقول

قطعہ تاریخ طبع از سخن ہمدانی مولوی سید عبد الباقی سہسوانی

ز طبع این کتاب رد بدعت	کمال نصرت اہل سنن بین
پئے تاریخ طبعش گفت باقی	ہمانا پاسخ دندان شکن بین

قطعہ تاریخ از شاعر با شعور مولوی محمد عبد الغفور متخلص بہ غفور سہسوانی

وہ چہ خوش این پاسخ زیبا نوشت	مولوی سید امداد خوش خصال
سال طبعش گفت ہاتف با غفور	پاسخ دلجو جواب بے مثال

قطعہ تاریخ از حقائق آگاہ مولوی برکت اللہ بدایونی

نازم بر مولف حق گو کہ قول حق	گفت اندرین کتاب ہمہ انتخاب گفت
ہاتف بگوش من پئے تاریخ طبع او	شافی جواب و پاسخ عین صواب گفت

قطعہ تاریخ از منشی لاثانی مولوی سید اسرار حسن سہسوانی

مولف واقفی در سلک تحریر	ہمانا گوہر تحقیق سفتہ
پئے تاریخ طبعش ہاتف غیب	بخوبی داد پاسخ را دگفتہ

قطعہ تاریخ طبع از شاعر خوش بیان منشی محمد علی خان شاگرد سید اظہر علی صاحب خطیر آبادی

جرگهٔ اہلِ سنن را مژده   گشت مطبوع کتاب معقول
سال طبعش چه دل ارا گفتم   بیمثال است جواب معقول

قطعهٔ تاریخ از شاعر ساحر منشی محمد شاکر حسین شاکر سہسوانی سلمهٔ

خال من خوش نسخهٔ نادر نوشت   من بلا گردان تحقیقات او
زود شاکر بهر سال طبع آن   هست رد مولد محدث بگو

قطعهٔ تاریخ اردو از نہر بیشهٔ خداداتی سید آل محمد شاہ سہسوانی

ہوئی طبع جب یہہ کتاب نفیس   ہر ایک اسکا عالم مین شایق ہوا
مجھے فکر تاریخ کے جب ہوئی   کہا دل نے بے مثل پاسخ لکہا

قطعهٔ تاریخ از منبع بیان و معانی سید اعجاز احمد سہسوانی

شکر حق کا کہ یہہ کتاب چھپی   ماہ مسعود سال فرخ ہے
تم بھی تاریخ طبع ای اعجاز   جلد کہہ دو یہہ خوب پاسخ ہے

قطعهٔ تاریخ از معدن طبع بلخص الله ولد سید محمد نظیر حسن خان خلف کلکٹر میر محمد حسین خان صاحب بہادر سہسوانی

یہہ بھی بے مثل وہی مانند پاسخ شک نہین ہمین   زمانه کو دل و جان سے نه کیون اسکی تمنا ہو
نظیر اچھی لکھی تاریخ تمنی طبع کی اسکی   مزین با دلایل رد مولد ہو تو اتنا ہو

قطعهٔ تاریخ از سخنور خوش بیان مفتی سید عسکری احمد صاحب ساکن سہسوان

عزیز سے سبط احمد نے به تحقیق   کتاب ای عسکری بے مثل لکھے
لکھے یہہ طبع کے تاریخ یہ بین ہے   جواب و ایسے تر کے بہتر سے کے

قطعهٔ تاریخ از احقر بندگان محمد اکبر خان کاتب ساله ہذا غفر الله ذنوبهٔ

پاسخ بیمثال کرد رقم   با مولف چو داد حق توفیق
بہر تاریخ طبع او اکبر   گفت زیبا خزانهٔ تحقیق

صحت نامہ اعلاء کلمۃ الحق

صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب
٢	١	واالمعجزات	والمعجزات	”	٢٤	مطق	مطلق
”	١١	کیدبیت	کیدیبیت	٩	٣	احترازنماید	احترازنہ نماید
٣	١٨	اینتیمیہ	ابن تیمیہ	”	٩	الفتاوی	الفتاوی
٥	٣	الفزالے	الغزالے	”	١٠	یقول	بقول
”	٥	شہہ	شبہ	”	٢٠	ویگر	ودیگر
”	١١	افتدی	افندی	”	٢٤	مع سبابہ	رفع سبابہ
”	١٣	ادعوالکذب	ادعوالکذب	١٠	٣	این دعا	این دعا
”	١٩	اصاحب بدعتہ	اصاحب بدعتہ	”	٥	بخیند	بچیند
٦	٩	قولہ ثاتہا	قولہ محدثاتہا	”	١٣	ازان بدعت	ازان بعدون بدعت
”	١٠	بعدعتہ	بدعتہ	”	١٦	ملی مردان	یکی مردان
”	١٣٠	یکی	ملی	”	١٧	ازضعفا	درضعفا
”	١٤	پرراوبہا	یراوبہا	”	٢٠	قوضوعتہ	موضوعتہ
”	١٦	الغرض کہ ہرگاہ	الغرض ہرگاہ کہ	”	٢٤	یشی	بشی
”	٢١	حسنتہ الخلفاء	سنتہ الخلفاء	١١	٩	فرمودہ اند	فرمودہ بودند
”	٢٣	احدث بدعتہ	احدث بدعتہ	”	١٣	الوجبات	الواجبات
٧	١٠	تبفرقہ	تفرقہ	”	١٤	المرقات	المرقاۃ
”	١١	نراشیدہ	تراشیدہ	”	١٥	بجماعتہ	بجماعتہ
”	٢٢	افشدن	افشاندن	”	١٧	جماعتہ	جماعتہ
٨	٥	مثل مولود	مثل عمل مولود	١٢	١	کمیتہ	کیفیتہ
”	٧	البدیتہ	البدیتہ	”	٣	مامرہم	بامرہم
”	”	الاہیتہ	الاسیتہ	”	٧	الی ابن کعب	ابی ابن کعب
”	١٤	ہزاتران	ہزاران	”	٩	الذیجعلہا	الذی جعلہا

صفحہ	سطر	خطا	صواب
۱۲	۸	ہذا المعنی	ہٰذا المعنی
؍؍	۱۰	ہذلک	بذلک
؍؍	؍؍	لا انہ ازاد	لا انہ اراد
؍؍	۱۴	روزیہان	روزبہان
؍؍	۲۰	تعلم	قلم
؍؍	۲۲	ویزید	ویزید
؍؍	۲۳	فی الخنۃ	فی الجنۃ
؍؍	؍؍	الہھنی	الجہنی
؍؍	۲۴	زید البحر	زید البحر
۱۳	۳	ملیہا	علیہا
؍؍	۶	ہذا اشہروہ	ہٰذا اشہروہ
۱۴	۲	ہذا الوقت	ہٰذا الوقت
؍؍	۹	المخلفاء	الخلفاء
؍؍	۱۴	منصوحل	منصوص
؍؍	۱۵	یس	پس
؍؍	؍؍	تقرار	تقرر
۱۵	۱	قران	قرآن
؍؍	؍؍	رواقض	روافض
؍؍	۱۱	اتین	آتین
؍؍	۱۴	بدحات	بدعات
؍؍	۱۵	ووہواخل	داخل
؍؍	۱۶	علماء	علما
؍؍	۱۹	بدحات	بدعات
؍؍	۲۵	زناہت	ثابت
۱۶	۲	بییس	بیش
؍؍	۶	عباوت	عبارت
؍؍	۱۱	مذکورومبالغہ	مذکور مبالغہ
؍؍	۱۳	منصف	مصنف
؍؍	۱۸	این جوزی	ابن جوزی
۱۸	۲۱	فحذوہ	فخذوہ
۱۹	۳	الرغایت	الرغائب
؍؍	۱۱	سادستہ	سادستہ
؍؍	۲۳	فحذوہ	فخذوہ
۲۰	۴	تیارست	تیار است
؍؍	۱۱	لعید	العید
؍؍	۲۴	دانستہ	دانستہ
۲۱	۸	انچہ	آنچہ
؍؍	۱۷	فقہا	فقہاء
۲۲	۶	درخاص مجلس	درخاص مجلس
؍؍	۲۰	نہناہ	فنہاہ
؍؍	۲۳	یحیث	بحیث
؍؍	۲۴	فاولیل	فادلیل
۲۳	۹	تعاملو	تعاملوا
۲۴	۲۲	رحب	رجب
۲۵	۶	بدیل	تبدیل
؍؍	۷	واتحج لعلما	واحتج العلماء
؍؍	۲۰	ضعیقہ	ضعیفہ
؍؍	۲۵	ازیر نظر	زیر نظر

صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب
۲۶	۷	مجوشت	مبحوشت	۳۶	۱	میگروند	میکروند
//	۱۰	مالوارد	بالوارد	۳۷	۲	تغلیظ	تغلیط
//	۲۵	پیرتلیس	پیرتلبیس	//	۲۳	ضیاسنا	صیاسنا
۲۸	۱۵	لاسیجها	لاسیجبا	۳۸	۲۳	امان	امّا
[illegible]	[illegible]	نوشتند	نوشته	۳۹	۵	نقع	تقع
۲۹	۲۰	بالوسوسته	بالوسوسته	۴۰	۱۳	اباجت	اباحت
۳۰	۴	آوردگروه	اوردگروه	//	۱۵	دتنا	وشنا
۳۱	۶	لاثیب	لاثبیب	۴۱	۱	بهربا	بربا
//	۲۰	اشتی	اخنثی	//	۱۹	حقیفت	حفیفت
//	//	تخنت	تحت	//	۲۱	فهم عبابت	ضم عبادات
//	//	عیداوا	عبداوا	۴۲	۱۳	پچه	چچه
۳۲	۱۴	عبدالله مسعود	عبدالله بن مسعود	۴۳	۲	یصورت	بصورت
۳۳	۱	تقی	تقی	//	۵	ووحدیث	دورحدیث
//	۵	التعامة	العامة	//	۱۳	اقوال	اقول
//	۱۴	نصنع	تصنع	۴۴	۶	ناظرین	حاضرین
۳۴	۳	حضو	حضور	//	۱۴	وتنبیه	وتنبیه
//	۷	بلاتجرد	بلاتجدد	//	۱۸	اجتهاو	اجتهاد
//	//	ملوحات	ممنوعات	۵۱	۳	ماورای ابن	ماورای این
//	۸	درره	درره	//	۴	سیخ الفراسله	شیخ الفراسله
//	۱۹	نیلتی	نیلنی	//	۷	وقفوا	وقفوا
//	۲۴	شواهب	شوائب	۵۳	۲	ادعو	ادعوا
۳۵	۲	وروایت تخالطه	وراثت تخالط	۵۴	۲۵	امام	امّا
//	۳	دوکه	درهکه	۵۷	۲۳	باتار	بآثار
//	//	استخبان	استحسان	۵۸	۳	حالات	بعض حالات

صفحه	سطر	خطا	صواب
۶۰	۸	لانّ	لان
//	//	قیام الساعة	وقیام الساعة
//	۱۳	فاجب	فاحب
//	۱۴	ابن ماحه	ابن ماجه
//	۱۶	عمل موار	عمل مولد
۶۱	۸	بنحر بیست	بیخرد بیست
۶۲	۱۲	عاشور	عاشوره
۶۳	۱۹	المتعدوة	المتعدده
۶۴	۱۹	کتابت	کتاب
//	۲۱	ابن الدین	زین الدین
۶۶		کتنب	کتب
۶۸	۲۴	آمده	زنده
۷۰	۲	خدمت	در خدمت
//	۴	تصویریده اند	تصور کرده اند
//	۹	شعیر	شعر
۷۱	۲۴	فخذوه	فخذوه
۷۳	۴	رکع یدیه	رفع یدیه
//	۱۴	فاذا	فاذا
//	۱۶	رکتیبه	رکتیه
//	۲۳	صحتیش	صحتش
۷۴	۸	پرچه	هرچه
۷۵	۱	فالمنعتی	فلم منعتی
//	۲۰	دشوار	دشوار گزار
//	۲۳	استباط	استنباط

صفحه	سطر	خطا	صواب
۷۶	۳	تقید	تقیید
//	۲۰	نجویز	تجویز
۷۷	۵	بالفعل	بفعل
//	۱۱	استدلال	استدلالا
۷۸	۳	قول و فعل	بقول و فعل
//	۲۱	نعمت صحبت	نعمت
۷۹	۲	قصیبه	قصبه
//	۷	ادذاک	اذذاک
۸۰	۱۰	ستبین	یستبین
//	۲۵	حواب	جواب
۸۱	۲۴	حقیت	وحقیت
۸۲	۱۹	فقهای نجران	فقهای نجران
//	۲۰	حود	خود
۸۳	۲	که مطابق	مطابق
//	۳	عرب و عجم	عرب و عجم
۸۴	۱۱	یقص	ینقص
//	۱۵	وشک	وشبک
//	۱۹	فصیلت	فضیلت
۸۵	۲۵	که معنی	که در معنی
۸۶	۶	اعتباد	اعتیاد
//	۱۱	نمی دانند	می دانند
//	۱۶	لدامی	کدامی
۸۷	۱۵	فلهذا	فلهذ
//	//	لم تغیر	لم یغیر